

انتشارات انصار امام مہدی علیہ السلام

# گوسالہ

(جلد ۱)

سید احمد الحسن علیہ السلام

مترجم

گروه مترجمان انتشارات انصار امام مہدی علیہ السلام

گوساله (جلد ۱)	نام کتاب
احمد الحسن <small>رحمته</small>	نویسنده
گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی <small>رحمته</small>	مترجم
دوم	نوبت انتشار
1395	تاریخ انتشار
۱۰۴/۲/1	کد کتاب
دوم	ویرایش ترجمه

---

جهت کسب اطلاعات بیشتر در خصوص دعوت مبارک سید احمد الحسن رحمته به  
تارخاهای زیر مراجعه نماید.

[www.almahdyoon.co/ir](http://www.almahdyoon.co/ir)

[www.almahdyoon.co](http://www.almahdyoon.co)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# فهرست

۷.....	پیش‌گفتار انصار امام مهدی (علیه‌السلام)
۱۱.....	این ویرایش.....
۱۳.....	تقدیم.....
۱۵.....	مقدمه.....
۲۵.....	ابلیس تهدید می‌کند.....
۳۱.....	صراط مستقیم (راه راست).....
۳۹.....	عقاید و احکام.....
۳۹.....	عقاید صحیح:.....
۴۲.....	احکام:.....
۴۵.....	در داستان‌های ایشان عبرتی است.....
۴۷.....	بنی اسرائیل چشم به راه ولادت موسی (علیه‌السلام).....
.....	موسی (علیه‌السلام) مجاهد در راه خدا، مهاجر به سوی خدا، و پیامبر دعوت‌کننده به سوی خدا
۴۹.....	.....
۵۲.....	فتنه‌ی گوساله.....
۶۱.....	شبیهِ سامری.....
۶۷.....	طالوت.....
۷۱.....	عیسی (علیه‌السلام).....
۷۱.....	بعثت عیسی (علیه‌السلام).....
۸۳.....	تحریف تورات و انجیل.....
۸۵.....	اسلام، احیایی برای شریعت ابراهیم (علیه‌السلام).....
۸۹.....	اسلام، ثمره‌ی ادیان الهی در زمین.....
.....	قُلْ مَا كُنْتُ بَدْعًا مِّنَ الرُّسُلِ (بگو: من در میان فرستادگان بدعتی تازه
۹۳.....	نیستم).....
۹۷.....	محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) دعوت‌کننده‌ی به سوی خدا در مکه.....

- 
- ۱۰۱..... هجرت به سوی خدا.
- ۱۰۶..... استبدال (جایگزینی).
- ۱۰۹..... پس از هجرت چه شد؟
- ۱۱۳..... پس از درگذشت پیامبر ﷺ.
- ۱۳۹..... صلح امام حسن علیه السلام و ولایت عهدی امام رضا علیه السلام.



## پیش‌گفتار انصار امام مهدی علیه السلام

دعوت الهی لاجرم با فریادی بلند و رسا قرین می‌باشد: صدای ویران ساختن و از نو بنا کردن، گفتار و عمل. ناگزیر دعوت‌کننده‌ای باید به آن اقدام کند؛ اقدام به نابود کردن و علیه نیروهای گمراهی، باید گوساله را از بُن برکند. از همین رو از دعوت پنهانی جنبش انصار امام مهدی علیه السلام - یعنی جنبش یاریگر آل محمد و یمانی آنها سید احمد الحسن علیه السلام - انتظاری جز حرکت در جهت نابود کردن گوساله نمی‌رود؛ تا پس از آن، جامعه به جاده‌ی حق و ثواب بازگردد.

خداوند متعال می‌فرماید: «فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنِ بِاللَّهِ» (پس هر کس به طاغوت کفر ورزد و به خدای ایمان آورد).

به این جهت سید علیه السلام اقدام به نوشتن کتاب «گوساله» نمود و از همین رو، از اولین انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام محسوب می‌گردد؛ این فراخوانی به سوی این جامعه‌ای است که به طور کامل از محمد و آل محمد علیهم السلام روی‌گردان شده‌اند؛ مردی که شب و روز آنها را دعوت می‌کند، آشکارا و پنهان تا عذر و بهانه‌ای برایشان باقی نماند.

این کتاب را سید علیه السلام در دوران پنهانی دعوت با دست‌خط شریفشان بین طلاب نجف اشرف منتشر نمودند؛ چرا که ناشران از منتشر کردن آن سرباز زدند؛ چرا که شاخصه‌ی آن از بُن برکندن گوساله بود، به هر شکل و در هر کجا؛ چه در بین حکام فرعون‌ی فاجر و گناهکار و یا فقه‌های خائن دین.

خواننده می‌تواند رخداد بزرگی را در این کتاب درک کند - یعنی اینکه سید از سوی امام مهدی علیه السلام ارسال شده است - آنجا که سید در پایان مقدمه نشانه‌ای را به میان می‌کشد؛ آنجا که تحصن و سپس آیه‌ای از قرآن کریم را یادآور می‌شود و می‌فرماید:

«تَحَصَّنَتْ بَدَى الْمَلِكِ وَالْمَلَكُوتِ، وَاعْتَصَمَتْ بَدَى الْقَدْرَةِ وَالْجَبْرُوتِ، وَاسْتَعْنَتْ بَدَى الْعِزَّةِ وَالْاِلهُوتِ، مِنْ كُلِّ مَا اخَافَ وَاحْذَرُ، وَ مُحَمَّدٌ وَ عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ عَلِيُّ وَ مُحَمَّدٌ وَ جَعْفَرٌ وَ مُوسَى وَ

علی و محمد و علی و الحسن و محمد علیه السلام، والحمد لله وحده» (به صاحب ملک و ملکوت پناه می‌جویم و به دامان صاحب قدرت و جبروت چنگ می‌زنم و از صاحب عزت و لاهوت یاری می‌جویم، از هرآنچه از آن می‌ترسم و دوری می‌جویم، و یاری می‌جویم از محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین، محمد، جعفر، موسی، علی، محمد، علی، حسن و محمد علیه السلام و حمد و ستایش تنها از آن خداوند یگانه است).

بسم الله الرحمن الرحيم «وَإِذْ نَادَى رَبُّكَ مُوسَىٰ أَنْ ائْتِ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ \* قَوْمَ فِرْعَوْنَ أَلا يَتَّقُونَ \* قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ \* وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَيَّ هَارُونَ \* وَ لَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ \* قَالَ كَلَّا فَاذْهَبَا بِآيَاتِنَا إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ» (و آنگاه که پروردگارت موسی را ندا داد: ای موسی، به سوی آن مردم ستمکار برو \* قوم فرعون. آیا نمی‌خواهند پرهیزگار شوند؟ \* گفت: ای پروردگار من، می‌ترسم دروغ‌گویم خوانند \* و دل من تنگ گردد و زبانم گشاده نشود. هارون را پیام بفرست \* و بر من به گناهی ادعایی دارند، می‌ترسم که مرا بکشند \* گفت: هرگز. آیات مرا هر دو نزد آنها ببرید، ما نیز با شما هستیم و گوش فرامی‌دهیم).

ای کسانی که به ولایت علی بن ابی طالب و فرزندانش علیهم السلام فرامی‌خوانید، حق علی بن ابی طالب را با چه چیزی شناختید؟!

به خویشان تان رجوع کنید و به دلایلی که با آنها بر اهل سنت احتجاج می‌کنید، بنگرید. آیا اینها دقیقاً همان مواردی نیست که احمد الحسن علیه السلام برافراشته است؟! این مرد حقیقی بس سترگ دارد، به احادیثی که در این خصوص صحبت می‌کنند بنگرید؛ از جمله حدیث اصبع بن نباته در گفت و گویش با امیرالمؤمنین علیه السلام که در حال صحبت درباره‌ی این شخصیت می‌باشند تا او جان مطلب را می‌گیرد و آن را در ذهنش می‌سپارد؛ در برابر حدیث سکوت پیشه می‌کنم تا در آن نیکه اندیشه کنید که شما روز قیامت در برابر آن پرسیده خواهید شد.

از اصبع بن نباته روایت شده است: خدمت امیرالمؤمنین علی علیه السلام آمدم، دیدم ایشان چوبی در دست گرفته است و متفکرانه به زمین می‌زند. به ایشان عرض کردم: ای امیرالمؤمنین! چه شده که شما را می‌بینم متفکرانه سر چوب را بر زمین می‌زنید؟ آیا به این زمین علاقه‌ای دارید؟ حضرت فرمود: «خیر، به خدا قسم هیچ وقت رغبتی به زمین و دنیا نداشته‌ام، لکن در مورد



مولودی فکر می‌کنم که از نسل فرزند یازدهم از فرزندانم می‌باشد، او همان مهدی است که زمین را پر از عدل و داد می‌کند چنان که از ظلم و جور پر شده است. حیرت و غیبتی برای او پیش می‌آید که در آن بعضی اقوام گمراه و بعضی دیگر هدایت می‌شوند». عرض کردم: ای امیرالمؤمنین! حیرت و غیبت چه مدت خواهد بود؟ حضرت فرمود: «شش روز یا شش ماه یا شش سال». عرض کردم: آیا واقعاً این واقعه صورت می‌گیرد؟ فرمود: «آری، گویی او خلق شده است». عرض کردم: آیا من آن زمان را درک خواهم کرد؟ فرمود: «ای اصیخ! تو را با این امر چه کار؟ آنها نیکان این امتند همراه با نیکان این عترت». عرض کردم: بعد از آن چه می‌شود؟ فرمود: «پس از آن، هر چه خدا خواهد می‌شود؛ زیرا خدا بدهاءها، اراده‌ها و غایات و پایان‌هایی دارد (هر طور که خدای تعالی بخواهد عمل می‌کند)».

پس به رشد و هدایت خویش بازگردید و اندیشه کنید که ساعتی تفکر، برتر از هزار سال عبادت است.

در چه اندیشه‌ای هستید و به کجا رهسپار؟ فردا در قیامت صغرا در میدان عرضه بر امام مهدی (علیه السلام) چگونه خواهید بود و چه پاسخی برایش خواهید داشت؟ هنگام حضور در برابر حسابرس مراقب در معرکه‌ی قیامت کبری، چگونه خواهد بود و چه دلیلی خواهید داشت؟! آیا خواهید گفت، سخن اهل بیت در مورد او به شما نرسیده بود؟! یا خواهید گفت ایشان (علیهم السلام) او را توصیف نکرده و یا به اسم نخوانده بودند؟! یا اینکه او به سوی کتاب خداوند و سنت پاکان از اهل بیت (علیهم السلام) فرانخوانده بود؟! یا خواهید گفت او رسالت را به تمامی ابلاغ نکرده و شما را از وجود خودش باخبر نساخته بود؟!

پس از این سخن امروز ایشان، به چه چیز عذرتراشی می‌کنید: «به خدا سوگند اگر نبود که خداوند بر مؤمنان انکار منکر را نوشته است و اگر نبود که من بر بسیاری حقایق که جگرم را به درد می‌آورد آگاه شده‌ام، چه در مورد حاکمان مفسد یا علمای فاسد بی‌عمل - «تَوَاطَعَتْ عَلَيْهِمْ عَلَيَّهِمْ تَوَلَّيْتُ مِنْهُمْ فَرَارًا وَكَلَمْتُ مِنْهُمْ رُعبًا»<sup>۲</sup> (اگر از حال ایشان آگاه می‌شدی گریزان بازمی‌گشتی و از آنها سخت می‌ترسیدی) - افسارش را بر پشتش می‌افکندم. من این رویارویی دایمی را برگزیدم، با هزاران ترکیب تسلیحاتی شامل تمام انواع اسلحه‌های مادی، نظامی و

۱- کافی: ج ۱ ص ۳۳۸.

۲- کشف: ۱۸.

تبلیغاتی».

آری، رسول خدا ﷺ اوصیایش را تا بر پا شدن ساعت به ما معرفی کرد ولی گریزی از آزمون و ابتلا نیست؛ همان طور که سرور و مولایم در این کتاب می‌فرماید: «این پیامبر گرامی ﷺ، بدون اینکه مسلمانان را متوجه رهبران پس از خودش کند، این دنیا را ترک نمود؛ به اوصیای پس از خودش از فرزندانش ﷺ آن گونه که خداوند سبحان او را امر فرموده بود. اما از آزمون و ابتلا گریزی نیست، و همین طور از سامری و گوساله».

در پایان می‌گوییم: این کتاب فریادی است بر امت تا به رشد و هدایتش بازگردد و از امرش آگاه گردد، به کتاب خدا و سنت فرستاده‌اش رجوع کند تا آن گونه که رسول خدا ﷺ برای ما تضمین فرموده است، از زندگی سعادت‌مندان و مردن شهدا بهره‌مند گردد و فرعون‌های زمان را رها کند، چه حاکمان خائن و چه فقهای فاسق؛ که با کمال تأسف بسیاری از ایشان خود را عالم می‌پندارند در حالی که از تفسیر دو سوره از قرآن کریم آن گونه که از آل محمد ﷺ روایت شده است، عاجزند. آنها جز اندکی از روایات معصومین ﷺ آن هم در اغلب موارد فقط در خصوص برخی روایات فقهی، چیزی نمی‌خوانند. بر چه اساسی خود را عالم می‌پندارند؟! آیا براساس منطقی که ارسطو هزاران سال پیش پایه‌ریزی نمود؟! و چه بسا دیده می‌شود ملحدان و بی‌خدایانی هستند که در این زمینه از ما عالم‌ترند! یا براساس مجادلات و اشکال تراشی‌های منطقی که از هیچ بهره‌ی علمی یا عملی برخوردار نیستند و چیزی جز بحث‌های بی‌فایده‌ی علمی و اتلاف وقت نمی‌باشند؟! آیا از رسول خدا ﷺ به این معنا روایت نمی‌کنیم: «انسان از عمرش در آنچه آن را سپری کرده است، بازخواست می‌شود»؟!!

و حمد و سپاس تنها از آن خداوندی است که اول است، آخر است، ظاهر است و باطن

خادم کوچک انصار

ضیاء زیدی

## این ویرایش

به لطف و عنایت خداوند که بر سرور و مولایم سید احمد الحسن وصی و فرستاده‌ی امام مهدی (علیه السلام) عنایت فرمود و کرامتی بر من که به عمل مهم تصحیح کتاب گوساله مبادرت ورزیدم؛ چرا که چاپ اولیه‌ی این کتاب شامل خطاهای چاپی بسیاری بود که عمدتاً این خطاها بر معنی تأثیری نداشت؛ و حتی در مواردی حذف‌هایی از آیات قرآن یا روایات صورت گرفته بود و با مقابله‌ی نسخه‌ی چاپی با نسخه‌ی خطی، این خطاها گاهی به یک یا چند سطر نیز بالغ می‌شد.

و به حمد خداوند تا جایی که امکان‌پذیر بود اصلاح گردید با این امید از خداوند که این چاپ و ویرایش از خطاهایی اندک برخوردار باشد. ترکیب کتاب نیز تغییر یافت به این صورت که در قالب یک مجلد که هر دو جلد کتاب چاپ نخستین را دربرمی‌گیرد، تغییر یافت. از خداوند بلندمرتبه‌ی عالی‌قدر درخواست دارم که این عمل اندک را از ما پذیرا باشد و از او سبحان و متعال می‌خواهم که ما را در همراهی با فرستاده‌ی امام مهدی و وصی و جانشین و فرزند او (علیه السلام) ثبات قدم عنایت فرماید و این ثبات را تا رسیدن به پیشگاه امام (علیه السلام) حفظ فرماید.

«الهم عرفنی نفسک فإنک إن لم تعرفنی نفسک لم اعرف رسولک، الهم عرفنی رسولک فإنک إن لم تعرفنی رسولک لم اعرف حجتک، الهم عرفنی حجتک فإنک إن لم تعرفنی حجتک ظللت عنی دینی»  
(بارخدا! خودت را به من بشناسان که اگر خودت را به من نشناسانی، فرستاده‌ات را نخواهم شناخت. بارالها! فرستاده‌ات را به من بشناسان که اگر او را به من نشناسانی حجتت را نخواهم شناخت. بارخدا! حجتت را به من بشناسان که اگر حجتت را به من نشناسانی، دینم تباه خواهد شد).

«رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ»<sup>۱</sup> (ای پروردگار ما، به آنچه نازل کرده‌ای ایمان آوردیم و از فرستاده پیروی کردیم، پس ما را در شمار گواهی‌دهندگان بنویس).

سید صالح موسوی



# تقدیر

به جلالان کلمدی لاله الاله... .

به آمان که کفن پوش به دیدار پروردگار خویش شتافتند... .

به سیاهبران، فرستادگان و امان علیهم السلام... .

ای سروران و گرامی!

این مسکین به پیشکامان سلام تقدیم می کند و این بضاعت اندک را اهدا می نماید

و با قلبی آکنده از توحید خداوند و تسلیم در برابر شاهی گوید:

بر ما و خاندان ما، رنج و سختی رسید، صدقه ای دهید و از ما دستگیری کنید که خداوند صدقه دهندگان را پاداش می دهد

احمد الحسن

۲۷ سوال ۱۴۳۱ هـ. ق<sup>۱</sup>



## مقدمه

### بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حمد و ستایش تنها از آن خدا است، و سلام و صلوات خداوند بر محمد و آل پاک و معصوم محمد، و سلام خداوند بر مُشک ختام، نور خداوند و باقی مانده اش در زمینش؛ که جانم فدایش باد!

خداوند متعال می فرماید: «يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا فَضُرِبَ بَيْنَهُم بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ \* يُنَادُوهُمْ أَلَيْسَ لَكُمْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَىٰ وَ لَكِنَّمْ أَنتُمْ مُنْكَرُونَ وَ تَرَبَّصْتُمْ وَ ارْتَبْتُمْ وَ غَرَّتْكُمْ الْأَمَانِيُّ حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَ غَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ \* قَالِيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَ لَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَا أُوْا كُمْ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ وَ بئسَ المصيرُ»<sup>۱</sup> (روزی که مردان و زنان منافق به کسانی که ایمان آورده اند می گویند: برای ما درنگی کنید تا از نورتان فروغی گیریم. گفته شود: به پشت سرتان بازگردید و از آنجا نور بطلبید. میانشان دیواری برآورده شود که بر آن دیوار دری باشد که درون آن رحمت باشد و بیرون آن عذاب \* آنها ندایشان دهند: آیا ما با شما همراه نبودیم؟ گویند: بلی، اما شما خویشتن را در بلا افکندید و به انتظار نشستید و در شک بودید و آرزوها شما را بفریفت تا آنگاه که فرمان خدا در رسید و شیطان شما را به خدا مغرورتان کرد \* پس امروز نه از شما فدیهای پذیرند و نه از کافران، جایگاهتان آتش است، آتش سزاوار شما است و بد فرجامی است).

در داستان های پیامبران پیشین و امت هایشان که گاه پیرو پیامبران بودند و گاهی دیگر پیرو سامری ها، یک بار به یاری پیامبران می شتافتند و در بسیاری دیگر آنها را تنها می گذاشتند و ستمگران و طاغوت ها را یاری می کردند، عبرتی است برای عبرت گیرنده و پندی است برای پندگیرنده!

تحقیق و بررسی در این خصوص ضروری است و مرور حوادث آن تا آنچه پس از وفات پیامبر ﷺ از کنار زدن جانشین آن حضرت و استیلا یافتن بر حکومت و فاجعه های

غم‌انگیزی که این واقعه بر سر امت آورد که هنوز هم از عواقب آن به شدت در رنج به سر می‌بریم. حاصل شد، ما را در فهم آنچه پس از رحلت پیامبر ﷺ رخ داد چه برای امیرالمؤمنین و چه برای فرزندان معصومش، یاری می‌دهد؛ همان کسانی که از طاغوتیانی که با تجاوزگری بر سکان حکومت مسلط شدند، رنج‌های بسیاری تحمل کردند، همان طور که اُمرا از سامری‌ها - امامان گمراهی - رنج‌هایی تحمل کردند؛ کسانی که پیوسته شریعت را تحریف و مسلمانان را خوار و خفیف می‌کنند. همان طور که بررسی وضعیت امروزین ما از طریق مطالعه‌ی داستان‌های انبیای پیشین و امت‌هایشان به ما کمک می‌کند تا آینده‌ای که در آن ظهور خاتم اوصیا امام مهدی (علیه السلام) و آنچه ایشان با آن رویارو خواهد شد چه از ناحیه‌ی طاغوتیانی که مسلمانان را خوار و خفیف و با حضرت پیکار می‌کنند مانند سفیانی و چه از سوی سامری‌ها (علمای بد نهاد بی‌عمل) اتفاق خواهد افتاد را مطالعه کنیم.

به همین دلیل این بنده‌ی ناچیز کم‌عمل پُر لغزش، تصمیم گرفتم این مبحث را به نگارش درآورم تا شاید مانعی برای برخی مؤمنان از فروافتادن و سقوط در آتش جهنم باشد. پیشگیری بهتر از درمان است و البته همراه شدن با سفیانی یا عالمان ناپاکی که با مهدی (علیه السلام) پیکار خواهند کرد، درمانی جز نوشیدن حمیم (آب داغ و جوشان) و بهره‌مندی از غل و زنجیرهای دوزخ ندارد. به علاوه شاید این کتاب برخی از مؤمنان را برانگیزاند تا برای ایجاد زمینه‌ی مناسب برای تشکیل و برپایی حکومت لا اله الا الله بر روی زمین، حکومت امام مهدی (علیه السلام) و دولت حق و عدالت تلاش کنند آن هم در زمانی که ظلمات و تاریکی بر جای جای این زمین خیمه زده است. طاغوت آمریکا هر روز عرصه را بر ملت‌های مستضعف تنگ و تنگ‌تر می‌کند و ساکنان کراهی را به سوی دوزخ رهسپار می‌سازد و طاغوت‌هایی که بر ملت‌های مسلمان تسلط دارند اگر بنده و خانه‌زاد طاغوت آمریکایی - طاغوتی که تاریخ همانندی برای وی به یاد ندارد - نباشند، در پرستش شیطان با او شریک می‌باشند، و ملت‌های مسلمان که مستضعف‌ترین ملت‌های جهان هستند از دو چیز رنج می‌برند:



**اول:** تو سری خور طاغوت آمریکایی و طاغوت‌های مسلط بر کشورهای خویش‌اند.

**دوم:** از طاغوت‌هایی که درون جامعه‌ی اسلامی هستند - یعنی آن دسته از علمای بی‌عمل که خود را تمثیلی از اسلام می‌دانند - در رنج می‌باشند؛ و چه بسا برخی از آنها ملت‌ها را بر پذیرفتن خویشتن مجاب کرده و پیروان بسیاری یافته‌اند تا به ایشان بی‌تحرکی، گُرنش و تسلیم شدن در برابر طاغوت‌ها را بیاموزند و به دنبال آن استقرار یافتن سلطه‌ی طاغوت‌ها، گرسنگی و ذلت.

به این ترتیب پیکاری مستمر در درون و بیرون در جریان است. دشمن کافر به طور مرتب ضربه می‌زند و منافق، از درون می‌پوساند؛ فرعون و سامری، پیلاطس و عالمان بی‌عمل بنی اسرائیل.

از سوی طاغوت، نبردی بی‌هیچ نرمش علیه دین آغاز شده است: تلویزیون آیاتی از قرآن کریم را پخش می‌کند، پس از لحظاتی کوتاه، ترانه‌ها و زنان نیمه‌عریان و سریال‌هایی به نمایش گذاشته می‌شود که سودایی جز از هم گسیختن ساختارهای اسلامی جامعه یا بهتر بگوییم آن اندک باقیمانده از ساختارهای اسلامی جامعه را در سر ندارند. تراشیدن محاسن و بلند کردن سبیل به همان شکلی که مجوس در ادوار پیشین معمول می‌داشت، در نظر اینان، اسلام محسوب می‌شود!! هر کس کلمه‌ی لا اله الا الله را بر زبان براند کشته، اهل بیتش به اسارت برده و خانه‌اش ویران می‌گردد!! مصیبت هولناک این است که برخی از ایشان خود را عرب می‌دانند و این اعمال را به اسم عربیت انجام می‌دهند؛ بر زنان ستم روا می‌دارند و به ناموس و شرف مردمان تجاوز می‌کنند و زندان‌هایشان آکنده از زنان و کودکان است؛ در حالی که یک عرب شرافتمند، وقتی مبارزه می‌کند با مردان درگیر می‌شود و به زنان تجاوز نمی‌کند! این وحوش، این باقی‌مانده‌های مغول و تاتار خود را به کدامین عرب بودن منتسب می‌دانند؟! اینان روی بشریت را سیاه کرده و جرایم و رسوایی‌هایی مرتکب شده‌اند که عرق شرم بر پیشانی فرعون و نمرود - که خداوند لعنتشان کند - هم‌دوره‌های موسی و ابراهیم علیهم‌السلام نشانیده است.

در سوی دیگر سامری (عالم بی عمل) قرار دارد که در جهت منحرف ساختن شریعت می‌کوشد و خود را به امر به معروف و نهی از منکر، و جهاد در راه خدا با زبان و در صورت امکان با دست و شمشیر، موظف و مکلف نمی‌داند و این فرموده‌ی پیامبر را به دست فراموشی می‌سپارد که فرمود: **«یا امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید و یا بدترین شما بر شما مسلط خواهند شد، آنگاه نیکانتان دعا می‌کنند و دعایشان مستجاب نخواهد شد»**.<sup>۱</sup>

آیا پلیدتر و شریرتر از طاغوت‌هایی که امروز بر امت اسلامی تسلط دارند یافت می‌شود؟ نتایج اکنون موجود است پس به ناچار مقدمات نیز وجود داشته و پیوسته تا به امروز وجود داشته است.

بنابراین آنچه امروزه سبب تسلط طاغوت بر جوامع اسلامی شده عبارت است از اینکه این جوامع **«امر به معروف و نهی از منکر را ترک گفته‌اند»**؛ و علت ترک گفتن این فریضه در این جوامع عبارت است از اینکه **«علمای بی عمل، امر به معروف و نهی از منکر را ترک کرده‌اند»**؛ اگر عالم فاسد شود، عالم را به تباهی خواهد کشید.

کار به آنجا رسیده که امروز ریشه‌های ذلت، خضوع، تسلیم در برابر طاغوت، حب دنیا و حب زندگی و ترس از مرگ به طرزی عجیب و غیرطبیعی در دل و جان بیش‌تر مسلمانان ریشه دوانیده است. به جایی رسیده‌اند که زندگی با ذلت را از مرگ با عزت برتر می‌شمارند و اینگونه است که انسان واژگون می‌گردد و به جایی می‌رسد که معیارها را واژگون می‌بیند و این همان نهایت آرزویی است که شیطان (لعنت الله) در سر می‌پروراند! اینکه ملت‌های مستضعف و مسلمان در گیر و دار چکش و سندان بی‌تحرک و حیران بمانند؛ یا به عبارت دیگر بین فرعون و سامری؛ میان طاغوتی که فساد می‌کند، می‌کشد و چپاول می‌کند، و عالم دینی (بی عمل) که نه امر به معروف و نه نهی از منکر می‌کند و در پس پرده، طاغوت آمریکا سر رشته‌ها را به دست دارد و عروسک‌ها را به چپ و راست هدایت می‌کند و به این ترتیب از

اسلام جز نامش چیزی باقی نمی‌ماند.

امروز واجب بر علما، مبارزه کردن در جهت اصلاح امت اسلامی است؛ آنچه بر ایشان واجب است پذیرفتن سنگینی رسالتی است که خود را در معرض آن قرار داده‌اند. شما ای طلبه‌های علوم دینی و ای علمای اسلام (چه شیعه و چه سنی) آیا بر این باورید که همه‌ی آنچه شما به آن مکلفید همین تحصیل علوم عقلی و نقلی آن هم بدون هیچ عملی است؟! بدون امر به معروف و نهی از منکر؟! بدون تکلیفاتان که اصلاح امت و انذار مردمان و جهاد در راه خدا با عزیزترین و نفیس‌ترین دارایی‌هایتان است؟! اگر چنین می‌پندارید باید به شما بگویم سخت در اشتباهید!

تحصیل علوم عقلی و نقلی کار دشواری نیست، اما اینکه غذای خود را سه روز به اسیر و در راه مانده و مسکین بدهی در حالی که شکمت از گرسنگی به پشتت بچسبید - چنانکه امیرالمؤمنین عمل نمود - کاری است بس دشوار؛ اینکه عمرت را صرف نیک بختی مردمان

۱ - قندوزی در ینابع الموده روایت می‌کند: ابن عباس در تفسیر سخن خداوند متعال که فرمود: «يُؤْفُونَ بِالَّذِرِّ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَتْ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا \* وَيَطْعُمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا» (به نذر وفا می‌کنند و از روزی که شر آن همه جا را گرفته است می‌ترسند \* و طعام را در حالی که خود دوستش دارند، به مسکین و یتیم و اسیر می‌خورانند) (دهر: ۷ و ۸) گفته است: حسن و حسین علیهما السلام بیمار شدند و جدشان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و عده‌ای از صحابه، آن دو را زیارت کردند و گفتند: ای ابالحسن، خوب است برای دو فرزندت نذری کنی. علی رضی الله عنه فرمود: «اگر دو فرزندم از بیماری بهبود یابند، برای خداوند عزوجل سه روز به شکرانه روزه می‌گیرم». فاطمه رضی الله عنها نیز چنین گفت و کنیزی که به او فضه‌ی نوییه می‌گفتند، نیز چنین اظهار داشت. آن دو کودک نیز گفتند: «ما سه روز، روزه می‌گیرم». خداوند بر این دو کودک لباس عافیت پوشانید. آل محمد هیچ چیز کم یا زیادی نداشتند. علی رضی الله عنه سراغ شمعون بن حابا یهودی رفت و به او گفت: «ایا سه صاع جو را به پارچه‌ای پشمین که فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله برایت بپافد، به من می‌دهی؟» گفت: آری؛ و به او داد. سپس فاطمه رضی الله عنها یک صاع را آرد نمود، خمیر کرد و با آن پنج قرص نان پخت؛ برای هر کس، یک قرص نان. علی رضی الله عنه با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نماز مغرب را خواند و به منزل آمد، غذا را جلوی او گذاشتند؛ که ناگاه مسکینی پشت در آمد و گفت: سلام علیکم، ای اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله من مسکینی از مسلمانان هستم، مرا اطعامی کنید. غذا را به او دادند و آن روز و آن شب جز آب چیز دیگری نخوردند. شب دوم یتیمی سراغشان آمد و گفت: مرا اطعام کنید. غذا را به او دادند. شب سوم اسیری آمد و گفت: مرا اطعام

و جلوگیری از تجاوز و ظلم در حق ایشان کنی، کاری است بس دشوار! اینکه در راه خدا همچون امام حسین (علیه السلام) همه چیز را بدهی، کارس است بس دشوار! سلام بر تو ای ابا عبد الله! پدر و مادرم به فدایت باد، همه چیز را فدا کردی و هیچ باقی نگذاشتی حتی زنان و طفل شیر خوارت را، و برای آنان که تو را یاری نمودند، بهانه‌ای باقی نگذاشتی.

ای سروران! اگر شما صرفاً به تحصیل علوم و عبادات خود بسنده کنید، هرآنچه طاغوتیان خواسته‌اند را به آنها بخشیده‌اید؛ چرا که آنان می‌خواهند شما را به مشتی عابد و نه عالم مبدل سازند؛ هر چند عالمی را که امر به معروف و نهی از منکر نمی‌کند نمی‌توان آراسته به صفت عابد بودن دانست! آنچه از معصومین (علیهم السلام) وارد شده به این مضمون است که یک عالم از هفتاد عابد برتر است؛ چرا که هم و غم عالم این است که مردم را برهاند حال آنکه عابد تنها به رهانیدن خویشتن می‌اندیشد.

از امام صادق (علیه السلام) روایت شده: «**آنکه حدیث ما را بسیار روایت می‌کند و با آن قلوب شیعیان ما را محکم و استوار می‌سازد از هزار عابد برتر است**».

خداوند متعال می‌فرماید: «**قُلُوبًا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ**

کنید؛ و غذا را به او دادند و سه روز و سه شب چیزی جز آب نخوردند. در روز چهارم که نذرشان را ادا کردند علی، حسن را با دست راست و حسین (علیه السلام) را با دست چپ گرفت و به سوی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رهسپار شدند در حالی که آن دو کودک از شدت گرسنگی چون جوجه‌ی کوچکی می‌لرزیدند. چون پیامبر (صلی الله علیه و آله) ایشان را ملاحظه فرمود به سوی فاطمه (علیها السلام) دخترش رهسپار شد و او را در محراب دید که نماز می‌خواند در حالی که از شدت گرسنگی شکمش به پشتش چسبیده و چشمانش گود افتاده بود. چون پیامبر (صلی الله علیه و آله) او را چنین دید فرمود: «**وا ویلا! ای خدا! اهل بیت محمد از گرسنگی می‌میرند!**» جبرئیل (علیه السلام) نازل شد و به او گفت: «**هَلْ أَقْبَىٰ عَلَيَّ الْإِنْسَانَ حِينَ مَنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَذْكُورًا**» (هر آینه بر انسان مدتی از زمان گذشت و او چیزی در خور ذکر نبود) تا انتهای سوره. ینابع المودة لذوی القربی: ج ۱ ص ۲۷۹ ؛ شواهد التنزیل حاکم حسکانی: ج ۲ ص ۴۰۳ ؛ تفسیر ابن کثیر: ج ۴ ص ۶۴۹ و سایر منابع.

إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ»<sup>۱</sup> (و نتوانند مؤمنان که همگی به سفر روند. چرا از هر گروهی دسته‌ای به سفر نروند تا دانش دین خویش را بیاموزند و چون بازگشتند مردم خود را هشدار دهند؛ باشد که حذر کنند؟) «تا مردم خود را انداز کنند» نه اینکه در خواب غفلت فرو روند... حتی نمی‌فرماید یک یا چند نفر را انداز کنند! ای سروران! اگر اندیشه‌ی شما فقط نجات و رهایی خودتان باشد، نگوئید ما طلبه‌ی علوم دینی یا عالم دینی هستیم، و لباس اهل علم را نپوشید تا مردم را بفریبید، گرگ‌هایی در لباس میش نباشید -چنانکه بسیاری امروزه چنین‌اند- این راه، راه دنیا طلبی و دستیابی به شهوات و برآوردن خواسته‌ها و آرزوها نیست؛ این راه، راه به دوش کشیدن بار سنگین رسالت انبیا و امامان معصوم (علیهم‌السلام) است. برحذر باشید که در غیر این صورت، جز خسران دنیا و آخرت، نخواهد بود!

عیسی (علیه‌السلام) فرمود: «مثل علمای ناپاک همچون صخره‌ای می‌ماند که بر دهانه رودی قرار گرفته؛ نه خود از آب می‌نوشد و نه آب را رها می‌سازد تا به سوی کشتزار روانه گردد»<sup>۲</sup>.

در سال ۱۹۷۱م<sup>۳</sup> که سید خمینی (رحمته‌الله) در نجف اشرف حضور داشت و شاگردانش انتظار داشتند وی درسی در تهذیب نفس برایشان ارایه دهد ایشان چنین گفت: «احساس می‌کنم تکلیف است گاهی آقایان را به مصائبی که بر مسلمانان وارد آمده، متذکر سازم.» سپس ادامه داد: «حالا باز هم از من می‌خواهید از اخلاق صحبت کنم؟! ما تا وقتی به این اوضاع و احوال نیاندیشیم، آراسته به صفات اخلاقی نخواهیم شد که اگر آراسته می‌بودیم به طور قطع در مورد این اوضاع تفکر می‌کردیم».

به علمای بی‌عمل می‌گوییم: اعمال خود را بر سیره‌ی انبیا و فرستادگان عرضه کنید. به حمد خدا در قرآنی که امروز در دسترس ما است به قدر کافی داستان‌ها و سرگذشت‌های ایشان (علیهم‌السلام) موجود می‌باشد؛ آنگاه خواهید دانست سیره و روش شما به طور کلی مخالف ایشان

۱ - توبه: ۱۲۲.

۲ - فیض القدیر: ص ۲۰۶ ؛ علم و حکمت در کتاب و سنت: ص ۴۴۶ ؛ دایرة المعارف عقاید اسلامی: ج ۲ ص ۴۸۶.

۳ - ۱۳۵۰ هجری شمسی.

می‌باشد. پس یا به سیره و روش انبیا و فرستادگان بگرایید و یا از این مسیر به کناری روید و آن گونه که امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید، از راهزنان راه خداوند متعال نباشید.

من به شما همانی را می‌گویم که عیسی مسیح (علیه السلام) به علمای بی‌عمل متکبر یهود فرمود: «**وای بر شما! شما ملکوت آسمان را به روی مردمان می‌بندید؛ پس نه خود داخل می‌شوید و نه به آنها که می‌خواهند وارد شوند اجازه می‌دهید وارد شوند**».<sup>۱</sup>

بیدار شوید پیش از آنکه گرفتار آنچه به دست آورده‌اید شوید و پیش از آنکه روزی برسد که بگویید و احسرتا از آنچه در پیشگاه پروردگار کوتاهی نمودیم!  
امروز ریشه‌های اسلام و مسلمین در معرض نابودی است و شما از من می‌خواهید بنشینم و از تهذیب نفس سخن بگویم؟!

بیدار شوید پیش از آنکه شمشیر پسر فاطمه (علیه السلام) از نیام خارج گردد؛ آنگاه است که از کرده‌هایتان که شما را در برابر وی و دشمن وی قرار داده، پشیمان خواهید شد. بیدار شوید و به اشتباهات و گناهان خود اعتراف کنید؛ چرا که ننگ، از به دوزخ درافتان بایسته‌تر است.  
در عین حال دست یاری به سوی علمای عامل، مجاهد و بی‌اعتنای به دنیا می‌گشایم؛ کسانی که ظاهرشان حکایت‌کننده‌ی باطنشان است؛ آنان که شب و روز برای انتشار کلمه‌ی «لا اله الا الله» و گسترش عدالت در جامعه‌ی اسلامی تلاش می‌کنند. با اینکه همان طور که امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید، آنها گروهی اندک‌اند.<sup>۲</sup>

۱ - انجیل متی: اصحاح ۲۳ آیه‌ی ۱۳.

۲ - از محمد بن عبد الخالق و ابو بصیر روایت شده است که امام صادق (علیه السلام) فرمود: «ای ابا محمد! به خدا قسم نزد ما سَرّی از اسرار خدا و علمی از علم خدا وجود دارد که نه ملک مقرب و نه نبی مرسل و نه مؤمنی که خداوند قلبش را برای ایمان آزموده است، تاب آن را ندارد. به خدا قسم که خداوند به غیر از ما کسی را به آن مکلف ننموده و هیچ کس با آن به جز ما خداوند را عبادت نکرده است.»

در نزد ما رازی است از رازهای خدا و علمی از علم خدا که خداوند ما را به تبلیغش امر فرموده است و ما آن را از جانب خدای عزوجل تبلیغ کردیم و برایش محلی و اهلی و مردمی که یاری تحمّل آن را داشته باشند نیافتیم، تا اینکه خداوند برای پذیرش آن، اقوامی را از همان طینت و نوری که محمد و آل و ذریه‌ی او (علیهم السلام) را آفرید، خلق کرد و آنها را از فضل و رحمت خود پدید آورد چنانکه محمد و ذریه‌ی او را پدید آورد. پس چون ما آنچه را از جانب خدا به تبلیغش مأمور بودیم تبلیغ کردیم، آنها پذیرفتند و تحمل کردند (تبلیغ ما به آنها رسید، ایشان هم پذیرفتند و تحمل کردند) و یاد ما به آنها رسید پس دل‌های

آگاه باشید خدا عمل آنها را مبارک خواهد گرداند و اگر خدا بخواهد خیر فراوان در آن قرار خواهد داد، پس سستی نکنید و ترسید که اگر خدا بخواهد شما برترید. خوشا آنان که شناخته شدگان آسمان‌اند در حالی که با وجود بسیاری عمل و خالی بودن دست‌شان، در زمین مجهول و گمنام. از خدا می‌خواهم با فضل و رحمت و عطایش مرا از خدمتکاران ایشان قرار دهد و در زمره‌ی ایشان محشور فرماید با آنکه نادانی‌ام بسیار و علم و علمم اندک است.

تا آنجا که در توان دارم خواسته‌ای جز اصلاح ندارم، تا با توسل بر زنده‌ای که هرگز نمی‌میرد از کسانی باشم که در راه خدا از سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌ای هراسی ندارد، و توفیقی ندارم جز به اراده‌ی خداوند. بر او توکل می‌کنم و به سوی او بازمی‌گردم؛ او یاور من است و سرپرست شایستگان، و به خدا پناه می‌برم از خواری در دنیا و آخرت.

«تحصنت بذى الملك والملکوت، واعتصمت بذى القدرة والجبروت، واستعنت بذى العزة والاهوت، من لؤلؤ ما أخاف وأحذر، و محمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسين و علی و محمد و جعفر و موسی و علی و محمد و علی و الحسن و محمد ﷺ، والحمد لله وحده» (به صاحب ملک و ملکوت پناه می‌جویم و به دامان صاحب قدرت و جبروت چنگ می‌زنم و از صاحب عزت و لاهوت یاری می‌جویم، از هرآنچه از آن می‌ترسم و دوری می‌جویم، و یاری می‌جویم از محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین، علی، محمد، جعفر، موسی، علی، محمد، علی، حسن و محمد ﷺ و حمد و ستایش تنها از آن خداوند یگانه است).

ایشان به معرفت ما و به حدیث ما متمایل گشت؛ اگر آنها از آن طینت و نور خلق نمی‌شدند، اینچنین نبود، نه به خدا آن را تحمل نمی‌کردند.

سپس فرمود: خداوند مردمی را برای دوزخ و آتش آفرید و به ما دستور داد آنها را تبلیغ کنیم و ما هم تبلیغ کردیم ولی آنها چهره در هم کشیدند و دلشان نفرت پیدا کرد و آن را به ما برگرداندند و تحمل نکردند و تکذیب نمودند و گفتند: جادوگر و دروغ‌گو است. خدا هم بر دل‌هانشان مهر نهاد، و آن را از یادشان برد. سپس خداوند زبانشان را به قسمتی از بیان حق گویا ساخت که به زبان می‌گویند و به دل باور ندارند، تا همان سخن، دفاعی باشد از دوستان و فرمان‌برداران خدا و اگر چنین نبود، کسی در روی زمین خدا را عبادت نمی‌کرد. ما مأمور شده‌ایم که از آنها دست برداریم و حقایق را پوشیده و پنهان داریم. شما هم از آن که خدا به دست برداشتن از او امر فرموده است، پنهان دارید و از آن که به کتمان و پوشیدگی از او دستور داده است، پوشیده دارید.

راوی گفت: سپس حضرت ﷺ دست‌های خود را در حالی که گریه می‌کرد (به دعا) بلند نمود و فرمود: بارخدا یا! ایشان مردمانی اندک و ناچیزند، پس زندگی ما را زندگی آنها و مرگ ما را مرگ آنها قرار ده و دشمنانت را بر آنها مسلط نفرما که ما را به آنها مصیبت‌زده کنی، زیرا اگر ما را به غم و اندوه آنها مبتلا سازی هرگز در روی زمینت عبادت نخواهی شد و درود خدا بر محمد و آل او، و سلام خداوند بر آنان باد!». کافی: ج ۱ ص ۴۰۲.

بسم الله الرحمن الرحيم « وَإِذْ نَادَى رَبُّكَ مُوسَىٰ أَنْ ائْتِ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ \* قَوْمَ فِرْعَوْنَ أَلَا يَتَّقُونَ \* قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ \* وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسَلْ إِلَىٰ هَارُونَ \* وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأُخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ \* قَالَ كَلَّا فَادْهَبَا بِآيَاتِنَا إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ »<sup>۱</sup> (و آنگاه که پروردگارت موسی را ندا داد: ای موسی، به سوی آن مردم ستمکار برو \* قوم فرعون. آیا نمی‌خواهند پرهیزگار شوند؟ \* گفت: ای پروردگار من، می‌ترسم دروغ‌گویم خوانند \* و دل من تنگ گردد و زبانم گشاده نشود. هارون را پیام بفرست \* و بر من به گناهی، ادعایی دارند، می‌ترسم که مرا بکشند \* گفت: هرگز. آیات مرا هر دو نزد آنها ببرید، ما نیز با شما هستیم و گوش فرامی‌دهیم).

\* \* \*



## ابلیس تهدید می کند

حق تعالی می فرماید: « إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ طِينٍ \* فَاذْأَسْوَبْتَهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ \* فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ \* إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ \* قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ لَهَا بِيَدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ \* قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ \* قَالَ فَأَخْرِجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَاجِمٌ \* وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِيَّايَوْمِ الدِّينِ \* قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِيَّايَوْمَ يُبْعَثُونَ \* قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ \* إِيَّايَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ \* قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ \* إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ \* قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقُّ أَقُولُ \* لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّن تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ »<sup>۱</sup>

(آن هنگام که پروردگارت به فرشتگان گفت: من بشری را از گل می آفرینم \* چون تماشای کردم و در آن از روح خود دمیدم، همه سجده اش کنید \* همه ی فرشتگان سجده کردند \* مگر ابلیس که بزرگی فروخت و از کافران شد \* گفت: ای ابلیس! چه چیز تو را از سجده کردن در برابر آنچه من با دو دست خود آفریدم منع کرد؟ آیا بزرگی فروختی یا از عالی مقامان بودی؟ \* گفت: من از او بهترم؛ مرا از آتش آفریده ای و او را از گل \* گفت: از اینجا بیرون شو که تو مطرودی \* و تا روز قیامت لعنت من بر تو باد \* گفت: ای پروردگار من! مرا تا روزی که از نو زنده شوند مهلت ده \* گفت: تو از مهلت یافتگانی، \* تا آن روز معین معلوم \* گفت: به عزت تو سوگند که همانا را گمراه کنم، \* مگر آنها که از بندگان مخلص تو باشند \* گفت: حق است و آنچه می گویم راست است \* که جهنم را از تو و از همه ی پیروانت پُر کنم).

خداوند سبحان و متعال آدم (علیه السلام) را آفرید و ملائکه را امر فرمود بر او سجده کنند. این سجده اعترافی عملی بر برتر بودن آدم (علیه السلام) نسبت به ملائکه (علیهم السلام) بود و این موجودات قدسی متناسب با شأن و عالمی که در آن بودند، وی را مقدم داشتند. این سجده بر جسد آدم (علیه السلام) نبود بلکه فقط بر روح و حقیقت او بود و در واقع سجده بر آن حقیقت محمدی و انسان کامل و نزدیکترین حجاب بود، و از این طریق توجه بر زنده ای بود که هرگز نمی میرد. خداوند سبحان فرمان سجده را صادر نفرمود مگر پس از اینکه صورت مثالی بر مادّه ی آدم (علیه السلام) افاضه فرمود و از روح خودش در او دمید. حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به این معنی روایت شده

است: «**خداوند آدم را بر صورت خویش آفرید**»<sup>۱</sup>؛ یعنی آدم علیه السلام یا انسان قابلیت به دست آوردن کمالات الهی را تا بالاترین حدی که برای ممکنات یا همان مخلوقات امکان دارد، دارا بود. هر چند آدم علیه السلام به مقام «**قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى**» (فاصله‌ی دو کمان یا نزدیک‌تر) دست نیافت اما از فرزندان برگزیده‌اش، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله به آن مقام دست یافت. ابلیس که خداوند لعنتش کند، گوشه‌ای از این حقیقت را متوجه شد اما سرکشی کرد، همراه فرشتگان سجده ننمود و به زمین گرایید؛ او به مادّه‌ی آدم علیه السلام که جسمش از آن آفریده شده بود نگرست و آن را با انرژی یا آتشی که از آن خلق شده بود قیاس نمود و چنین استنباط کرد که انرژی برتر از ماده است و از حقیقت آدم علیه السلام و نزدیک بودنش به خداوند متعال غفلت ورزید. بنابراین ابلیس با آن علم بسیار و دامنه‌دار و آن عبادت طولانی‌اش در اعماق دوزخ سقوط کرد؛ چرا که او عابدی مخلص برای خداوند نبود، بلکه عابدی مخلص برای نفس خویشتن بود!! و با عبادتش در صدد ارتقای مقام و برتر شدن از دیگران بود؛ پس همین (برای سقوطش) کفایتش نمود!

از همین رو امتحان سجده بر آدم علیه السلام برای ابلیس مصیبت بزرگ و صاعقه‌ای بود که بر فرق سرش فرو آمد و او بر آدم علیه السلام حسادت ورزید. اگر این رخداد را بتوانی به تصور بکشی خواهی دید که در آن هنگام ابلیس می‌گوید: آیا پس از این همه عبادت، خداوند بنده‌ای را می‌آفریند که از همان ابتدای آفرینشش از من برتر است؟ و به درجه و مقامی می‌رسد که ملائکه پایین‌تر از وی قرار می‌گیرند؟ و این حجاب مانع شد تا ابلیس حقیقت آدم علیه السلام را ببیند و به دنبال بهانه‌تراشی برای سجده نکردنش بیفتد تا خودش را با آن قانع سازد و با پروردگار خویش مجادله نماید.

پاسخ خداوند سبحان و متعال جز لعن و طرد کردن وی نمی‌باشد؛ چرا که ابلیس از جمله کسانی است که انکار می‌کنند در حالی که خود یقین دارند که ستم روا می‌دارند و

۱ - توحید صدوق: ص ۱۵۲ ؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام ج ۲ ص ۱۱۰ ؛ مسند احمد: ج ۲ ص ۲۴۴ ؛ صحیح بخاری: ج ۷ ص ۱۲۵.

برتری جویی<sup>۱</sup> می‌کنند. حق تعالی می‌فرماید: « تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجَعَلَهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فِسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ »<sup>۲</sup> (این سرای آخرت را از آن کسانی ساخته‌ایم که در این جهان نه خواهان برتری جویی هستند و نه خواهان فساد و سرانجام نیک از آن پرهیزگاران است).

ابلیس لعنه الله نادان و جاهل نبود تا تعلیم گیرد، و خطا کار نبود تا توبیخ و ادب شود؛ بلکه عالمی بود متکبر، سرکش و برتری جو که از لجاجت دست بر نمی‌داشت و وجودش از بغض و کینه‌ی این آفریده‌ی جدید انباشته شده بود و وی را سبب طرد شدن خود از رحمت خدا می‌دانست و او و فرزندان او دشمنان خویش قرار داد؛ از همین رو، تا روز برانگیخته شدن برای حسابرسی تقاضای مهلت کرد تا آنان را از صراط مستقیم گمراه سازد، اما خداوند سبحان وی را تا روز معلوم مهلت داد و آن ملعون نیز تهدید می‌کند که بنی آدم را از صراط مستقیم خداوند منحرف سازد: « قَالَ فِيمَا أُغْوِيَنِي لِأَفْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ \* ثُمَّ لَا تَجِدُنَهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ »<sup>۳</sup> (گفت: پس با آنچه مرا گمراه نمودی، به جهت (فریفتن) آنها بر راه راست تو می‌نشینم \* آنگاه از پیش و از پس و از چپ و از راست بر آنها می‌تازم و بیشترینشان را سپاس‌گزار نخواهی یافت).

روز وقت معلوم همان روز قیام امام مهدی (علیه السلام) است؛ چنانکه در حدیث آمده اسحاق بن عمار می‌گوید: از ایشان -یعنی امام (علیه السلام)- در خصوص مهلت دادن خداوند به ابلیس تا وقت معلوم چنانکه در کتابش می‌فرماید پرسیدم. فرمود: « قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ \* إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ »<sup>۴</sup> (گفت: تو در شمار مهلت یافتگانی \* تا آن روزی که وقتش معلوم است) و فرمود: «وقت معلوم، روز قیام قائم است. چون خداوند وی را برانگیزد در مسجد کوفه خواهد بود و ابلیس خواهد آمد تا اینکه او را بر زانویش خواهد نشاند و خواهد گفت: ای وای از امروز! آنگاه حضرت موی

۱ - « وَ جَعَلُوا بِهَا وَ اسْتَيْقَنَتَهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَ عُلُوًّا قَانظَرُ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ » (با آنکه در دل به آن یقین آورده بودند، ولی از روی ستم و برتری جویی، انکارش کردند؛ پس بنگر که عاقبت تبهکاران چگونه بوده است) (نمل: ۱۴).

۲ - قصص: ۸۳

۳ - اعراف: ۱۶ و ۱۷.

۴ - حجر: ۳۷ و ۳۸.

پیشانی‌اش را می‌گیرد و گردنش را می‌زند. آن روز، همان وقت معلومی است که مهلت ابلیس به پایان می‌رسد»<sup>۱</sup>.

در انجیل آمده است که شیطان در قیامت صغری یعنی زمان قیام امام مهدی (علیه السلام) به بند کشیده خواهد شد. در روایای یوحنا آمده است: «... آنگاه دیدم فرشته‌ای از آسمان نازل می‌شد که کلید دوزخ را حمل می‌کرد و زنجیری بزرگ در دست. آنگاه آن مار دیرین یعنی همان ابلیس یا شیطان را گرفت و برای هزار سال وی را در بند نمود و در دوزخش افکند و بر آن قفلی زد و پایانش بخشید. پس تا پایان پذیرفتن هزار سال دیگر مردمان را گمراه نخواهد کرد و سپس برای مدتی اندک دوباره آزاد می‌گردد»<sup>۲</sup>.

سید بن طاووس رحمته الله علیه می‌گوید: در صحف ادریس نبی ذیل درخواست ابلیس و پاسخ خداوند به او چنین یافتیم: «گفت: پروردگارا! مرا تا روزی که برانگیخته می‌شوند مهلت ده! فرمود: نه بلکه تو از مهلت داده شدگان تا روز معلوم هستی، و آن روزی است که حکم حتمی نموده‌ام که در آن روز، زمین را از کفر و شرک و معاصی پاک سازم. برای آن زمان بندگان را انتخاب نموده‌ام که قلب‌هایشان را برای ایمان آزموده‌ام و آن را انباشته‌ام از ورع، اخلاص، یقین، تقوی، خشوع، صدق، حلم، صبر، وقار، بی‌اعتنایی به دنیا و آرزومندی به آنچه نزد من است. ایشان را دعوت‌کنندگان به خورشید و ماه قرار می‌دهم و در زمین جانشینشان می‌گردانم و دینی را که برایشان پسندیده‌ام، تمکین خواهیم داد؛ آنگاه مرا عبادت می‌کنند و چیزی را شریک من قرار نمی‌دهند. نماز را در وقت آن به پا می‌دارند، زکات را در هنگامش پرداخت می‌نمایند و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند. در آن روزگار امانت بر روی زمین قرار می‌گیرد؛ پس چیزی به چیزی آسیب نمی‌رساند و چیزی از چیزی نمی‌هراسد. گزندگان و چرندگان در میان مردمان می‌آیند بی‌آنکه هیچ یک دیگری را بیازارد. زهر هر دارای زهری از خزندگان و غیره را از بین می‌برم و سمّ هر گزنده‌ای را از او می‌گیرم و برکات را از آسمان به زمین نازل می‌گردانم. زمین نیکوترین گیاهانش را خواهد رویاند و همه‌ی ثمره‌ها و پاکی‌هایش را نمایان خواهد ساخت. رأفت و رحمت را بین ایشان برقرار می‌کنم تا جایی که با یکدیگر با مواسات برخورد و نعمت‌ها را بطور مساوی تقسیم می‌کنند؛ پس فقیر بی‌نیاز می‌گردد و کسی بر دیگری برتری جویی نمی‌کند؛ بزرگ‌تر بر کوچک‌تر رحم می‌کند و

۱ - منتخب انوار المصیبه: ص ۳۵۷ ؛ بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۷۶.

۲ - اصحاب: ۲۰.

کوچک‌تر احترام بزرگ‌تر را نگه می‌دارد. به دین حق می‌گروند و به آن رو می‌کنند و براساس آن حکم می‌رانند.

آن‌ان اولیای من. برایشان پیامبری برگزیده و جانشینی پسندیده اختیار نموده‌ام. وی را برایشان نبی و رسول قرار دادم و ایشان را برای او دوستان و یاران. اینان امد اتمی که برای پیامبر فرستاده و جانشین مورد پسندم برگزیده‌ام. آن زمان را در علم غیب خود نهان داشته‌ام و ناگزیر واقع خواهد شد. آن روز تو، سوارانت، مردانت و سپاهیان را نابود خواهم ساخت. پس برو که تو از مهلت یافتگانی! تا آن روز وقت معلوم»<sup>۱</sup>.

این است داستان ابلیس؛ عالم عابدی که در دوزخ سقوط کرد و تکبرش وی را به جهنم واژگونه نمود. در این داستان عبرتی برای عبرت‌گیرندگان و پندی برای هوشیاران است؛ کجایند این پندگیرندگان؟!

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: «پس عبرت گیرید از آنچه خداوند با ابلیس کرد: کار طولانی، تلاش سخت و بندگی شش هزار ساله‌اش را که روشن نیست بر حسب سال‌های این جهان برآورد شده است یا سال‌های جهان دیگر در برابر ساعتی تکبر ورزیدن، پوچ ساخت. پس از ماجرای ابلیس، با گناهی همسنگ او، کیست که از عذاب الهی رهایی تواند؟ هیچ کس! خداوند سبحان هرگز انسانی را با گناهی که فرشته‌ای را با آن گناه بیرون راند، به بهشت اندرون نبرد. حکم خداوند در میان اهل آسمان و زمین، یکسان است و بین خداوند و هیچ یک از مخلوقاتش دوستی و قرابتی وجود ندارد که به خاطر آن آنچه را که بر جهانیان حرام نموده، حلال نماید.

ای بندگان خدا، از دشمن خدا بپرهیزید! مبادا شما را به بیماری خود مبتلا سازد و با ندای خود شما را به حرکت درآورد و با لشکرهای پیاده و سواره‌ی خود بر شما بتازد. به جانم سوگند شیطان تیر خطرناکی برای شکار شما بر چله نهاده، تا حد توان کشیده و از نزدیک‌ترین مکان شما را هدف قرار داده و گفته است: « قَالَ رَبِّ مَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ »<sup>۲</sup> (گفت: ای پروردگار من، با آنچه مرا گمراه نمودی، در زمین برایشان بیارایم و همگان را گمراه کنم).... و از آثار

۱ - سعد السعود سید بن طاووس: ص ۳۴ ؛ بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۸۵ ؛ الزام الناصب: ج ۲ ص ۲۵۹ ؛ معجم احادیث امام مهدی (علیه السلام): ج ۵ ص ۱۹۹.

۲ - حجر: ۳۹.

زشتی که کبر و غرور بر دل‌ها می‌گذارد به خدا پناه ببرید، همانگونه که از حوادث سخت به او پناه می‌برید.

اگر خدا تکبر کردن را اجازه می‌فرمود حتماً به بندگان مخصوص خود از پیامبران و امامان اجازه می‌داد .... در حالی که ایشان از قشر مستضعف جامعه بودند. خداوند آنها را با گرسنگی آزمود و به سختی و بلا گرفتارشان ساخت و با ترس و بیم امتحانشان فرمود و با مشکلات فراوان خالصشان گردانید.... و هنگامی که موسی بن عمران و برادرش هارون (علیهم‌السلام) بر فرعون وارد شدند در حالی که جامعه‌های پشمین بر تن و چوب‌دستی در دست داشتند و با فرعون شرط کردند که اگر تسلیم پروردگار شود حکومت و ملکش جاودانه بماند و عزتش برقرار باشد، فرعون گفت: «آیا از این دو نفر تعجب نمی‌کنید که دوام و جاودانگی حکومت را برای من مشروط می‌سازند در حالیکه در فقر و بیچارگی به سر می‌برند. اگر چنین است چرا دستبندهایی از طلا به همراه ندارند؟» این سخن را فرعون برای بزرگ شمردن طلا و تحقیر پوشیدن لباس پشمین بر زبان راند.... خدا را خدا را! که از تعجیل در عقوبت و کیفر سرکشی و ستم بر حذر باشی و از آینده‌ی دردناک ظلم و سرانجام زشت تکبر و خودپسندی که کمینگاه بزرگ ابلیس و جایگاه حيله و نیرنگ او است بترسید؛ حيله و نیرنگی که با دل‌های انسان‌ها چون زهری کشنده می‌آمیزد و هرگز بی‌اثر نخواهد بود و کسی از هلاکتش جان سالم به در نخواهد برد؛ نه دانشمند به خاطر دانشش و نه فقیر به جهت لباس کهنه‌اش در امان نمی‌باشد.... خدای سبحان مردم روزگاران گذشته را از رحمت خود دور نساخت مگر به جهت ترک گفتن امر به معروف و نهی از منکر؛ پس خداوند بی‌خردان را برای نافرمانی، و خردمندان را برای ترک بازداشتن دیگران از گناه لعنت فرمود.... آگاه باشیم! شما رشته‌ی پیوند با اسلام را قطع و اجرای حدود الهی را تعطیل کردید و احکام آن را به فراموشی سپردید.... و من از کسانی هستم که در راه خدا از سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌ای نمی‌ترسند؛ کسانی که سیمای آنها سیمای صدیقان و سخنانشان سخنان نیکان است؛ زنده‌داران شب و روشنی‌بخشان روزاند؛ به قرآن چنگ زده، سنت‌های خدا و رسولش را زنده می‌کنند؛ نه تکبر و خودپسندی دارند و نه برتری‌جویی می‌کنند، نه خیانتکارند و نه در زمین فساد می‌کنند. قلب‌هایشان در بهشت و بیکرهایشان مشغول اعمال پسندیده است»<sup>۱</sup>.

۱ - نهج البلاغه: خطبه‌ی قاصه - نهج البلاغه با شرح محمد عبده: ج ۲ ص ۱۸۳ ؛ بحار الانوار: ج ۱۴ ص ۴۶۶.

## صراط مستقیم (راه راست)

حق تعالی می‌فرماید: « وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِن جَعَلْنَاهُ نُورًا نَّهْدِي بِهِ مَنْ نَّشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ \* صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ إِلَّا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ »<sup>۱</sup> (و اینچنین روحی از امر خودمان را به تو وحی کردیم در حالی که تو نمی‌دانستی کتاب چیست و ایمان کدام است؛ ولی ما آن را نوری ساختیم تا هر یک از بندگمان را که بخواهیم با آن هدایت کنیم و قطعاً تو به راه راست راه می‌نمایی \* راه آن خدایی که از آن او است هر آنچه در آسمان‌ها و زمین است. آگاه باشید که همه‌ی کارها به خدا بازمی‌گردد).

منظور، حق یا همان راهی است که خداوند سبحان از بندگانش خواسته تا آن را ببینند؛ یا همان راهی که بنده را به آن زنده‌ی پا بر جای سبحان (حی القیوم) می‌رساند؛ و یا به عبارت دیگر، مراد از صراط مستقیم همان اعتقادات و احکام شرعی صحیح است که از حضرت حق صادر گردیده و به وسیله‌ی انبیا، فرستادگان و اوصیای آنها علیهم‌السلام به بندگان رسیده است. عاقل چاره‌ای ندارد جز اینکه در جست‌وجوی حق باشد تا عذاب را از خود دور کند و بازگشتی به پروردگار خویش بیابد در حالی که در راه مستقیم او گام برمی‌دارد. خورسند بودن به این زندگانی مادی و غوطه‌ور شدن در آن از مرگ بدتر است؛ حتی همسان نابودی است؛ و چه بسا خود جهنم باشد. حق تعالی می‌فرماید: « يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ »<sup>۲</sup> (از تو به شتاب عذاب می‌طلبند، حال آنکه جهنم به راستی بر کافران احاطه دارد). به همان صورت که شناختن حق و پیمودن راه با آن، بر آن و به سوی آن، همان زندگانی حقیقی است؛ چرا که فرجامش رسیدن به عالم عقل و بازگشت به سوی آن زنده‌ای است که هرگز نمی‌میرد؛ و این، غایتی است برتر از بهشت. حق تعالی می‌فرماید: « وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ مَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ وَ رِضْوَانٍ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ

۱ - شوری: ۵۲ و ۵۳.

۲ - عنکبوت: ۵۴.

ذَلِكَ هُوَ الْقَوْزُ الْعَظِيمُ»<sup>۱</sup> (خداوند به مردان مؤمن و زنان مؤمن بهشت‌هایی را وعده داده است که از زیر آن نهرها جاری است، و در آن جاودانه خواهند بود و نیز خانه‌هایی نیکو در بهشت‌های جاوید، ولی خوشنودی خدا از آن برتر است؛ که این است همان کامیابی بزرگ).

حق تعالی می‌فرماید: «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً مِمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ»<sup>۲</sup> (پس هیچ کس آنچه را که از روشنی بخش دیدگان به پاداش آنچه انجام می‌دادند برای‌شان پنهان شده است را نمی‌داند). بنابراین عاقل، کسی است که بهره‌ی خویش را از پیمودن این راه ضایع نسازد؛ اگر به سرمنزل رسید که به رحمت الهی نایل شده و گرنه به فضل الهی و به برکت پاسخ به ندای «پیش‌آی»<sup>۳</sup> زنده‌ای که هرگز نمی‌میرد، در بهشت‌ها بازگشت خواهد داشت.

حق تعالی می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ ثُمَّ لِتَكُونُوا شُيُوخًا وَ مِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى مِنْ قَبْلٍ وَ لِيَبْلُغُوا أَجْلاً مُّسَمًّى وَ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»<sup>۴</sup> (او همان کسی است که شما را از خاکی، سپس از نطفه‌ای، سپس از لخته‌ی خونی بیافرید. آنگاه شما را که کودکی بودید بیرون می‌آورد تا به کمال قوت خود برسید و سپس تا سالمندانی شوید. برخی از شما پیش از این بمیرید؛ تا همه‌تان به زمان تعیین شده برسید؛ و شاید به عقل درآیید؛ یعنی خداوند شما را به امید آنکه به عالم عقل برسید به همان صورت که انبیا و ائمه رسیدند— آفریده است و حتی آنچه مطلوب است، رسیدن به بالاترین درجه‌ی این عالم می‌باشد؛ یعنی مقام و مرتبه‌ی تماس با عالم لاهوت یا همان مقام «قاب قوسین او ادنی» (به مقدار دو کمان یا

۱ - توبه: ۷۲.

۲ - سجده: ۱۷.

۳ - ایشان (علیهم‌السلام) با این عبارت به حدیثی از اهل بیت (علیهم‌السلام) اشاره می‌فرمایند. شیخ کلینی با سند خود از ابو جعفر (علیه‌السلام) روایت می‌کند که فرمود: «هنگامی که خداوند عقل را آفرید، او را به سخن درآورد. سپس به او فرمود: پیش‌آی؛ و او پیش آمد. سپس به او فرمود: برو؛ پس او رفت. خداوند فرمود: به عزت و جلال سوگند، مخلوقی که در نظر من از تو محبوب‌تر باشد نیافریدم و تو را تنها به کسی می‌دهم که دوستش دارم. روی امر و نهی من تنها با تو است، و کیفر و پاداشم تنها به حساب تو است». کافی: ج ۱ ص ۱۰. بنابراین سعادت‌مند آن کسی است که به ندای خداوند عزوجل لبیک گوید و هنگامی که حق تعالی به او فرمان دهد پیش‌آی، پیش بیاید.

۴ - غافر: ۶۷.



**تزدیک‌تر**). صاحب این مقام محمود و پسندیده همان کسی است عالم وجود به خاطر او خلق شد؛ یعنی حضرت محمد ﷺ و نفس و جان آن حضرت یعنی علی (علیه السلام). هر چند رویه‌ام در این کتاب خلاصه‌گویی و تنها اشاره کردن می‌باشد، اما اشکالی ندارد که قدری این مطالب را توضیح دهم شاید خداوند دعای خیر خواننده‌ی این عبارتها را روزی‌ام گرداند!

عزیزانم! برادران و خواهران مؤمن! آفریده‌ی نخستین، عقل می‌باشد، که همان اولین عالم روحانی و همان عالم کلی است که موجودات در آن برخی در برخی دیگر تنیده شده‌اند بی آنکه هیچ تضاد و منافاتی بین آنها وجود داشته باشد. ساکنان آن عالم درجات و مراتب مختلفی دارند که بالاترین آن تماس با عالم لاهوت سبحان که درجه و مقامی مختص محمد و علی (علیهما السلام) است، می‌باشد.

بنابراین محمد ﷺ در مقام «**ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى \* فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى**»<sup>۱</sup> (سپس نزدیک شد و بسیار نزدیک شد \* تا به قدر دو کمان، یا نزدیک‌تر) است و علی (علیه السلام) نفس و جان محمد می‌باشد. حق تعالی می‌فرماید: «**أَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ**»<sup>۲</sup> (از ما و از خودتان) و همان طور که از رسول خدا ﷺ روایت شده، علی (علیه السلام) سرگشته و مجنون به ذات خداوند می‌باشد.<sup>۳</sup> فروتر از این مقام و درجات، درجاتی وجود دارد که این دو (علیهما السلام) بر همه‌ی آنها احاطه و علم دارند و آنها که در مراتب پایین‌تر از آن دو می‌باشند به اندازه‌ی مرتبه و درجه‌ی خویش از آن دو شناخت و معرفت دارند و کسی غیر از خالقشان به آن دو بزرگوار شناخت و معرفت تمام و کمال ندارد؛ همان طور که کسی غیر از آن دو به تمامی شناخت و معرفت خداوند سبحان که برای نوع انسان امکان‌پذیر می‌باشد، دست نیافته است.

از صاحب مقام محمود و پسندیده ﷺ چنین معنایی روایت شده است: «**ای علی! کسی خدا**

۱ - نجم: ۸ و ۹.

۲ - آل عمران: ۶۱.

۳ - مناقب ابن شهر آشوب: ج ۳ ص ۳۱ ؛ معجم اوسط طبرانی: ج ۹ ص ۱۴۲ ؛ کنز العمال: ج ۱۱ ص ۶۲۱ ؛ بحار الانوار: ج ۳۹ ص ۳۱۳.

را نشناخت جز من و تو، و مرا کسی نشناخت جز خدا و تو، و تو را کسی نشناخت جز خدا و من»<sup>۱</sup>.  
 اما عالم دوم، عالم ملکوت است؛ عالمی است مثالی و صوری؛ عالم نفس‌ها؛ چیزی شبیه آنچه در خواب می‌بینیم. چرا که در هنگام خواب ما از وجود مادی مان غافل و به وجود ملکوتی مان توجه می‌کنیم؛ یا همان وجود مثالی یا نفسانی.  
 عالم سوم، عالم مادی است؛ عالمی شبیه به عَدَم و نیستی و هیچ بهره‌ای از وجود ندارد مگر قابلیت برای وجود داشتن، و این آخرین درجه‌ی تنزّل می‌باشد. هنگامی که صورت بر ماده افزوده می‌شود، جسم تکوین می‌یابد و این اولین درجه از درجات صعود یا بازگشت می‌باشد. اجسام بر حسب درجات وجودی‌شان به جماد، نبات، حیوان و انسان تقسیم می‌شوند. انسان یا ارتقا می‌یابد و به سوی مبدأ سبحان خویش بازمی‌گردد؛ که در این صورت، در عالم عقل و نزدیک به زنده‌ای که مرگی ندارد (حیّ لا یموت) شناور می‌گردد، و یا از ارزش خویش می‌کاهد و به پروردگار خود پشت می‌کند؛ که در این صورت، جز ماده‌ای که تقریباً هیچ درکی ندارد و علمی به واسطه‌اش فرا گرفته نمی‌شود مگر هنگامی که صورت مثالی بر آن افزوده گردد، چیزی نمی‌بیند؛ و به این ترتیب همچون چهارپایان می‌شود؛ و حتی گمراه‌تر! چرا که او آفریده شده است تا پیش آید، اما پشت کرد، و او آفریده شد تا به تعقل درآید اما نپذیرفت و جهل را برگزید، و او خلق شد تا زندگی کند اما چیزی جز مرگ و نیستی را برگزید.

ابو عبد الله علیه السلام می‌فرماید: «خداوند عزوجل عقل را آفرید، و او اولین مخلوق از روحانیون از سمت راست عرش از نورش بود. به او فرمود: برو؛ و او پشت کرد. سپس فرمود: پیش آی؛ پس او پیش آمد. خداوند تبارک و تعالی فرمود: تو را بر خُلُقِ عظیم آفریدم و بر تمامی مخلوقاتم برتری دادم. می‌فرماید: سپس جهل را از دریای شور تشنگی پدید آورد و به او فرمود: برو؛ پس او پشت کرد. سپس به او فرمود: پیش آی؛ و او پیش نیامد. پس به او فرمود: تکبر کردی؛ و لعنتش

۱ - مختصر بصائر الدرجات: ص ۱۲۵. موسوعه (دایرة المعارف) امام علی علیه السلام در کتاب و سنت: ج ۸ ص ۱۸۵ ؛ مشارق انوار یقین: ص ۱۷۲.

نمود....»<sup>۱</sup>.

اما عقل و تمامی عقل، حضرت محمد ﷺ می‌باشد و وصیّ او علیؑ چرا که او نفس آن حضرت ﷺ می‌باشد، همان طور که در آیه‌ی «**نَفْسَنَا وَ انْفُسَكُمْ**»<sup>۲</sup> آمده است. اما جهل و تمامی جهل، همان دومی می‌باشد؛ او مبدأ تکبر است و او همان کسی است که ابلیس را گمراه نمود و او را در «هاویه» (عمق دوزخ) تباه نمود. ابلیس لعنت الله می‌گوید: «**رَبِّ هَآءَا اُعْوَيْتَنِي**»<sup>۳</sup> (ای پروردگار من، با آنچه مرا گمراه نمودی)؛ یعنی با آن کس که مرا با او گمراه نمودی؛ یا با همان «نکرهای» (انکاری) که سبب گمراهی من شد، و او در این آیه به صورت «انکار» توصیف شده است؛ چرا که ظلمتی است که هیچ هویتی ندارد و «ما» که در این آیه استفاده شده برای «غیرعقل» به کار می‌رود؛ چرا که او هیچ بهره‌ای از عقل ندارد. به این ترتیب، از بنی آدم، کسی هست که با عبادت و کمالات اخلاقی ارتقا می‌یابد تا آنجا که به مقام «**قَاب قَوْسَيْنِ او ادنی**» (فاصله‌ی دو کمان یا نزدیک‌تر) برسد؛ او معلم روحانیون و ملائکه‌ی مقرب می‌گردد، و او همان انسان کامل یا حضرت محمد ﷺ می‌باشد؛ همان طور که آدمؑ به ملائکه آموخت آنچه را که نمی‌دانستند. امیر المؤمنین می‌فرماید: «**خَلَقَ الْاِنْسَانَ ذَا نَفْسٍ نَاطِقَةٍ، اِنْ زَاَهَا بِالْعِلْمِ وَالْعَمَلِ فَقَدْ شَابَهَتْ جَوْاهِرَ اَوَائِلِ عَالَمِهَا، و اِذَا اَعْتَدَلَ**

۱ - کافی: ج ۱ ص ۲۱ ؛ خصال صدوق: ص ۵۸۹ ؛ تحف العقول: ص ۴۰۱ ؛ بحار الانوار: ج ۵۷ ص ۳۱۶.

۲ - ایشان ﷺ به این سخن حق تعالی «**فَمَنْ حَاجَكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ اٰبَاءَنَا وَ اٰبَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ اَنْفُسَنَا وَ اَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهَلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللّٰهِ عَلٰى الْكٰذِبِيْنَ**» (از آن پس که به آگاهی رسیده‌ای، هر کس که درباره‌ی او با تو مجادله کند، بگو: بیاید تا حاضر آوریم، ما فرزندان خود را و شما فرزندان خود را، ما زنان خود را و شما زنان خود را، ما خویشان‌مان را و شما خویشان‌تان را، آنگاه دعا و تضرع کنیم و لعنت خدا را بر دروغ‌گویان قرار دهیم) (آل عمران: ۶۱) اشاره می‌فرمایند و مصداق نفس (خویش) رسول خدا ﷺ علی بن ابی طالبؑ می‌باشد و منظور از فرزندان حسن و حسینؑ، و زنان، حضرت فاطمهؑ می‌باشد. به شأن نزول این آیه در تفسیر مجمع البیان ج ۲ ص ۳۰۹ و سایر منابع مراجعه نمایید.

۳ - «**قَالَ رَبِّ هَآءَا اُعْوَيْتَنِي لِاَزْبِنَنَّهُمْ فِي الْاَرْضِ وَاُعْوَيْتَهُمْ اُجْمَعِيْنَ**» (گفت: ای پروردگار من، با آنچه مرا گمراه نمودی، در زمین برایشان بیاریم و همگان را گمراه کنم). حجر: ۳۹.

مِرْأُجَهَا وَفَارَقَتِ الْأُضْدَادَ فَقَدَ شَارَكَ بِهَا السَّبْعَ الشَّدَادَ»<sup>۱</sup> (خداوند انسان را دارای نفس ناطقه آفرید؛ اگر آدمی آن را با علم و عمل تزکیه نماید و بپروراند، با گوهرهای اولیه‌ی علت‌هایش همسان می‌گردد، و هرگاه ترکیبش معتدل و از اضداد جدا گردد، او با آن، هفت آسمان قوی و محکم را شریک می‌شود).

و از بنی آدم، کسی نیز هست که خود را در «هاویه» (اعماق دوزخ) تباه می‌کند؛ او در دریای تلخ تاریکی‌هایی که برخی بر برخی دیگر قرار دارند، غوطه‌ور می‌گردد، طوری که اگر دست خود را برآورد آن را نتواند ببیند تا آنجا که وجودی ظلمانی و تاریک که هیچ نوری در آن راه ندارد می‌گردد، جهلی که هیچ عقلی همراهی‌اش نمی‌کند، آشوبی که هیچ ثبات و استقراری ندارد، ترسی که در آن آرامش و طمأنینه‌ای نیست و هیچ وقار و متانی بر آن فرود نمی‌آید. چنین شخصی به رحمت خدا طمع و امیدی ندارد و از روح خداوندی ناامید است؛ با اینکه ابلیس لعنت الله همان طور که در حدیث آمده— هنگام برپایی قیامت در رحمت خداوند طمع می‌کند. حق تعالی می‌فرماید: «وَإِذْ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ فَلَمَّا تَرَأَتِ الْفِئَتَانِ نَكَصَ عَلَيَّ عَقِبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنْكُمْ إِنِّي أَرِي مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ»<sup>۲</sup> (شیطان کردارشان را در نظرشان بیاراست و گفت: امروز از مردم، کسی بر شما چیره نمی‌گردد و من پناه شما هستم؛ ولی چون دو گروه رو به رو شدند او به عقب بازگشت و گفت: من از شما بیزارم. من چیزهایی می‌بینم که شما نمی‌بینید. من از خداوند می‌ترسم که خداوند به سختی عقوبت می‌کند).

اینها با نفس‌های خبیث متکبرشان سخنان فریبنده و دروغ‌آمیز خود را به شیاطین جن القا می‌کنند؛ شیطان‌های جن از شیطان‌های انسان برمی‌گیرند و از آنها تعلیم می‌بینند. حق تعالی می‌فرماید: «شَيْطَانِ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرَفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَتَوَّشَّىٰ رَبَّكَ مَا فَعَلُوهُ قَدْ رَهَمُوا وَمَا يَفْتَرُونَ»<sup>۳</sup> (شیاطین انس و جن، برخی بر برخی دیگر برای فریب، سخنان

۱ - مناقب آل ابی طالب: ج ۱ ص ۳۲۷ ؛ عیون الحکم و مواعد: ص ۳۰۴ ؛ بحار الانوار: ج ۴۰ ص ۱۶۵ ؛ میزان الحکمت: ج ۱ ص ۲۲۳.

۲ - انفال: ۴۸.

۳ - انعام: ۱۱۲.

فریبنده و دروغ آمیزالقا می کنند. اگر پروردگارت می خواست، چنین نمی کردند. پس آنها را با آنچه دروغ و افترا می بافند به حال خود واگذار).

حروری چنین می سراید:

یکی از سپاهیان ابلیس بودم که کارم  
با گرفت آماجگاه ابلیس از لشکریانم شد  
اگر او پیش از من می مرد پس از او به بهترین وجه  
راهی سرکش را که برتر از آن پس از من نباشد، می نمودم<sup>۱</sup>

مطلبی که باقی می ماند... اینکه کسی بپرسد: آن کس که کافر است اگر بهره‌ای از عقل ندارد، چگونه می تواند تکنولوژی‌هایی نظیر هواپیما و تجهیزات ارتباطی پیشرفته را اختراع نماید؟! پاسخ: از ابو عبد الله صادق علیه السلام از آنچه معاویه انجام داد پرسیده شد. ایشان علیه السلام فرمود: «این نیرنگ و شیطنت بود که به عقل شباهت دارد، اما عقل محسوب نمی گردد»<sup>۲</sup>. هر انسانی نصیب و بهره‌ای از عالم ملکوت دارد؛ نصیب و بهره‌اش نفس او است که صورتی مثالی و سایه‌ای برای عقل می باشد. این سایه، همان قوه‌ی ادراک یا همان ناطقه‌ای است که در بهشت‌ها کاشته شده است. حیوانات صامت نیز در این صفت با انسان شریک هستند اما آینه‌ی انسان صاف‌تر و صیقلی‌تر است. «اشراق» (نورافشانی) عقل بر نفس انسان روشن‌تر و واضح‌تر، و بهره‌ی او از این سایه بیش‌تر می باشد. اگر کسی دنیای حیوانات را مورد مطالعه قرار دهد خواهد دانست که برخی حیوانات قدرت اختراع برخی آلات و ادوات را دارند؛ چنانکه برخی دانشمندان جانورشناس چنین نظری را ابراز داشته‌اند؛ به عنوان مثال سگ‌های آبی سدهایی برای بالا آوردن آب می سازند. بنابراین انسان بر حیوان برتری ندارد مگر آنکه در این سایه بنگرد و حقیقت و عقل را در آن مشاهده، و با عبادت و شکرگزاری و اخلاق پسندیده، برای کامل‌تر شدن به سوی آن حرکت کند؛ اما اگر به همین سایه اکتفا کند

۱ - و کنت فتی من جند إبلیس فرتی بی الأمر حتی صار إبلیس من جندی طرائق فسق لیس یحسنها بعدی فلو مات قبلی کنت أحسن بعده

بحار الانوار: ج ۱۲ ص ۳۳۰.

۲ - کافی: ج ۱ ص ۱۱ ؛ معانی الخیار: ص ۲۴۰ ؛ وسایل: ج ۱۵ ص ۲۰۶.

حیوانی بیش نخواهد بود؛ یعنی چون حیوانی صامت خواهد بود، و اگر با اخلاق نکوهیده نفسش را به قهقرا سوق دهد، به پست‌ترین و گمراه‌ترین راه‌ها کشیده شده است.<sup>۱</sup>

ستایش تنها از آن خداوند یگانه است، و از علم جز اندکی به ما داده نشده است. پروردگارا! مرا و مردان و زنان مؤمن را در رحمت خویش داخل فرما، که در دنیا و آخرت تو سرپرستی؛ و چه نیکو سرپرست و چه نیکو یاری‌گری هستی!

---

۱ - ایشان (علیهم‌السلام) به این سخن حق تعالی اشاره می‌فرمایند: «أَمْ تَحْسَبُ أَنْ أَكْثَرُهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا» (یا گمان کرده‌ای که بیشترشان می‌شنوند یا می‌فهمند؟ اینان چون چهارپایانی بیش نیستند، بلکه از چهارپایان هم گمراه‌ترند) (فرقان: ۴۴).

# عقاید و احکام

که موارد زیر را شامل می‌شود:

## عقاید صحیح:

ایمان به وجود خالق و یکتا شمردن او (توحید)، اعتراف و تصدیق فرستادگان خدا و اوصیا و جانشینان ایشان (علیهم‌السلام)، و همچنین به عدل، قضا و قدر، پدا، بهشت و دوزخ و عصمت خلفا و جانشینان خداوند در زمینش، و همچنین تصدیق ملائکه، عالم غیب و همه‌ی آنچه انبیا و فرستادگان و اوصیای آنها (علیهم‌السلام) بیان فرموده‌اند، و ما چاره‌ای نداریم جز تمسک به دنباله‌ها و اعقاب ایشان و اقتدا به آثار و بقایای آنها (علیهم‌السلام). حق تعالی می‌فرماید: «إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحِبُّكُمْ اللَّهُ»<sup>۱</sup> (اگر خدا را دوست می‌دارید، از من پیروی کنید تا خداوند نیز شما را دوست بدارد).

از زراره روایت شده است: از ابو عبد الله امام صادق (علیه‌السلام) سؤال شد: «پیدایش نسل از آدم (علیه‌السلام) چگونه بود و نیز کیفیت تولید نسل از ذریه ی حضرت آدم (علیه‌السلام) به چه نحو صورت پذیرفت؟» سپس سؤال کننده گفت: «گروهی از مردم به می‌گویند خداوند عزوجل به آدم وحی فرمود دخترانش را به نکاح پسران خود در آورد و تمامی این مخلوقات در اصل از ازدواج خواهران و برادران می‌باشند. آیا این سخن صحیح است یا نه؟» امام صادق (علیه‌السلام) فرمودند: «خداوند منزّه و مبرا از این گفتار است. کسی که چنین سخنی می‌گوید... در واقع می‌گوید حق عزوجل برگزیدگان از مخلوقات، دوستانش، انبیایش، فرستادگانش، مردان و زنان مؤمن و مردان و زنان مسلمان را از حرام آفریده است و قدرت نداشته که آنها را از حلال خلق کند؟! با اینکه عهد و پیمان بسته و براساس آن ملزم شده است که خلق را از راه حلال ایجاد نماید و ایشان را پاک و پاکیزه و طیب و منزّه از هر آلودگی بیافریند! به خدا سوگند برایم نقل کردند چهارپایی به اشتباه روی خواهرش جست و پس از آنکه پایین آمد و معلوم شد او خواهرش بوده است، ذکر خود را بیرون آورد و با دندان‌هایش آن را گرفت و فشرد تا قطع نمود، سپس افتاد و مرد. و از چهارپای دیگری به من خبر دادند که به اشتباه با مادرش جمع شد و پس از معلوم شدن، آن حیوان نیز همان

کرد که چهارپای مذکور انجام داده بود. وقتی حیوانات چنین باشند، انسان که واجد فضایل و علم و کمال است این طور نباشد؟! منتهی چنانچه می‌بینید گروهی از مردم روی از علم و دانش اهل بیت پیامبران خود برتافته و به کارهایی که به آن امر نشده‌اند پرداخته‌اند و با ارتکاب آن به ضلالت و گمراهی کشیده می‌شوند و با انجام اعمال شنیع و قبیح به انحطاط می‌گیرند و این انحراف از بدو پیدایش مخلوقات تا الآن ادامه داشته است و تا ابد نیز خواهد بود». سپس فرمودند: «وای بر اینان که اعتقادشان چنین است. ایشان چقدر بی‌خبرند از آنچه را که نه فقهای حجاز و نه فقهای عراق با هم در آن اختلافی ندارند. خداوند عزوجل دو هزار سال پیش از آفرینش آدم به قلم امر فرمود و آن بر لوح محفوظ جاری شد و حکم تحریم خواهران بر برادران و محرمات دیگر را تا روز قیامت ثبت و ضبط نمود. ما مشاهده می‌کنیم این کتب چهارگانه‌ی آسمانی مشهور در این عالم را که عبارتند از تورات، انجیل، زبور و فرقان، خداوند متعال مطالب لوح محفوظ را در این کتاب‌ها نهاد و آنها را بر انبیا و فرستادگانش - که سلام و صلوات خداوند بر همگی‌شان باد - نازل فرمود. تورات را بر موسی علیه السلام، زبور را بر داوود علیه السلام، انجیل را بر عیسی علیه السلام و قرآن را بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و در هیچ یک از این کتب آنچه را که در لوح محفوظ حرام نموده، حلال قرار نداده است. شایسته و سزاوار است که بگوییم: کسی که این مطالب و مانند آن را ایراد کرده، صرفاً قصدش تقویت حجج و براین مجوس می‌باشد. چه می‌شود ایشان را، خدا هلاکشان گرداند...».

سیاس‌خدایی را که رسوایشان ساخت و به واسطه‌ی نادانی و دشمنی که با صادقان آل محمد علیهم السلام داشتند خوارشان نمود، آنگاه که پیامبران را اولاد زنا قرار دادند؛ و چه دور است این نسبت پلید از آن پاکان و برگزیدگان! خداوند سیاه گرداند روی همه‌ی آنها را که در برابر صادقان آل محمد علیهم السلام برای خود جایگاهی قرار دادند و ادعای آگاهی از سنت پیامبر و محکمت و متشابهات قرآن را نمودند و خود را امامان و پیشوایانی قرار دادند که مردم را به سوی آتش رهنمون می‌سازند؛ چنانکه بنی امیه و بنی العباس و پیروان آنها در امور این دنیا چنین کردند و امروز برای پیروی از آنان هیچ عذر و بهانه‌ای وجود ندارد مگر سرکشی و تکبر، و بهانه‌هایی پوچ و بی‌معنی که بر زبان می‌رانند!

مهم‌ترین عقایدی که ایمان داشتن به آنها واجب است همانی است که در انتهای سوره‌ی بقره آمده؛ همان که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به آن ایمان داشت؛ یعنی:



ایمان به خداوند، ملائکه، کتاب‌های آسمانی و فرستادگان؛ چه پیامبر باشند و چه جانشینان پیامبر و اوصیای آنها؛ یعنی هر فرستاده‌ای از سوی خداوند سبحان؛ حتی اگر همانند طالوت (علیه السلام) فقط برای امور دنیوی فرستاده شده باشد!

بر هر مسلمانی واجب است که به خداوند یکتای بی‌همتای یگانه‌ی بی‌نیاز ایمان آورد. همچنین به نبوت (ص) و به ملائکه، کتاب‌ها، انبیای پیشین، و اوصیا و شرایع و دستورات آنها ایمان آورد و آنها را محترم بشمارد، حتی اگر منسوخ شده باشند؛ چرا که روزی روزگاری شریعت و آیین الهی بر این زمین محسوب می‌شده‌اند. بر مسلمان واجب است که به جانشینان دوازده‌گانه‌ی حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) ایمان داشته باشد و تمامی اخبار صحیحی که از ایشان (علیهم السلام) رسیده است را پذیرا باشد. همچنین مسلمان باید ایمان داشته باشد که جانشین دوازدهم از اوصیای حضرت محمد (ص)، امام محمد بن الحسن مهدی (علیه السلام) است و اینکه او زنده‌ای است که تا به امروز روزی می‌خورد و همچون جدش (ص) با شمشیر قیام خواهد نمود. بر مسلمان واجب است که وی را یاری دهد و در موردش اندیشه‌ی خیر داشته باشد، او را بر جان و مال و اولاد خود مقدم بدارد، و در راه بلندای نام او و آشکارسازی امرش و مظلومیتش و زمینه‌سازی حکومت او (علیه السلام) فعالیت نماید، و همچنین باید با دشمنان وی از پیشوایان ستمگری که بر این امت مسلط شده‌اند و اعوان و انصار و لشکریان کافرشان که از ولایت خداوند به سوی ولایت ابلیس لعنت الله خارج شده‌اند، دشمنی ورزد؛ و بر مؤمن است که از عده و عده‌ی آنها نهراسد.

حق تعالی می‌فرماید: « وَ مَكْرُوا مَكْرًا وَ مَكْرْنَا مَكْرًا وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ \* فَاَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ مَكْرِهِمْ اَنَا دَمْرُنَاهُمْ وَ قَوْمَهُمْ اُجْمَعِينَ \* فَتِلْكَ بَيُوتُهُمْ خَاوِبَةٌ مَّا ظَلَمُوا اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ »<sup>۱</sup> (آنها حيله‌ای اندیشیده‌اند، ما نیز حيله‌ای اندیشیده‌ایم؛ در حالی که آنان خود، نمی‌فهمند \* پس بنگر که عاقبت مکرشان چه شد: ما آنها و قومشان را جملگی هلاک کردیم، \* آن خانه‌های آنها است که به کیفر ظلمی که می‌کردند خالی افتاده است؛ قطعاً در این، آنان را که می‌دانند عبرتی است).

## احکام:

احکام، مجموعه‌ی تشریح‌هایی است که پیامبران و فرستادگان از سوی خداوند سبحان آورده و بندگان مکلف به اجرای آنها بوده‌اند و چه بسا برخی از آنها منسوخ شده، یا با گذشت زمان مطابق با علم حکیم خبیر با توجه به آنچه به صلاح بندگان و سرزمین‌ها در هر زمانی بوده است، تشریحات و قوانین جدیدی به آن افزون شده باشد. هیچ نسخ کردن، تغییر یا افزون کردنی صحیح نمی‌باشد مگر با بعثت انذار دهنده‌ی معصوم که از طرف خداوند صحبت و به فرمان او عمل می‌کند، و هر کس که جز این راهی در پیش گیرد، به گمراهی دور و درازی گرفتار شده است. اگر به شریعت‌های آسمانی و احکام الهی نظر بیفکنیم، این انطباق آنها خواهیم دید؛ اینکه تنها همین احکام و تشریحات به صلاح درآورنده‌ی ارواح، بدن‌ها، سرزمین‌ها و اقتصاد می‌باشند، و هر کسی غیر از آن معصومانی که از سوی خداوند سخن می‌گویند، از جانب خود تشریحی وضع یا تغییری ایجاد کند یا نسخی آورد یا زیادتی در شریعت انجام دهد، در واقع مدعی است که او خداوندگار است و خلائق باید او را بپرستند؛ هر چند در گفتار به چنین چیزی تصریح نکرده باشد. قرآن تصریح می‌فرماید که یهود، اَحْبَار و راهبان خود را به جای خداوند عبادت می‌کردند؛ چرا که آنها حلال را برای مردم حرام و حرام را برایشان حلال می‌کردند و مردم نیز آنها را اطاعت می‌نمودند. از ابو جعفر امام محمد باقر علیه السلام در تفسیر سخن حق تعالی « **اتَّخَذُواْ اَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ اَرْبَابًا مِّنْ دُونِ اللّٰهِ** » (انها احبار و راهبان خویش را به جای الله به خدایی گرفتند) روایت شده است که فرمود: «**انها از احبار و راهبان‌شان اطاعت و به گفتارشان عمل می‌نمودند و به آنچه آنها را فرمان می‌دادند، عمل و به آنچه آنها دعوتشان می‌کردند، دین‌دار شدند؛ پس به واسطه‌ی آنکه از ایشان اطاعت می‌کردند و آنچه خداوند فرمان داده بود و کتاب‌ها و رسولانش را به کناری افکنده بودند، آنها را به پروردگاری گرفتند و هر آنچه احبار و راهبان فرمانشان می‌دادند پیروی و اطاعتشان می‌کردند و خداوند را نافرمانی می‌نمودند. این موضوع فقط به این دلیل در کتاب ما یاد شده است که از آنها پند**

بنابراین هر عقیده‌ای که انسان به آن اعتقاد دارد، اگر آن را از معصومی که آن را از سوی خداوند آورده، نگرفته باشد، عبادت و پرستشی غیر از خداوند محسوب می‌گردد، و هر حکم شرعی که انسان به آن پایبند باشد، اگر از معصومی که آن را از جانب خداوند آورده، نباشد، پرستش و عبادتی برای آن شخص فتوا دهنده و قانون‌گذار می‌باشد؛ زیرا به این ترتیب وی ادعای الوهیت نموده است؛ در حالی که معصومین از خود چیزی نمی‌گویند و صرفاً نقل‌کننده‌ی حکم شرعی از طرف خداوند می‌باشند.

امام صادق (علیه السلام) در نامه‌ی مشهورش خطاب به شیعیان می‌فرماید: «ای گروه رحمت‌شده‌ی رستگار! خداوند خیری را که به شما عنایت فرموده به کمال رسانیده است، و بدانید که نه در علم خدا و نه در فرمانش چنین نیست که یکی از مخلوقاتش حکم دین را به هوا و هوس یا با نظر شخصی یا با قیاس کردن‌ها دریافت کند. خداوند قرآن را فرو فرستاد و بیان هر چیز را در آن قرار داد، و برای قرآن و آموختن آن گروهی شایسته مشخص فرمود. آنان که اهل علم قرآن که خداوند آن علم را به آنان سپرده است، می‌باشند، نمی‌توانند براساس هوا و هوس، و رأی و نظر خود و یا براساس قیاس‌ها، آن را تفسیر کنند؛ چرا که خداوند با آنچه از علمش که مخصوص‌شان کرده، و آنها را در جایگاهی از کرامت که خداوند به ایشان ارزانی داده، قرار داده است، آنها را از چنین عملی بی‌نیاز فرموده است. اینها همان اهل ذکری می‌باشند که خدا به این امت فرمان داده است تا از آنها بپرسند؛ همان کسانی هستند که هر که از آنها پرسد - با توجه اینکه در علم خداوند چنین مقرر شده که باید آنها را تصدیق و از آنها پیروی کند - او را هدایت و ارشاد می‌نماید و از علم قرآن آنچه به اذن خداوند او را به خداوند و به سوی تمامی راه‌های حق و حقیقت هدایت می‌کند، به او عطا می‌نمایند. اینان همان‌هایی هستند که نباید از آنها و از پرسیدن از ایشان و از علمی که خداوند آنها را به آن گرامی داشته و نزد آنها سپرده است، روی گردانید. آگاه باشید کسانی هستند که در علم الهی درباره‌شان در ریشه‌ی خلقت و سایه‌سار آن نوشته شده نگون‌بخت؛ اینان همان‌هایی هستند که از پرسیدن از اهل ذکر و از آنها که خداوند علم قرآن را به ایشان بخشیده و نزد آنها نهاده و پرسیدن از ایشان را واجب گردانیده است، روی گردانند. اینان همان‌هایی هستند که به دلخواه و

رای و نظر خود و براساس قیاس‌ها تفسیر می‌کنند تا آنجا که شیطان به درون آنها راه می‌یابد؛ چرا که آنان کسانی که در علم قرآن در نظر خداوند مؤمن می‌باشند را کافر، و کسانی که در علم قرآن در نظر خداوند گمراه می‌باشند را مؤمن قلمداد کرده‌اند؛ تا آنجا که بسیاری از امور حلالی که خداوند حلاً فرموده را حرام، و بسیاری از اموری را که حرام فرموده، حلال کرده‌اند.

این اصل میوه‌ی هوی و هوس ایشان می‌باشد و حال آنکه رسول خدا ﷺ پیش از وفاتش از آنها عهد و پیمان گرفت؛ اما آنها گفتند: پس از آنکه خداوند عزوجل فرستاده‌اش را قبض روح نمود ما می‌توانیم به آنچه رأی و نظر مردم بر آن اتفاق دارد عمل کنیم؛ پس از اینکه خداوند فرستاده‌اش ﷺ را برگرفت و پس از عهد او ﷺ که از ما ستانید و ما را به آن فرمان داد؛ درست خلاف خواست خداوند و پیامبرش ﷺ! هیچ کس بر خدا جسورتر و در گمراهی آشکارتری از آن کس نیست که چنین روش را در پیش بگیرد در حالی که چنین پندارد که این کار برای او روا است. به خدا سوگند حق خداوند بر خلقش این است که او را در زمان زندگانی محمد و پس از مرگ او ﷺ فرمانش برند و پیروی‌اش نمایند. آیا این دشمنان خدا می‌توانند چنین تصور کنند که کسی که به وسیله‌ی محمد ﷺ اسلام آورده و از اصحاب او بوده، براساس سخن و رأی و نظر و قیاس‌هایش عمل کند؟ «آری» بر خدا دروغ بسته و در گمراهی ژرف و عمیقی گرفتار آمده، و اگر بگوید: «نه، هیچ کس نباید براساس رأی و دلخواه و قیاس‌های خود عمل کند»، علیه خویشتن دلیل آوری کرده و او از آن جمله است که می‌پندارد پس از مرگ رسول خدا ﷺ، خداوند اطاعت و پیروی می‌شود و حال آنکه خداوند که سخنش حق می‌باشد، می‌فرماید: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ» (جز این نیست که محمد، فرستاده‌ای است که پیش از او فرستادگانی دیگر بوده‌اند. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، شما به آیین پیشین خود بازمی‌گردید؟ هر کس که به عقب بازگردد هیچ زبانی به خدا نخواهد رسانید و خداوند سپاس‌گزاران را پاداش خواهد داد؛ این از آن رو است که بدانید خداوند در زمان زندگانی محمد ﷺ و پس از اینکه خداوند محمد ﷺ را برمی‌گیرد، اطاعت می‌شود و از فرمانش پیروی می‌شود؛ همان گونه که هیچ کس از مردم در زمان زندگانی محمد ﷺ نمی‌توانست براساس خواسته و رأی و نظر و قیاس‌هایش

مخالفتی با دستور محمد ﷺ نماید، پس از محمد ﷺ نیز هیچ یک از مردمان حق ندارد براساس خواست و نظر و قیاس‌های خود عمل کند»<sup>۱</sup>.

حال اگر ائمه علیهم‌السلام با تمامی عقل و علم‌شان به محکم و متشابه قرآن، و تنزیل و تأویل آن، اجازه فتوی دادن ندارند و تنها نقل کننده‌ای از خداوند و پیامبرش ﷺ می‌باشند، چگونه غیر از ایشان با وجود نقصان عقل‌شان و جهل و نادانی‌شان به محکم و متشابه و تنزیل و تأویل قرآن، شایسته‌ی چنین چیزی می‌باشد؟!

امام صادق (علیه‌السلام) به ابو حنیفه وقتی بر ایشان (علیه‌السلام) وارد شد می‌فرماید: «ای اباحنیفه! آیا قرآن را آن گونه که باید، می‌شناسی و ناسخ و منسوخش را می‌دانی؟». گفت: آری. امام (علیه‌السلام) فرمود: «ای اباحنیفه! ادعای علمی را نمودی. وای بر تو! خداوند این علم را نزد کسی جز اهل کتاب که خداوند آن را بر آنها نازل کرد قرار نداد. وای بر تو! و این علم جز نزد افراد خاصی از فرزندان پیامبر ما ﷺ، نزد کس دیگری نیست و خداوند حرفی از کتابش را به تو اِثَر نداده است. اگر این گونه هستی که ادعا می‌کنی - که هرگز نیستی - مرا خبر ده.....»<sup>۲</sup>.

## در داستان‌های ایشان عبرتی است

حق تعالی می‌فرماید: «وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَلَئِنْ جِئْتَهُمْ بِآيَةٍ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُبْطَلُونَ \* كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ \* قَاصِرٍ إِنْ وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا وَلَا يَسْتَحِقُّنَا الَّذِينَ لَا يَوْقِنُونَ»<sup>۳</sup> (به راستی ما در این قرآن برای مردم از هر گونه مثلی آورده‌ایم و چون آیه‌ای برایشان بیاوری آنان که کفر می‌ورزند خواهند گفت: شما جز بر باطل نیستید \* اینچنین خداوند بر دل‌های کسانی که از دانایی بی‌بهره‌اند، مَهر می‌نهد \* پس صبر کن که وعده‌ی خدا حق است. مبدا آنان که به یقین نرسیده‌اند، تو را به خفت و سبکی کشانند).

شایسته است که هر مسلمانی تاریخ بنی اسرائیل و رفتار ایشان با موسی و هارون (علیهم‌السلام) و

۱ - کافی: ج ۸ ص ۵ و ۶ ؛ وسائل الشیعه: ج ۲۷ ص ۳۷ ؛ بحار الانوار: ج ۷۵ ص ۲۱۳.

۲ - علل الشرایع: ج ۱ ص ۹۰ ؛ وسائل الشیعه: ج ۲۷ ص ۴۸.

۳ - روم: ۵۸ تا ۶۰.

سپس با عیسی علیه السلام را مطالعه کند؛ چرا که برانگیخته شدن موسی و هارون علیهم السلام قرابت بسیاری با برانگیخته شدن محمد و علی علیهم السلام دارد، و آنچه برای موسی و هارون علیهم السلام اتفاق افتاد با آنچه برای محمد و علی علیهم السلام رخ داد تفاوت چندانی ندارد، و آنچه بنی اسرائیل در فاصله‌ی زمان‌های غیبت موسی یا پس از وفات موسی و هارون علیهم السلام انجام دادند با آنچه این امت پس از ارتحال رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سپس بعد از وفات علی علیه السلام انجام دادند، و پس از آن بعد از غیبت خاتم اوصیای محمد صلی الله علیه و آله انجام دادند تفاوت چندانی ندارد. همان طور که بعثت عیسی علیه السلام برای بنی اسرائیل به بعثت محمد بن الحسن العسکری المهدی علیه السلام برای این امت و آنچه مهدی علیه السلام از این امت خواهد دید، بسیار نزدیک می‌باشد؛ آنچه مهدی علیه السلام از برخی علمای بد نهاد (علمای بی عمل) در این امت خواهد دید تفاوت چندانی با آنچه عیسی علیه السلام از یهود و علمای بی عمل آنها دید، نخواهد داشت: «فَأَقْصِبْ أَلْقَصَبَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ»<sup>۱</sup> (پس این داستان‌ها را حکایت کن، شاید به اندیشه درآیند).

## بنی اسرائیل

### چشم به راه ولادت موسی (علیه السلام)

بنی اسرائیل پیش از بعثت موسی (علیه السلام) در وضعیت چشم انتظار بودن این پیامبر بزرگ و صلح منتظر بودند؛ تا آنجا که ولادت او و آماده بودن برای استقبال از این مولود مبارک را به یکدیگر بشارت می‌دادند؛ مولودی که آنها را از حکومت طاغوت‌ها و فرعون‌ها رهایی می‌بخشید؛ همان فراعنه‌ای که به نوبه‌ی خود در سوی مقابل، در وضعیت چشم‌انتظاری این مولود مبارک بودند تا بر او یورش برند و او را به قتل برسانند، و پیش از آنکه بزرگ شود و حکومت طاغوتی‌شان را یکسره و فراعنه و ادعاهای پوچ و دروغین‌شان را مفتضح و بنی اسرائیل را به سوی نجات و رهایی و بر دوش کشیدن کلمه‌ی لا اله الا الله به سوی اهل زمین راهبری نماید، از او رهایی یابند. سال‌های آن ولادت وعده داده شده فرا رسید و فرعون در آن سال‌هایی که چشم‌انتظار ولادت موسی (علیه السلام) بودند نوزادان بنی اسرائیل را به قتل رسانید با این پندار که او توانایی تغییر سنت خداوندی را دارد؛ اما خداوند اراده فرمود تا او را خوار نماید و ضعف و ناتوانی او را در برابر قدرت الهی و تدبیر ربانی آشکار سازد؛ خداوند سبحان موسی را در قصر خود فرعون پروراند و پرورانده‌ی موسی کسی جز همان فرعون سرکش نبود؛ همان کسی که شب و روز در پی فیصله دادن ماجرای همین مولود بود.

حق تعالی می‌فرماید: «قَالَتْ قَطْبَةُ آلِ فِرْعَوْنَ لَيَكُونَنَّ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ \* وَ قَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرْتُ عَيْنِي وَ لَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ»<sup>۱</sup> (خاندان فرعون او را یافتند و برگرفتند تا دشمن‌شان و سبب اندوهشان گردد، که فرعون، هامان و لشکریانشان خطاکار بودند \* همسر فرعون گفت: این کودک نور چشم من و تو خواهد بود؛ او را مکشید، شاید به ما سودی رساند یا او را به فرزندی گیریم؛ در حالی که آنها نمی‌دانستند). در آن هنگامه‌ای که فرعون و سپاهیان بنی اسرائیل را به استضعاف می‌کشیدند و آنها را خوار و ذلیل می‌نمودند و پسران و بهترین‌ها و برگزیدگان‌شان را

می‌کشند، موسی در قصر فرعون رشد می‌کرد و بزرگ می‌شد و آنچه از ظلم و به بندگی کشیدن مردم مستضعف در خارج از قصر اتفاق می‌افتاد را نظاره می‌کرد و آنچه در داخل قصر از نقشه‌های رعب‌انگیز و تبلیغاتی که هدف از آنها به بندگی کشیدن مردم و وادار کردن آنها به فرمان‌برداری از فرعون و یا حداقل پذیرش تسلیم شدن در برابر وضع موجود و ترک مقاومت بود را به عینه می‌دید: «قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أُرِي وَ مَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ»<sup>۱</sup> (فرعون گفت: شما را جز آنچه مصلحت دیده‌ام راهی ننمایم و جز به راه صواب راهبری نکنم).

حضرت موسی (علیه السلام) سیاست فرعون و حزبش را از نزدیک ملاحظه می‌کرد؛ سیاستی که تمثیلی از جلوگیری از انتشار دین خدا و بازداشتن بنی اسرائیل از تقیّد به شعائر دینی و گسترش فساد و به دنبال آن هدایت نسل‌هایی که در چنین جوّ فاسدی نشو و نما می‌یافتند به سوی فساد و ترک دین‌داری و التزام به شریعت مقدّس الهی بود. اینها مهم‌ترین عواملی هستند که حکومت طاغوت بر آنها تکیه دارد؛ چرا که تضمین‌کننده‌ی خالی شدن جامعه از خداوند، از تنها قدرت حقیقی و یاری‌گر واقعی، از توانای به پایان رساننده‌ی حکومت طاغوت و حزب شیطان‌اش، می‌باشند.



## موسی علیه السلام مجاهد در راه خدا، مهاجر به سوی خدا، و پیامبر دعوت‌کننده به سوی خدا

حق تعالی می‌فرماید: «وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ \* وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَىٰ حِينِ غَفْلَةٍ مِّنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَغَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُّضِلٌّ مُّبِينٌ \* قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ \* قَالَ رَبِّ مَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِلْمُجْرِمِينَ \* فَاصْبِرْ فِي الْمَدِينَةِ حَاتِنًا يَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِحُهُ قَالَ لَهُ مُوسَىٰ إِنَّكَ لَعَوِيٌّ مُّبِينٌ \* فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَّهُمَا قَالَ يَا مُوسَىٰ أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ إِنْ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ \* وَجَاءَ رَجُلٌ مِّنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعَىٰ قَالَ يَا مُوسَىٰ إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ \* فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الظَّالِمِينَ \* وَلَمَّا تَوَجَّهَ تَلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَىٰ رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ»<sup>۱</sup>

(چون به رشد و کمال رسید و برومند شد، او را حکمت و دانشی دادیم و نیکوکاران را چنین پاداش می‌دهیم \* بی‌خبر از مردم شهر، به شهر داخل شد. دو تن را دید که با هم نزاع می‌کنند، این یک از پیروانش بود و آن یک از دشمنانش. آن که از پیروانش بود علیه آن دیگر که از دشمنانش بود از او یاری خواست. موسی مشتی بر او نواخت و او را کشت. گفت: این، از کارهای شیطان بود. او به آشکارا دشمنی گمراه‌کننده است \* گفت: ای پروردگار من! من به خود ستم کردم، مرا بیامرز؛ و خدایش بیامرزید؛ زیرا او آمرزنده و مهربان است \* گفت: ای پروردگار من! به پاس نعمتی که بر من عطا کردی هرگز پشتیبان گنهکاران نخواهم شد \* دیگر روز در شهر ترسان و چشم به راه حادثه می‌گردید. مردی که دیروز از او مدد خواسته بود باز هم از او مدد خواست. موسی به او گفت: تو به آشکارا گمراه هستی \* چون خواست مردی را که دشمن هر دو آنها بود بزند، گفت: ای موسی! آیا می‌خواهی همچنان که دیروز یکی را کشتی مرا نیز بکشی؟ تو می‌خواهی در این سرزمین، جبار و زورگویی باشی و نمی‌خواهی که از مصلحان باشی \* مردی از دورترین جای شهر دوان دوان آمد و گفت: ای موسی! مهربان شهر درباره‌ی تو رأی می‌زنند تا تو را بکشند. بیرون برو که من از خیرخواهان تو هستم \* ترسان و نگران از آنجا بیرون شد. گفت: ای پروردگار من! مرا از گروه

ستمکاران رهایی بخش \* چون به جانب مدین روان شد، گفت: امید است پروردگار من مرا به راه راست راهبری کند).

موسی علیه السلام به آوردگاه زندگی قدم نهاد تا ظلم و ستم فرعون سرکش را بر مستضعفین بنی اسرائیل و مصریان ببیند. موسای درست کارِ پاکه آن پیامبر مخلص منتظر که بنی اسرائیل می‌شناختندش، چگونه می‌توانست در قصر فرعون باقی بماند تا یاری‌گری برای او باشد، حتی اگر این یاری کردن، با سکوت در برابر ظلم و ستم او و افزودن به سیاهی لشکر او باشد؟ پس این خواست خداوند بود تا آن واقعه یعنی کشته شدن یکی از سربازان فرعون و لشکریان ظلمت و سیاهی رخ دهد، و این رویداد اثری عمیق در جان موسی علیه السلام نهاد تا آنجا که به حق پناه برد و از آنچه آن را گناه به حساب می‌آورد از او بخشش طلبید و به سویش توبه نمود؛ یعنی از زندگی کردنش در قصر فرعون سرکش؛ همان کس که پدر و پرورش دهنده‌ی موسی علیه السلام محسوب می‌شد. چون خداوند سبحان و متعال وی را پیامرید با خدا عهد کرد که به شکرانه‌ی نعمت آمرزش که ارزانی‌اش داشته بود هرگز پشتیبانی برای مجرم و ظالم نباشد؛ حتی اگر این پشتیبانی با سازش و سکوت در برابر ظلم او باشد. موسی علیه السلام پس از این رویداد ناگزیر از هجرت به سوی الله شد؛ پس ترسان و نگران از شهر خارج شد و ده سال از بنی اسرائیل غایب گردید و در این مدت در سرزمین مدین در آغوش پیامبری بزرگ یعنی شعیب علیه السلام زندگی ساده و آرامی را سپری کرد؛ رمه‌ای از گوسفندان را شبانی می‌کرد و بسیار می‌آموخت تا پس از آن، به صورت پیشوای الهی شجاع و پیامبری که به سوی خدا فرامی‌خواند به سوی بنی اسرائیل بازگردد؛ تا مؤمنان را برای رهایی از سلطه‌ی فرعون و از استضعاف و ذلتی که در مصر به آن مبتلا بودند، راهبری نماید. موسی علیه السلام و گروه ایمان‌آوردگان از دریا عبور کردند و خداوند فرعون و سپاهیان‌ش را غرق نمود اما پس از این عبور کردن، آنچه اتفاق افتادنی بود اتفاق افتاد؛ بنی اسرائیل از فرامین الهی تمرد و از موسی و هارون علیهم السلام سرپیچی نمودند و پس از آنکه بنی اسرائیل از وارد شدن به سرزمین مقدس و جهاد با ستمگران در راه نشر کلمه‌ی «لا اله الا الله» و عبادت خالص برای خداوند

شانه خالی کردند، خداوند چهل سال سرگردانی در صحرائی سینا را برای آنان مقرر فرمود و چه بسیار موسی و هارون علیهم السلام در این بازه‌ی زمانی آزار و اذیت‌هایی را متحمل شدند؛ بسیاری از ایشان به موسی علیه السلام اعتراض می‌کردند و او را نادان می‌شمردند، و متعرض هارون علیه السلام و اینکه او پیامبر و جانشین موسی علیه السلام بود می‌شدند. پس خداوند امر فرمود که رئیس هر یک از طوایف بنی اسرائیل اسم خود را بر روی چوب‌دستی خشکی بنویسد و هارون علیه السلام نیز اسم خود را نوشت. موسی علیه السلام چوب‌دستی‌ها را در خیمه‌ی اجتماع قرار داد و خداوند چنین اراده فرمود تا آن چوب‌دستی که اسم هارون علیه السلام بر آن نوشته شده بود سبز و تازه گردد تا معجزه‌ای برای تأیید نبوت آن حضرت و حقانیتش برای خلافت و جانشینی موسی علیه السلام باشد. با این وجود آنها از آزار و اذیت هارون علیه السلام و توهین و بی‌احترامی به حضرتش دست برنداشتند تا آنجا که وقتی آن گوساله را ساختند و به عبادتش پرداختند و هارون علیه السلام بر ایشان اعتراض نمود، تا آستانه‌ی کشتن او و گروه اندکی که به همراه آن حضرت علیه السلام حق را یاری می‌داند، پیش رفتند. یهودیان به این هم اکتفا نکردند؛ بلکه پس از وفات موسی و هارون علیهم السلام اقدام به تحریف تورات نمودند و با داستان ناپاک و گناه‌آلود خود در آن چنین نوشتند: آن کس که گوساله را ساخت و بنی اسرائیل را گمراه نمود، هارون علیه السلام بود!!

به مظلومیت هارون علیه السلام این پیامبر بزرگ بنگرید و آن را با مظلومیت وصی پیامبر صلی الله علیه و آله، علی بن ابی طالب علیه السلام مقایسه نمایید؛ سستی است الهی و هرگز در سنت الهی تغییر و تبدیلی نمی‌بینی.

## فتنه‌ی گوساله

حق تعالی می‌فرماید: «وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ فَلْ يُنَسِمَا يُأْمُرُكُمْ بِهِ إِمَانُكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»<sup>۱</sup> (بر اثر کفرشان گوساله در دل‌هاشان سرشته شد. بگو: ایمان‌تان شما را به چه بد چیزی فرمان می‌دهد، اگر از زمره‌ی مؤمنان می‌باشید!).

و همچنین می‌فرماید: «وَاتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَىٰ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حَلِيهِمْ عِجْلًا جَسَدًا لَّهُ خُورٌ أَلْمَ يَرَوْنَ أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا اتَّخَذُوهُ وَكَانُوا ظَالِمِينَ \* وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ فِي أَرْضِ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَأَتَاهُم فَأَخْبَرَهُمْ قَدْ ضَلُّوا قَالُوا لَنْ نَمُوتَ بِرَحْمَتِنَا رَبَّنَا وَيَغْفِرْ لَنَا لَنْكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ \* وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي أَعْلَجْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَأَلْقَى الْأُلُوحَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعَفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِي الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ \* قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِأَخِي وَأَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ \* إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَذَلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُفْتِرِينَ \* وَالَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِهَا وَآمَنُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَعَفُورٌ رَحِيمٌ»<sup>۲</sup> (قوم موسی پس از او از زیورهایشان تندیس گوساله‌ای ساختند که چون گاو بانگ برمی‌آورد. آیا نمی‌بینند که آن گوساله با آنها نه سخنی می‌گوید و نه ایشان را به هیچ راهی هدایت نمی‌کند؟ آن را پذیرا شدند و در زمره‌ی ظالمان درآمدند \* و چون از آن کار پشیمان شدند و دیدند در گمراهی افتاده‌اند، گفتند: اگر پروردگاران بر ما رحم نیاورد و ما را نیامرزد، به طور حتم در زمره‌ی زیان‌کردگان خواهیم بود \* چون موسی خشمگین و اندوهناک نزد قوم خود بازگشت، گفت: در غیبت من، چه بد جانشینانی بودید؛ چرا بر فرمان پروردگار خود پیشی گرفتید؟! و الواح را بر زمین افکند و سر برادرش را گرفت و به سوی خود کشید. هارون گفت: ای پسر مادرم! این قوم مرا زبون یافتند و نزدیک بود مرا بکشند، مرا دشمن کام مکن و در شمار ستم‌کارانم میاور! \* گفت: ای پروردگار من! مرا و برادرم را بیامرز و ما را در رحمت خویش داخل فرما که تو مهربان‌ترین مهربانانی \* آنان که گوساله را برگزیدند به زودی به غضبی از جانب پروردگارشان و ذلت و خواری در زندگانی این دنیا گرفتار خواهند شد؛ دروغ‌گویان را اینچنین کیفر می‌دهیم \* آنان که مرتکب اعمال ناپسند شدند، نگاه توبه کردند و ایمان آوردند، بدانند که پروردگار تو پس از آن، قطعاً

۱ - بقره: ۹۳.

۲ - اعراف: ۱۴۸ تا ۱۵۳.

آمرزنده‌ی مهربان است).

و حق تعالی می‌فرماید: « قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ مَلَكِنَا وَلَكِنَّا حُمَلْنَا أَوْزَارًا مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَدَفْنَاهَا فَكَذَلِكَ أَلْقَى السَّامِرِيُّ \* فَأَخْرَجَ لَهُمْ عَجَلًا جَسَدًا لَهُ خُورًا فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى قَنَسِي \* أَفَلَا يَرَوْنَ أَلَّا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ صَرًّا وَلَا نَفْعًا \* وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلِ يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي \* قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَى \* قَالَ يَا هَارُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا \* أَلَّا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي \* قَالَ يَا ابْنَ أُمِّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَمْ تَرْفُقْ قَوْلِي \* قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ \* قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي \* قَالَ فَاذْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ أَخْلَفَهُ وَانْظُرْ إِلَى إِلَهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا \* إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا » (گفتند: ما به اختیار خویش با تو خلف وعده نکردیم؛ ولی بارهایی سنگین از زینت قوم بر دوش داشتیم، آنها را در آتش بیفکنیم و به این ترتیب سامری نیز بیفکند \* و برایشان تندیس گوساله‌ای که نعره‌ی گاوان را داشت بساخت و گفتند: این، خدای شما و خدای موسی است؛ پس فراموش نمود \* آیا نمی‌بینند که هیچ پاسخی به سخنشان نمی‌دهد، و هیچ سود و هیچ زیانی برایشان ندارد؟ \* هارون نیز پیش از این به آنها گفته بود: ای قوم من! شما با این گوساله به فتنه و آزمایش درافتادید. پروردگار شما، خدای رحمان است. مرا پیروی کنید و فرمان‌بردار من باشید \* گفتند: ما هرگز از عبادت او دست برنمی‌داریم تا موسی به نزد ما بازگردد \* گفت: ای هارون! چه چیزی مانعت شد هنگامی که دیدی گمراه می‌شوند، \* چرا از من پیروی نکردی؟ آیا از فرمان من سرپیچی کرده بودی؟ \* گفت: ای پسر مادرم! نه ریش مرا بگیر و نه سرم را! ترسیدم که بگویی: میان بنی اسرائیل جدایی افکندی و گفتار مرا رعایت نکردی \* و تو ای سامری! این چه خطایی بود که کردی؟ \* گفت: من چیزی دیدم که آنها نمی‌دیدند. مشتتی از خاکی که نقش پای آن رسول بر آن بود برگرفتم و در آن پیکر بیفکندم و نفس من این کار را در چشم من بیاراست \* گفت: برو، در زندگی این دنیا چنان شوی که پیوسته بگویی: به من نزدیک مشوید، و نیز تو را وعده‌ای است که از آن رها نشوی و اینک به خدایت که پیوسته ملازمش بودی بنگر که می‌سوزانیمش و سپس خاکسترش را به دریا پاش افشانیم \* جز این نیست که خدای شما الله است که هیچ معبودی جز او نیست، و علم او همه چیز را در بر گرفته است).

فتنه و آزمایش گوساله در دوران چهل ساله‌ی سرگردانی بنی اسرائیل در صحرای سینا رخ داد و عقوبتی برای تمرد و سرپیچی آنها از فرامین الهی و اصلاحی برای فسادی بود که در نفس‌هایشان ریشه دوانیده بود. خداوند سبحان و متعال سی شب با موسی علیه السلام وعده نمود و سپس ده شب به آن افزود؛ چنانکه می‌فرماید: «وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ- قَتَمٍ مِيقَاتٍ رَبِّهِ»<sup>۱</sup> (و سی شب با موسی وعده نهادیم و آن را با ده شب دیگر تمام کردیم تا وعده‌ی دیدار پروردگارش (به چهل شب) کامل شد).

البته این طور نیست که خداوند به اینکه میقات چهل شب می‌باشد ناآگاه باشد و یا اینکه او سبحان و متعال به موسی علیه السلام دروغ گفته باشد؛ پاک و منزّه است او، بسیار برتر از چنین ظنیاتی است (سبحانه و تعالی علواً کبیراً). حق تعالی با موسی علیه السلام سی شب وعده گذاشت و ده شب بعدی برای کامل نمودن چهل شب منوط بر مسأله‌ای دیگر بود که پس از آن اتفاق می‌افتد؛ مانند دعا، صدقه یا هر عملی که موسی علیه السلام به آن اقدام نماید، و یا تقصیر و کوتاهی که از جماعتی بنی اسرائیل سر بزند تا با ده شب دیگر با غایب شدن موسی مجازات شوند؛ البته در علم خدا مشخص بود که موسی علیه السلام چهل شب غیبت می‌کند اما در لوح محو و اثبات چنین مکتوب شده بود که موسی سی شب غیبت می‌کند و اگر فلان کار از موسی علیه السلام یا بنی اسرائیل سر بزند، با ده شب دیگر که بر آن افزوده اضافه می‌شود، تمام می‌گردد. حق تعالی می‌فرماید: «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ»<sup>۲</sup> (خداوند هر آنچه را بخواهد محو یا اثبات می‌کند؛ و امّ‌الکتاب نزد او است).

این به مانند دعایی از سوی هر یک از ما می‌باشد تا خداوند بلایی را از او دفع کند و یا به هر شکل که بخواهد رحمتش را روزی‌اش گرداند؛ که اگر در امور تغییر و تبدیلی نباشد دعا کردن عملی باطل، لغو و بیهوده خواهد بود که هیچ نفعی دربر نخواهد داشت؛ اما خداوند سبحان مقادیر را تقدیر می‌فرماید، و دستانش گشوده است تا بر هر که اراده فرماید گشایش

۱ - اعراف: ۱۴۲.

۲ - رعد: ۳۹.

حاصل و هر گونه بخواهد فقر و تنگ‌دستی حاصل نماید، که او حکم‌کننده‌ترین حکم‌کنندگان است. این همان «بدا» حق مبین در ذکر حکیم است که افراد جاهل و ناآگاه منکرش می‌شوند و می‌گویند: خداوند در هیچ کاری دخالت نمی‌کند، و در گفتاری همچون گفتار یهود، دستان خداوند را بسته قلمداد می‌کنند!

این در حالی است که برخی علمای اهل سنت وجود دارند که بدا را اثبات می‌کنند، همچون ابن جوزی در کتاب کافی در فصل دعا. وی هر چند به طور صریح بیان نمی‌کند اما

۱ - یهود چنین می‌پندارند که دست خداوند متعال بسته است و او متعال در خلقت و امور دخالتی نمی‌کند و توانایی تغییر دادن هیچ چیزی را ندارد! خداوند سبحان و متعال چنین گفتاری را پاسخ می‌گوید: «وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُوبَةٌ غَلَبَ أَيْدِيهِمْ وَ لَعْنُوا مَا قَالُوا لَ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَ لَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَ كُفْرًا وَ أَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَ الْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الضَّالِّينَ» (يهود گفتند: دست خدا بسته است؛ دست‌های خودشان بسته باد و با این سخن که گفتند لعنت بر آنها! دست‌های او گشاده است به هر سان که بخواهد انفاق می‌کند و آنچه بر تو از جانب پروردگارت نازل شده است، بر طغيان و کفر بسیاری از ایشان خواهد افزود، و ما تا روز قیامت میانشان دشمنی و کینه افکنده‌ایم؛ هر گاه که آتشی برای پیکار برافروختند خداوند خاموشی ساخت، و آنان در روی زمین به فساد می‌کوشند، در حالی که خداوند مفسدان را دوست نمی‌دارد) (مائده: ۶۴).

بسیاری از علمای سنی با این گفتار یهود هم‌رأی می‌باشند و می‌گویند: خداوند متعال در امور دخالتی نمی‌کند و ممکن نیست تغییری ایجاد کند! و روایاتی در این خصوص روایت می‌کنند؛ از جمله این روایت که احمد در مُسنَدش روایت می‌کند: از ابن عمر روایت شده است: عمر گفت: ای رسول خدا! نظرتان درباره‌ی آنچه عمل می‌کنیم چیست؟ آیا نو و تازه است و یا پیش‌تر، مسلّم و قطعی شده؟ فرمود: «در آنچه پیش‌تر، مسلّم و قطعی شده است عمل کن، ای پسر خطاب! که همه مهیا شده‌اند. آن کسی که اهل سعادت است، برای سعادت می‌کوشد و آن که اهل شقاوت و بدبختی است، برای بدبختی عمل می‌کند»؛ مسند احمد: ج ۲ ص ۵۲، و همچنین مراجعه نمایید به صحیح بخاری: ج ۶ ص ۸۶ و صحیح مسلم: ج ۸ ص ۴۸ و تفسیر ابن کثیر: ج ۴ ص ۵۵۴ و سایر منابع. بنابراین با این متون صحیحی که در اختیار دارند معتقد به جبر برای خداوند متعال می‌باشند، همان طور که در مورد اعمال و کردار انسان نیز چنین نظری دارند! می‌بینیم که بخاری مسؤولیت خطای آدم (عليه السلام) را متوجه خداوند متعال می‌داند؛ از ابو هریره روایت می‌کند که رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمود: «ادم و موسی احتجاج کردند. موسی به او گفت: آیا تو همان آدمی هستی که گناهت تو را از بهشت راند؟ ادم به او گفت: و تو همان موسایی هستی که خداوند برای رسالت‌ها و کلامش برگزید و در عین حال مرا به خاطر چیزی که پیش از خلقت من مقدر شده بود، سرزنش می‌کند؟». سپس رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمود: «ادم دو بار بر موسی احتجاج نمود». صحیح بخاری: ج ۳ ص ۱۳۱؛ و از روی جهل و ناآگاهی به حقیقت، «بدا» را انکار می‌کنند.

به طور ضمنی و معنوی چه براساس روایاتی که از پیامبر اکرم ﷺ روایت می‌کند و چه با بحث و بررسی فایده‌ی دعا کردن، چنین نظری را به اثبات می‌رساند.

در این چهل شب سامری از غیبت موسی (علیه السلام) سوء استفاده کرد و اقدام به ساختن طلا از جواهرآلات نمود. سامری مستی از خاکی که از زیر سُم اسب جبرئیل برداشته بود را در این گوساله انداخت و مجسمه‌ی گوساله‌ای ساخت که بانگ برمی‌آورد؛ یعنی صدایی همچون صدای گوساله‌ی زنده داشت. موسی (علیه السلام) گفت: «**پروردگارا! گوساله را سامری ساخت، از چه چیز بانگ برمی‌آورد؟ فرمود: از من، ای موسی! چون مردمان را دیدم که از من به سوی گوساله روی می‌گردانند، دوست داشتم بر فتنه و آزمایش‌شان بیفزایم.**»<sup>۱</sup>

سامری به ایشان گفت این معبود شما و موسی است؛ یعنی معبود شما در این گوساله حلول کرده است! و بسیاری از بنی اسرائیل پس از آنکه در ساختن گوساله وی را یاری رسانیده بودند، او را تصدیق نمودند.

شایسته است در مورد این واقعه که در قرآن آمده است تدبّر کنیم و درس بگیریم؛ شاید خدا با زندگی سعادت‌مندان و مرگ شهیدان بر ما منت نهد؛ همانطور که رسول خدا ﷺ در مورد درس گرفتن از قرآن چنین وعده‌ای به ما داده است.<sup>۲</sup>

حال ای عزیزان! اگر بر درس گرفتن از این واقعه موافق هستید، بیایید همراه من بیرسیم، سامری که بود؟! آیا او یکی از علمای بنی اسرائیل بود؟! آیا فردی عابد و زاهد بود؟! می‌فرماید: «**قَالَ بَصْرْتُ مِمَّا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً...**»<sup>۳</sup> (گفت: من چیزی دیدم که آنها نمی‌دیدند. مستی از خاکی که ...).

از سیاق آیه چنین برمی‌آید که سامری، جبرئیل یا پاره‌ای امور غیبی را که کسان دیگری

۱ - تفسیر قمی: ج ۲ ص ۶۲ ؛ بحار الانوار: ج ۱۳ ص ۲۱۰ ؛ قصص انبیا جزایری: ص ۲۶۸.

۲ - از اسماعیل بن زیاد از جعفر بن محمد از پدرش (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: رسول خدا ﷺ فرمود: «**اهل قرآن غیر از پیامبران و فرستادگان در بالاترین درجه از آدمیان هستند؛ پس اهل قرآن و حقوق آنها را کم مشمارید؛ چرا که ایشان نزد خداوند جایگاه رفیعی دارند.**» ثواب الاعمال صدوق: ص ۹۹ و ۱۰۰.

۳ - طه: ۹۶.



غیر از او نمی‌دیدند، می‌دیده است!

آیا سامری یک مجاهد بود؟!

چنین معنایی در تفسیر آیه‌ی «فَاسْتَغَاثُهُ الَّذِي مِّنْ شَيْعَتِهِ»<sup>۱</sup> (آن که از پیروانش بود از او یاری خواست) آمده که آن شخص، سامری بوده است؛ و حال که چنین معنایی صحیح می‌باشد، پس سامری مجاهدی بوده که با سپاهیان فرعون طاغوت در مصر پیش از بعثت موسی (علیه السلام) پیکار می‌کرده است.<sup>۲</sup>

حال (با توجه به متن قرآن) باید پرسید چه کسی فراموش کرد (نسی)؟ موسی (علیه السلام)؟ یعنی موسی معبودش را اینجا نهاد و فراموش کرد و به سوی طور رهسپار شد و این جمله از سامری می‌باشد؟ به واقع چنین احتمالی بعید می‌نماید؛ چرا که بنی اسرائیل می‌دانستند موسی (علیه السلام) به فرمان خدا به سوی طور رهسپار شده است، بنابراین شخص فراموشکار در این آیه سامری می‌باشد؛ یعنی وی ایمان حقیقی و معبود واقعی را رها کرد؛ پس این سخن از جانب حق تعالی می‌باشد. حال باید دید چه چیزی نفس سامری را برایش جلوهر نمود؟ حقیقت آن است که آن چیز، اصل و ریشه‌ی هر فتنه‌ای است؛ یعنی هوای نفس، منیت، شیطان و ظواهر فریبنده‌ی دنیا. نفس امر کننده به بدی‌های او برای وی چنین آراست که او برتر از هارون (علیه السلام) می‌باشد؛ در نتیجه او را نافرمانی نمود و دستورش را گردن نهاد و تکبر ورزید. نفسش برایش چنین آراست که او عالم، عابد، زاهد و حتی مجاهد است و برخی امور غیبی برایش کشف شده است، پس در نبود موسی (علیه السلام) او برای رهبری بنی اسرائیل از هارون (علیه السلام) شایسته‌تر است؛ پس به موسی و هارون (علیه السلام) حسادت ورزید و تکبر سراسر وجودش

۱ - قصص: ۱۵.

۲ - در تفسیر قمی: «... روزی که خداوند فرعون و یارانش را غرق نمود، سامری جلودار موسی بود. به جبرئیل نگاهی افکند که در حیوانی با هیبت مادیانی قوی‌هیکل بود که به هر مکانی از زمین که سمش را می‌کوبید آن مکان به حرکت درمی‌آمد. سامری به او نظر افکند و او از منتخبین موسی بود...». تفسیر قمی: ج ۲ ص ۶۱ تا ۶۳.

این متن بیان می‌دارد که سامری فرمانده و پیش‌قراول و طلایه‌دار یاران موسی (علیه السلام) و یا حداقل از منتخبین اصحاب موسی (علیه السلام) بود.

را فرا گرفت و هوای نفس و منیت اختیار از کفش ربود و شیطان وی را به اعماق دوزخ (هاویه) درافکند و او را تا مرتبه‌ی تکبر ورزیدن نسبت به پیامبران بزرگ ﷺ تنزل داد؛ همچنانکه خودش به حضرت آدم ﷺ تکبر ورزید. شیطان او را با ندایش تحریک نمود و با گمراهی خودش، گمراهش نمود و او را به بیماری خودش گرفتار ساخت؛ و چون سامری گمراهی را به جای هدایت به جان خرید پرده‌های حجاب بر آینه‌ی روحش فرو افتاد و دیگر حقایق را نمی‌دید: «و تَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَ هُمْ لَا يُبْصِرُونَ»<sup>۱</sup> (و می‌بینی که به تو می‌نگرند در حالی که نمی‌بینند).

او حقیقت و معبود حقی را که با چشم دیده نمی‌شود و به وهم‌ها در نمی‌آید فراموش کرد و به پایین‌ترین مراتب شرک یعنی تشبیه، سقوط کرد. بنابراین آنچه در وجودش پیچیده شده بود را در قالب مجسمه‌ی گوساله‌ای که صدا می‌کرد نمایان ساخت و این فتنه و آزمایشی شد که قوم را به آنچه نفس‌هایشان پیش از ظاهر شدنش - در خود پیچیده بود، شادمان نمود و گوساله را پیش از ساخته شدنش به آنان نوشانید. اینان، چه بسیار بر موسی و هارون ﷺ اعتراض کردند و چه بسیار موسی ﷺ را آزار و اذیت نمودند: «وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ لِمَ تُؤَدُّونِي وَ قَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاعَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ»<sup>۲</sup> (و آنگاه که موسی به قوم خود گفت: ای قوم من! چرا آزارم می‌دهید، و حال آنکه می‌دانید من فرستاده‌ی خدا به سوی شما هستم؟ چون روی گردان شدند خداوند نیز دل‌هاشان را بگردانید، و خدا مردمان فاسق و نافرمان را هدایت نمی‌کند).

بسیاری از بنی اسرائیل خود را برتر از موسی ﷺ می‌دیدند؛ اما هارون ﷺ برای بسیاری از آنان اصلاً ارزش و قیمتی نداشت. در تورات چنین آمده است: «۱ و قورح بن یصهار بن قهات بن لاوی و داتان و آیرام پسران آلیاب و اون بن فالت پسران رؤین (کسان) گرفته، ۲ با بعضی از بنی اسرائیل... ۳ و به مقابل موسی و هارون جمع شده، به ایشان گفتند: شما از حد خود تجاوز می‌نمایید، زیرا تمامی جماعت هر یک از ایشان مقدس‌اند، و پروردگار در میان

۱ - اعراف: ۱۹۸.

۲ - صف: ۵.

ایشان است. پس شما را چه شده است که خویشتن را بر جماعت خداوند برمی‌افرازید؟ ۴ و چون موسی این را شنید، به روی خود درافتاد ۵ سپس قورح و تمامی جمعیت او را خطاب کرده، گفت: بامدادان خداوند نشان خواهد داد چه کسی از آن وی و چه کس مقدس است، تا اینکه او را نزد خود آورد<sup>۱</sup>.

۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ با بنی اسرائیل سخن بگو و از ایشان عصاها بگیر، يك عصا از هر خاندان آبا، از جمیع سروران ایشان دوازده عصا بر حسب خاندان آباي ایشان، و نام هرکس را بر عصایش بنویس ۳ و اسم هارون را بر عصای لای بنویس، زیرا که برای هر سرور خاندان آباي ایشان يك عصا خواهد بود. ۴ و آنها را در خیمه‌ی اجتماع پیش روی شهادت، جایی که من با شما ملاقات می‌کنم بگذار. ۵ و شخصی را که من اختیار می‌کنم، عصایش شکوفه خواهد آورد. پس همه‌ی بنی اسرائیل را که بر شما می‌کنند از خود ساکت خواهم نمود ۶ و موسی این را به بنی اسرائیل گفت. پس جمیع سروران ایشان او را عصاها دادند، يك عصا برای هر سرور، یعنی دوازده عصا بر حسب خاندان آباي ایشان، و عصای هارون در میان عصاهای آنها بود. ۷ و موسی عصاها را به حضور پروردگار در خیمه‌ی شهادت گذارد. ۸ و در فردای آن روز چون موسی به خیمه‌ی شهادت داخل شد، اینک عصای هارون که به جهت خاندان لای بود شکفته بود، و شکوفه آورده و گل داده، و بادام رسانیده بود. ۹ و موسی همه‌ی عصاها را از حضور پروردگار نزد جمیع بنی اسرائیل بیرون آورده، هر يك نگاه کرده، عصای خود را گرفتند. ۱۰ و پروردگار به موسی گفت: عصای هارون را پیش روی شهادت باز بگذار تا به جهت علامتی برای انبای همد نگاه داشته شود، و همه‌ی ایشان را از من رفع نمایی تا نمیرند. ۱۱ پس موسی چنان کرد، و به نحوی که پروردگار او را امر فرموده بود، عمل نمود<sup>۲</sup>.

۴ و از کوه هور به راه دریای قُلزم کوچ کردند تا زمین ادوم را دور زنند. و دل قوم به سبب راه، تنگ شد. ۵ و قوم بر خدا و موسی شکایت آورده، گفتند: چرا ما را از مصر برآوردید تا در بیابان بمیریم؟ زیرا که نان نیست و آب هم نیست! و دل ما از این خوراک سخیف کراحت دارد!<sup>۳</sup>.

۱ - کتاب مقدی - عهد قدیم - کتاب اعداد: اصحاح شانزدهم: ص ۲۳۸.

۲ - کتاب مقدی - عهد قدیم - کتاب اعداد: اصحاح هفدهم: ص ۲۴۱.

۳ - کتاب مقدی - عهد قدیم - کتاب اعداد: اصحاح بیست و یکم: ص ۲۴۷.

اینگونه سامری و مجسمه‌ی گوساله‌اش فرصتی برای این نافرمانان شدند تا آنچه نفس‌هایشان از کینه و حسادت به موسی و هارون علیهم‌السلام در خود پیچیده داشتند را بیرون بریزند؛ علی‌الخصوص نسبت به هارون علیه‌السلام؛ چرا که توهین به شخصیت وی علیه‌السلام و طعنه به نبوت و رهبری او علیه‌السلام آسان‌تر بود؛ از آن رو که موسی علیه‌السلام در نظر بسیاری از بنی اسرائیل جایگاهی بزرگ و هیبتی باشکوه داشت؛ چرا که معجزاتی به دستان او آشکار شده بود. به این ترتیب این جماعت نفاق‌پیشه که از سامری پیروی می‌کردند هارون علیه‌السلام و جمعیتی که همراه با آن حضرت در راه حق استوار مانده بودند را ضعیف شمردند و در صدد کشتن آن حضرت علیه‌السلام برآمدند؛ اما او با حکمت پیامبران با این فتنه و آشوب رویارو شد و سپس درنگ کرد تا موسی علیه‌السلام بازگشت و خداوند او را یاری نمود و حق او و حکم عقیده‌ی فاسد را آشکار، و به جای آن عقیده‌ی صحیح را ظاهر نمود. حقی که خواست خداوند بود: «وَأَنْظِرْ إِلَىٰ إِلَهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنْهَرِفَنَّهُ ۖ لَمَّا لَنْسِفْنَهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا \* إِمَّا إِلَهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا»<sup>۱</sup> (و اینک به خدایت که بیوسته ملازمش بودی بنگر که می‌سوزانیمش و سپس خاکسترش را به دریایش افشانیم \* جز این نیست که خدای شما الله است که هیچ معبودی جز او نیست، و علم او همه چیز را در بر گرفته است).

## شبهه سامری

« وَآتَلَ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْعَاوِينَ \* وَتَوَّ شِنَا لِرَفْعِنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ اخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمَلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَرَكَهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصْ الْقِصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ »<sup>۱</sup> (خبر آن مرد را برایشان بخوان که آیات خویش را به او عطا کرده بودیم و او از آن علم عاری گشت و شیطان در پی اش افتاد و در زمره‌ی گمراهان درآمد \* اگر خواسته بودیم به سبب آن علم که به او داده بودیم به آسمانش می‌پردیم، ولی او در زمین بماند و از پی هوای خویش رفت. مثل او چون مثل آن سگ است که اگر به او حمله کنی زبان از دهان بیرون آرد و اگر رهایش کنی باز هم زبان از دهان بیرون آرد؛ مثل آنان که آیات را دروغ انگاشتند نیز اینچنین است. پس این داستان‌ها را حکایت کن، شاید به اندیشه درآیند).

بلعم بن باعورا عالم و زاهدی بود که برخی امور غیبی را می‌دید. یکی از پادشاهان سرکش ستمگر از او خواست که موسی (علیه السلام) را نفرین کند و او با اینکه می‌دانست آن حضرت پیامبری بزرگ است از روی حسادت به او، وی را نفرین نمود. همچنین او می‌دانست که این پادشاه طاغوت و سرکش در حقیقت به خدا و فرستادگانش و به دینش کافر است هر چند در ظاهر کلمه‌ی «لا اله الا الله» را بر زبان می‌راند؛ چرا که دشمنی او با اولیای خدا و دین خداوند نشان از کفر وی می‌دهد. اما بلعم و امثال او شُبّهات را عذر و بهانه‌ای برای لغزش‌های خود قرار می‌دهند، و چه بسا محکم را متشابه و حق را مشتبه می‌نمایند؛ تا حرمت‌های خداوند سبحان را بشکنند.

در توراتی که در دسترس است آمده که بلعم بن باعورا موسی (علیه السلام) را نفرین نکرد و چنین برمی‌آید که این موضوع از تحریفات یهود باشد؛ چرا که در روایتی از امام رضا (علیه السلام) آمده است: **«به بلعم بن باعورا، اسم اعظم داده شد. با آن دعا می‌کرد و مستجاب می‌شد؛ اما به سمت فرعون تمایل پیدا کرد. این فرعون غیر از فرعون مصر که لعنت خدا بر او باد می‌باشد وقتی فرعون به دنبال موسی و یارانش افتاد، فرعون به بلعم گفت: خدا را دعا کن تا موسی و یارانش محبوس شوند تا به آنها برسیم. بلعم بن باعورا خرش را سوار شد تا به دنبال موسی برود. خرش از راه**

رفتن امتناع ورزید. شروع به شلاق زدنش نمود. خداوند عزوجل زبان حمار را گشود و او گفت: **وای بر تو! چرا مرا می‌زنی؟ می‌خواهی با تو بیایم تا پیامبر خدا و قوم مؤمنان را نفرین کنی؟! او را آن قدر کتک زد تا خر بمرد. آنگاه اسم اعظم از زبانش گرفته شد...»**<sup>۱</sup>.

بنابراین، این شخص عالم بود و از برخی امور غیبی مطلع؛ پس او بر یقین بود اما یقینش به او سودی نرساند؛ چرا که وی به حاکم ستمگر تمایل یافت و برتری‌جویی و رفعت مقام را برگزید و مخلصی برای خداوند نبود؛ تا آنجا که نفسش مالمال از تکبر، حُب منیت و حسادت اولیای برگزیده‌ی الهی گردید!!

چون در معرض این آزمون الهی قرار گرفت از نشانه‌ها و آیات الهی عاری گشت و از آنها روی‌گردان شد و باطن تاریک و سیاه خود را آشکار نمود و حقیقتش یعنی سگی که به دنبال این دنیا لَه لَه می‌زند، اما در پوستین عالم عابد عامل برای خداوند بود، هویدا شد! و اینچنین شیطان، گمراه و تباهش نمود و او نیز پس از اینکه جا پای او نهاد و او را پیروی نمود، پیرو مخلصش گردید. شیطان با آنکه در مرتبه‌ی یقین بود، اما بر آدم علیه السلام تکبر ورزید و از فرمان خداوند سرپیچی نمود. به همین صورت، این ملعون هم با وجود علم و یقینش، به موسی علیه السلام حسادت ورزید و به جای آنکه زیر پرچم او درآید و پیرو او شود، او را نفرین نمود. به این ترتیب، این علم برای بلعم بن باعورا، وسیله‌ای برای تکبر و حسادت نسبت به موسی علیه السلام شد!! و بلعم بن باعورا این علم را تبدیل به نعمت و عذابی نمود که وی را به اعماق جهنم (هاویه) درآنداخت؛ با وجود اینکه علم رحمتی است که عمل‌کنندگان به آن به خدا می‌رسند!

از نبی مکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: **«عالمان، جملگی هلاک می‌شوند مگر اهل عمل، و اهل عمل جملگی هلاک‌اند مگر مخلصان، و آنها که اخلاص دارند در خطرند»**<sup>۲</sup>.

متأسفانه بسیاری کسان که خود را عالم می‌دانند با اینکه حتی تفسیر دو سوره از قرآن کریم را مطابق آنچه از اهل بیت علیهم السلام رسیده است، به درستی نمی‌دانند و از روایات

۱ - تفسیر قمی: ج ۱ ص ۲۴۸ ؛ قصص الانبیا جزایی: ص ۳۵۲.

۲ - میزان الحکمت: ج ۱ ص ۷۵۶ ؛ کشف الخفا عجلونی: ج ۲ ص ۳۱۲ ؛ جامع السعادت ترقی: ج ۱ ص ۲۲۰.

معصومین علیهم السلام جز اندکی نخوانده و غالباً به برخی روایات فقهی اکتفا کرده‌اند. اینان از چه روی خود را عالم می‌پندارند؟ آیا با منطقی که ارسطو آن را هزاران سال پیش وضع نمود و چه بسا در میان ملحدان و بی‌خدایان کسانی باشند که این منطق را بهتر از ما بدانند، یا با مجادلات و اشکالات منطقی و نظایر آن که هیچ ثمره و بهره‌ی علمی یا عملی ندارند و چیزی فراتر از وقت‌گذرانی‌های علمی و اتلاف وقت محسوب نمی‌گردند.<sup>۱</sup>

آیا از رسول خدا صلی الله علیه و آله به این مضمون روایت نمی‌کنیم: «از انسان در مورد عمرش که آن را در چه کاری صرف نموده است، پرسیده می‌گردد»؟<sup>۲</sup> آیا این خداوند سبحان نیست که می‌فرماید:

۱ - امروزه حوزه‌های علمی شیعه در درس‌های دینی‌شان روشی براساس تدریس منطق ارسطویی، فلسفه‌ی یونانی، علم اصول، فقه و علم رجالی که از اهل سنت به میراث برده‌اند، وضع نموده‌اند و این علوم و نظایرشان از علوم عقلی، تبدیل به ابزاری شده‌اند که از طریق آنها طلبه‌ی حوزوی به شناخت عقاید دینی و احکام فرعی عملی می‌رسد و این علوم تبدیل به سنگ محکی برای سخنان محمد و آل محمد علیهم السلام گردیده‌اند و آنها سخنان این بزرگواران را براساس راه و روشی که ملحدان پایه‌ریزی کرده‌اند تفسیر می‌کنند تا آنجا که آنها را به ورطه‌ی سقوط در مخالفت با بسیاری از سخنان محمد صلی الله علیه و آله و عترت او علیهم السلام کشانیده است، بسیاری از سخنان ایشان را رد کرده‌اند و در نتیجه‌ی ایمان و اعتقادشان به این راه و روش ساختگی، سقوطشان را به دنبال داشته است. بسیاری از قواعدی که در این علوم پایه‌ریزی شده است چیزی جز وقت‌گذرانی‌های علمی که دربرگیرنده‌ی هیچ بهره و نتیجه‌ی علمی نیستند، نمی‌باشند. با اینکه آنها خود به این حقیقت معترف می‌باشند، اما به این روش عادت کرده‌اند و آن را روشی مقدّس که هیچ خدشه‌ای نمی‌پذیرد، برشمرده‌اند؛ چرا که این روش، سنگ محک و میزان شناخت از دید آنها می‌باشد!! در حالی که این روش، طلبه را از اهل بیت علیهم السلام دور می‌کند و بهترین سال‌های جوانی طلبه را در علوم ملحدانه تلف می‌کند و باعث ترک کردن آن انقلاب علمی و روحانی که قرآن کریم، پیامبر و اهل بیتش علیهم السلام یادآور شده‌اند می‌گردد. بنابراین، در حوزه‌های علمیه، نه قرآن تدریس می‌شود و نه روایات محمد و آل محمد علیهم السلام و از همین رو، می‌بینیم که بسیاری از حوزوی‌ها جز اندکی از آیات قرآن و روایات محمد و آل محمد علیهم السلام در خاطر ندارند. هر کس خواهان آگاهی حاصل کردن از این حقیقت باشد می‌تواند آن را با فهمیدن آنچه در حوزه‌های علمیه تدریس می‌شود، حاصل نماید.

۲ - شیخ صدوق در خصال و علل الشرایع روایت می‌کند: از پیامبر صلی الله علیه و آله در تفسیر سخن حق تعالی «وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُورُونَ» (متوقفشان بدارید، باید بازخواست شوند) روایت شده است: «هیچ بنده‌ای قدم از قدم برنارد تا از چهار چیز پرسیده گردد: از جوانی‌اش که چگونه سپری کرده، از عمرش که در چه راهی فنا کرده، از مالش که از کجا به دست آورده و در چه راهی انفاق نموده، و از محبت و دوستی ما اهل بیت». خصال: ص ۲۵۳؛ علل الشرایع: ج ۱ ص ۲۱۸.

«وَ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَا تَدْمِيرًا»<sup>۱</sup> (چون بخواهیم دیاری را هلاک کنیم، مرقهان و خوش گذرانان را فرماییم تا در آنجا تبهکاری کنند، تا عذاب بر آنها واجب گردد؛ پس آن را یکسره در هم فرو کوبیم)؟

بنابراین آنهایی که ساعتها در مساجد می‌نشینند و به جدال و گفت‌وگو می‌پردازند، مجادله می‌کنند و مسجدها را از گفتارهایی که فرسنگ‌ها از حق و از آنچه خواست خداوند می‌باشد، فاصله دارند، آکنده می‌گردانند، باید برحذر باشند!

به راستی که ما بسیار از راه مستقیم منحرف گشته‌ایم و به همین دلیل جالوت‌ها بر ما مسلط شده‌اند. رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «**زمانی بر امت من خواهد رسید که از قرآن جز خخش و از اسلام جز نامش باقی نمی‌ماند، خود را منتسب به آن می‌دانند در حالی که دورترین مردم از آن هستند، مسجدهایشان آباد اما خالی از هدایت است، فقهای آن زمان شریرترین فقهایی هستند که آسمان بر ایشان سایه انداخته است، از آنها فتنه خارج می‌شود و به آنها بازمی‌گردد**»<sup>۲</sup>.

این حدیث بیان می‌دارد که هر چند مساجد مملو از جمعیت می‌باشد، اما از هدایت آل محمد ﷺ خالی است. آیا ما خود را عامل می‌دانیم با اینکه امر به معروف نمی‌کنیم و نهی از منکر را ترک گفته‌ایم؟! حتی کار به آنجا رسید که مردم منکر را معروف، و معروف را منکر دیدند! وظیفه‌ی عالم اصلاح، امت است. خداوند می‌فرماید: «**يٰۤاَيُّهَا قَوْمَهُمْ**»<sup>۳</sup> (تا مردم خویش را هشدار دهند)؛ نه یک نفر و نه دو نفر. و با تأسف بسیار، بسیاری کسانی که می‌گویند: مردم دین را نمی‌خواهند؛ اما این عده توجه ندارند که مردم در میان چکش و سندان گیر افتاده‌اند؛ طاغوت مانع از رسیدن اسلام اصیل به آنان می‌گردند و شماها نیز با بهانه‌ی تقیه خود را برای رسانیدن حقایق دین به مردم به زحمت نمی‌اندازید! امام صادق (ع) به این مضمون می‌فرماید: «**اما هنگامی که برای یاری ما خوانده می‌شوید، تقیه در نظرتان از پدران و مادرانتان هم**

۱ - اِسْرَاء: ۱۶.

۲ - کافی: ج ۸ ص ۳۰۸ ؛ ثواب الاعمال: ص ۲۵۳ ؛ بحار الانوار: ج ۲ ص ۱۰۹.

۳ - توبه: ۱۲۲.



دوست داشتنی تر می‌شود»<sup>۱</sup>.

چه بسا جاهل در بسیاری موارد بهانه‌تراشی کند، اما شما ای علمای اسلام، چه عذر و بهانه‌ای دارید؟

امیر المؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: «رسول خدا (صلی الله علیه و آله) همچون طیب دوره‌گردی همراه با داروهایش بود»<sup>۲</sup>.

آیا شما به سیره و روش پیامبرتان اقتدا نموده‌اید؟ «مردم در خوابند، چون بمیرند، بیدار شوند»<sup>۳</sup>.

۱ - شیخ طوسی در تهذیب روایت می‌کند: از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «زمین باقی نمی‌ماند مگر اینکه از ما اهل بیت عالمی باشد که حق را از باطل می‌شناسد» و فرمود: «تقیه فقط به این منظور قرار داده شد تا خون محفوظ بماند، پس اگر تقیه به حد ریختن خون برسد دیگر جایی برای تقیه نیست. به خدا سوگند اگر برای باری دادن ما خوانده شوید خواهید گفت: ما باری نمی‌کنیم و فقط تقیه می‌کنیم؛ و حال آنکه تقیه از پدر و مادرتان برای شما دوست داشتنی‌تر است. آنگاه که قائم قیام کند دیگر احتیاجی به درخواست کردن از شما در این خصوص ندارد». تهذیب الاحکام: ج ۶ ص ۱۷۳؛ و سایل الشیعه: ج ۱۶ ص ۲۳۵؛ جواهر الکلام: ج ۲۱ ص ۳۹۲.

۲ - امیر المؤمنین (علیه السلام) در یکی از خطبه‌هایش که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را توصیف می‌کرد، می‌فرمود: «طیب دَوارِ یطیه. قد اُحکم مَراهمه و اُحَمی مَواسمه یضع ذلک حَبثَ الحَاجه اِلیه مِن قُلوبِ عَمی و آذانِ صُمِّ و ألسنه بکم، مُتَّبِعِ بَدَوانه مَواضِعَ الغَفَله و مَواطِنَ العَصره» (او (پیامبر) پزشکی است که با طب خویش پیوسته در گردش است، داروها و مرهم‌های خود را به خوبی آماده ساخته و ابزار داغ کردن را (برای سوزاندن زخم‌ها) تفتیده و گداخته کرده است، تا بر هر جا که نیاز داشته باشد، بگذارد؛ بر دل‌های کور، بر گوش‌های کر، بر زبان‌های گنگ. او با داروهای خویش بیماران غفلت‌زده و سرگشته را رسیدگی و درمان می‌کند). نهج البلاغه با شرح محمد عبده: ج ۱ ص ۲۰۷.

۳ - چنین مطلبی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روایت شده است: به فیض الغدیر منداوی ج ۵ ص ۷۲ مراجعه نمایید. همچنین این مطلب در بحار الانوار ج ۴ ص ۴۳ از امیر المؤمنین (علیه السلام) روایت شده است.



## طالوت

حق تعالی می فرماید: « أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذِ قَالُوا لَنَبِيِّ لَهُمْ أَبْعَثْ لَنَا مَلِكًا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَانًا فَلَمَا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ \* وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَئِنِّي لَنَكُونُ لَهُ الْمَلِكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمَلِكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتِ سَعَةَ مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلَكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ \* وقال لهم نبيهم إِنَّ آيَةَ مَلِكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلِ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا \* فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَافُوا اللَّهِ كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ \* وَ لَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَ جُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ ثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَ انصُرْنَا عَلَي الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ \* فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ \* تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ » (آیا ان گروه از سران بنی اسرائیل را پس از موسی ندیدی آنگاه که به یکی از پیامبران خود گفتند: برای ما پادشاهی منصوب کن تا در راه خدا پیکار کنیم. گفت: آیا نپندارید که اگر قتال بر شما مقرر شود از آن سر باز خواهید زد؟ گفتند: چرا در راه خدا نجنگیم در حالی که ما از سرزمینمان بیرون رانده شده ایم و از فرزندانمان جدا افتاده ایم؟! و چون پیکار بر آنها مقرر شد جز اندکی از آن روی برتافتند؛ و خدا به ستمکاران آگاه است \* پیغمبرشان به آنها گفت: خداوند طالوت را به عنوان پادشاه شما برگماشت. گفتند: چگونه او را بر ما پادشاهی باشد؟! در حالی که ما سزاوارتر از او به پادشاهی هستیم و به او دارایی چندانی داده نشده است! گفت: خدا او را بر شما برگزیده و بر دانش و نیروی بدنی او بیفزوده است، و خداوند پادشاهیش را به هر که بخواهد می دهد، که خداوند گشایندهی دانا است \* پیغمبرشان به آنها گفت: نشان پادشاهی او این است که تابوتی که سکنه و آرامش از جانب پروردگارتان و باقی ماندهی میراث خاندان موسی و خاندان هارون در آن است و فرشتگان حملش می کنند، نزد شما خواهد آمد. در این، برای شما نشانه و آیتی است، اگر مؤمن باشید! \* چون طالوت سپاهش را به راه انداخت، گفت: خداوند شما را به جوی آبی می آزماید؛ هر که

از آن بخورد از من نیست و هر که از آن نخورد یا تنها کف دستی بیاشامد از من است. همه جز اندکی از آن نوشیدند. چون او و مؤمنانی که همراهش بودند از نهر گذشتند، گفتند: امروز ما را توان جالوت و سپاهش نیست. آنانی که یقین داشتند که با خدا دیدار خواهند کرد، گفتند: به خواست خدا، چه بسا گروهی اندک که بر گروهی بسیار غلبه کند، که خدا با کسانی است که صبر پیشه می‌کنند \* چون با جالوت و سپاهش روبه‌رو شدند، گفتند: ای پروردگار ما! بر ما شکیبایی فرو ریز و گام‌های ما را استوار بدار و ما را بر کافران پیروز فرما! \* پس به خواست خدا ایشان را شکست دادند و داوود، جالوت را بگشت و خداوند به او پادشاهی و حکمت ارزانی داد، و از آنچه می‌خواست به او بیاموخت، و اگر خدا بعضی از مردم را به وسیله‌ی بعضی دیگر دفع نمی‌کرد، قطعاً زمین تباه می‌شد، ولی خداوند صاحب فضل و کرم بر جهانیان است \* اینها آیات خداوند است که به راستی بر تو می‌خوانیم، و به راستی تو از فرستادگان هستی).

مدت زمانی نه چندان کوتاه پس از موسی (علیه السلام) جالوت کافر و سپاهیانش بر بنی اسرائیل تسلط یافتند و ایشان را خوار و ضعیف شمرده، از شهر و دیار خود بیرون راندند، و این تسلط یافتن طاغوت بر بنی اسرائیل صورت نپذیرفت نشد مگر به خاطر ضعف ایمان و تقوا، ترک کردن امر به معروف و نهی از منکر، متمایل شدن به زندگی این دنیا، ترک جهاد و سرپیچی از پیامبران و دستورات الهی. عوامل بسیاری دست به دست هم دادند تا بنی اسرائیل به وضعیتی شبیه آنچه پیش از بعثت موسی (علیه السلام) داشتند بازگردند؛ وضعیت ذلت و خواری و تسلیم شدن در برابر طاغوت که راه علاج آن سرگردانی در صحرای سینا بود. خداوند سبحان چنین اراده فرمود که جالوت بر بنی اسرائیل مسلط شود تا شاید برخی از ایشان به رشد و کمال خویش بازگردند و به سوی پروردگار خود توبه کنند و اصلاح در بنی اسرائیل حاصل شود؛ چنانکه در دوران چهل ساله‌ی سرگردانی در صحرای سینا چنین شد؛ هنگامی که نسلی تازه در آن صحرا نشو نما یافتند و کلمه‌ی لا اله الا الله را به سوی سایر اهل زمین بر دوش کشیدند. در عمل، این بار، نسلی صالح و امتی ربّانی و مجاهد پرورش یافت؛ همان سیصد و سیزده نفری که به همراه طالوت از رود گذشتند؛ و آزمایشی که خداوند آنها را با آن آزمود، برای این بود که میزان التزام آنها به دستورات الهی و پیرویشان از پیامبر خویش و طالوت -فرمانده منصوب شده از جانب خداوند- دیده شود. البته در بن یاسرائیل عده‌ای با ایمانی در

مرتبه‌ی پایین‌تر از این گروه برگزیده نیز پرورش یافتند؛ همان کسانی که یک کف دست از آب برگرفتند. باید توجه داشته باشیم که آزمون رودخانه بسیار ضروری بود تا مؤمنان در بوته‌ی آزمایش گذاشته شوند و مقربان و اهل اخلاص از میانشان برجسته گردند. این آزمونی بسیار خطیر و دشوار بود؛ چرا که سپاهیان بنی اسرائیل هنگامی که به رودخانه رسیدند در عطش و تشنگی بسیار شدیدی بودند. آنها که از آب نوشیدند به پندار خودشان نمی‌خواستند از تشنگی هلاک شوند و در نظر آنها، زندگی از اطاعت از خداوند مهم‌تر بود! اما آنان که آب نوشیدند کسانی بودند که هلاک شدن از تشنگی در راه اطاعت از خداوند را بهتر از زنده ماندن در حالت معصیت خداوند می‌دیدند، و حتی یقین داشتند که آن خدای سبحانی که آنها را از نوشیدن این نهر آب نهی فرموده است حتما در عوض، جایگزین بهتری برایشان قرار خواهد داد و اینگونه نیست که او سبحان آنها را رها سازد تا از تشنگی هلاک گردند. به این ترتیب می‌بینیم که این سیصد و سیزده نفر با این وضعیت عبورشان از نهر، بر جالوت و سپاهیان‌ش پیروز شدند.

اما آنها که از آب نوشیدند با معصیت خداوند که انجام دادند و پیروی‌شان از خواست نفس و شیطان، در هم کوبیده شدند و دچار سستی و ضعف گردیدند. گفتار آنها جز این نبود که «**لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَ جُنُودِهِ**» (امروز ما را توان رویارویی با جالوت و سپاهیان‌ش نیست)؛ و این، چیزی جز به دست آمدن نتیجه‌ی از پیش حاصل شده، و آشکار و برجسته شدن شکست و هزیمتی که بر نفس‌هایشان چیره شده بود، نبود.

دو گروه با هم رویارو شدند؛ حزب خداوند به رهبری طالوت و حزب شیطان به رهبری جالوت. سپاه جالوت از نظر تعداد و ساز و برگ جنگی برتر بود و همراه طالوت جز اندک گروهی از مؤمنانی که از نهر نوشیده بودند و کسانی که کف دستی نوشیده بودند، نبود. البته منافقینی که از جوی آب نوشیده بودند نیز همراه او بودند. پیش از آنکه پیکار آغاز گردد آن گروه برگزیده‌ی الهی و امت ربانی به خداوند پناهنده شدند و از او صبر، پایداری و پیروزی

درخواست نمودند؛ پس خداوند نیز ایشان را یاری فرمود: «وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ»<sup>۱</sup> (و آن هنگام که تیر می انداختی، تو تیر نمی انداختی، این خدا بود که تیر می انداخت). یکی از این مؤمنان مخلص خداوند جالوت را کشت و سپاهیان از هم پاشید و پا به فرار گذاشتند و شیطان به عقب بازگشت و گفت: «إِنِّي أَرَىٰ مَا لَا تَرَوْنَ»<sup>۲</sup> (من چیزی می بینم که شما نمی بینید). این بنده‌ی شایسته‌ای که جالوت را هلاک نمود کسی نبود جز حضرت داوود علیه السلام که پس از آن خداوند سبحان او را برگزید و او را پیامبری بزرگ و پادشاهی عادل و دادگستر قرار داد؛ پس از آنکه مؤمنی مخلص برای خداوند و مجاهدی شجاع که از هیچ چیزی جز خداوند نمی ترسید، گردید: «وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلًا يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَالطَّيْرَ وَآلْنَا لَهُ الْحَدِيدَ \* أَنْ أَعْمَلَ سَابِغَاتٍ وَقُدُرٍ فِي السَّرْدِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»<sup>۳</sup> (و به راستی داوود را از جانب خود فضیلتی عطا کردیم، که: ای کوه‌ها و ای پرندگان، با او هم‌صدا شوید و آهن را برایش نرم گردانیدیم، \* که زره‌های بلند بساز و در بافتن زره اندازه‌ها را نگه دار، و کارهای شایسته کنید، که قطعاً من به آنچه انجام می‌دهید بینا هستم).

۱ - انفال: ۱۷.

۲ - انفال: ۴۸.

۳ - سبأ: ۱۰ و ۱۱.

## عیسی علیه السلام

« وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ اتَّخَذَتْ مِنْ اٰهْلِهَا مَكَانًا شَرْفِيًّا \* فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا اِلَيْهَا رُوْحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا \* قَالَتْ اِنِّيْ اَعُوْذُ بِالرَّحْمٰنِ مِنْكَ اِنْ كُنْتُ تَقِيًّا \* قَالَ اِنَّمَا اَنَا رَسُوْلٌ رَّبِّكَ لِاَتَّبِعَ لَكَ غُلَامًا زَكِيًّا »<sup>۱</sup> (در این کتاب مریم را یاد کن، آنگاه که از خاندان خویش به مکانی شرقی، دوری گزید \* میان خود و آنان حجابی کشید. ما روح خود را نزدش فرستادیم و چون انسانی کامل، بر او نمودار شد \* مریم گفت: از تو به خدای رحمان پناه می برم اگر پرهیزگار نباشی \* گفت: من فقط فرستاده‌ی پروردگار تو هستم تا تو را پسری پاکیزه ببخشم).

خداوند سبحان و متعال یکی از ملائکه - روایت شده است جبرئیل علیه السلام - را فرستاد تا به مریم علیها السلام آن صدیقه‌ی طاهره‌ای که به سوی خداوند بریده بود، نوزادی مبارک عطا نماید. آن ملک نفع‌های بر مریم دمید که خداوند چنین اراده فرمود تا این دمیدن را سببی برای شکل‌گیری آن جنین در رحم مریم علیها السلام قرار دهد. مریم از دیر خارج شد تا آن فرزند مبارک را به دنیا آورد و آنگاه در جهت گردن نهادن به فرمان خداوند آن نوزاد را به سوی قوم خود برد. آن مولود در گهواره سخن گفت تا این معجزه اشاره‌ای باشد بر عظمت این نوزاد و برائت مادر پاک‌نهادش از تهمت‌های یهود. روایت شده است که مادرش (مریم علیها السلام) آن حضرت را به ناصره یا مصر برد و سپس به ناصره بازگشت؛ تا در آنجا به دور از حاکم ستمگر هیروودیس - که در پی به قتل رسانیدن آن حضرت بود، بزرگ شود.<sup>۲</sup>

## بعثت عیسی علیه السلام

علمای بنی اسرائیل دنیا و مال دنیا را دوست می‌داشتند؛ از همین رو مردم نیز به دنیا و مال دنیا متمایل شده بودند و رفته رفته سفارشات پیامبران را به کناری می‌نهادند؛ «چون عالم فاسد شود، عالم فاسد می‌شود». هر چه بگنجد نمکش می‌زنند وای به روزی که بگنجد

۱ - مریم: ۱۶ تا ۱۹.

۲ - به آنچه مفسران در تفسیر این آیات بیان نموده‌اند مراجعه نمایید.

۳ - مراجعه کنید به تفسیر آلوسی: ج ۶ ص ۹۶.

نمک! به این ترتیب در جامعه، طبقاتی مرفه و در ناز و نعمت پدید آمدند که از فرط سیری به حد انفجار رسیده بودند، و در مقابل، بینوایانی که در طول سال از فرط گرسنگی به خود می‌پیچیدند. مالیات‌ها کمر کارگران و کشاورزان را شکسته بود؛ با اینکه بسیار کار می‌کردند جز اندکی نصیبشان نمی‌شد. گروهی کار می‌کردند و نمی‌خوردند و در مقابل، گروهی دیگر می‌خوردند و کار نمی‌کردند؛ و عالمان نازپرورده نیز برای تغییر این اوضاع فاسد تلاشی نمی‌کردند.

در چنین فضای سست و رخوت‌آلودی عیسی علیه السلام برانگیخته شد تا به مردم بگوید: هر که می‌خواهد مرا پیروی آماده‌ی مرگ و به صلیب کشیده شدن باشد؛ و این، یعنی دعوت به قیام و انقلاب.

از عیسی علیه السلام روایت شده است که فرمود: «از کسانی که بدنتان را می‌کشند و توانایی کشتن نفس و جانتان را ندارند نهراسید! از کسی بترسید که می‌تواند جسم و جانتان را با هم در دوزخ هلاک سازد»<sup>۱</sup>. آن حضرت علیه السلام می‌دانست که در آن زمان نمی‌تواند بسیاری از امور فاسد را تغییر دهد، اما حداقل می‌توانست ضربه‌ای بر آن جامعه‌ی فاسد وارد کند، و حتی بر تاریخ انسانی در روی این زمین، و چشم انتظار نتایجی بزرگ در آینده باشد؛ چه در آینده‌ی نزدیک یعنی پس از صعودش به آسمان و چه آینده‌ی دور یعنی پس از بازگشتش در قیامت صغری، یعنی زمان ظهور امام مهدی محمد بن الحسن العسکری علیه السلام.

عیسی علیه السلام به سوی بنی اسرائیل و سایر مردمان مبعوث شد، ولی دینش فقط شریعت موسی علیه السلام را منسوخ نمود و این نسخ کردن دلایلی داشت؛ از جمله:

برخی از احکام متناسب با شرایطی که یهود در زمان بعثت موسی علیه السلام تا هنگام بعثت عیسی علیه السلام داشتند بر آنها واجب شده بود همان طور که علت برخی محرمات بر بنی اسرائیل، ظلم و ستم آنها و جسارت‌شان بر پیامبران و کوچک شمردن شریعت بود، و با برانگیخته شدن عیسی علیه السلام در موردشان تخفیف داده شد: «وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ وَمِنَ الْبَقَرِ



وَ الْغَنَمِ حَرَمْنَا عَلَيْهِمْ شَحُومَهُمَا إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا أَوْ الْحَوَايَا أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِبَغْيِهِمْ  
وَ إِنَّا لَصَادِقُونَ»<sup>۱</sup> (و بر یهود حرام کردیم هر حیوان ناخن‌داری را، و از گاو و گوسفند پیه آن دو را جز  
آنچه بر پشت یا رودی آنها است یا به استخوانشان چسبیده باشد. به سبب ظلم و ستمکاری‌شان  
اینچنین کیفرشان دادیم، و به راستی که ما راست‌گویانیم).

و شاید مهم‌ترین دلیل منسوخ و تجدید شدن شریعت موسی (علیه السلام) این بود که علمای یهود  
دین را تغییر داده، آنچه خدا حلال کرده بود را حرام و آنچه خدا حرام کرده بود را حلال  
نموده بودند؛ و این به سبب پیروی از خواست‌های نفسانی و بافته‌های عقلی‌شان و چه بسا در  
پارهای موارد همان طور که در برخی روایات آمده است<sup>۲</sup> - برای راضی نگه داشتن  
طاغوت‌هایی که بر آنها مسلط شده بودند، بوده باشد. به این ترتیب سامری و گوساله دوباره  
پدیدار شدند؛ اما این بار با نام و سیمایی جدید: سامری در قالب علمای بنی اسرائیل و گوساله  
در قالب تحریف احکام شریعت، بازگشتند.

با وجود اینکه پیامبران بسیاری (علیهم السلام) برای محافظت از شریعت موسی (علیه السلام) و جلوگیری از  
تحریف آن مبعوث شدند اما مکتب انحرافی - یا همان مکتب سامری - رفته رفته زمام امور را  
به دست می‌گرفت و پیامبران الهی را از صحنه دور می‌ساخت و آنها را به بیابان‌ها و  
سرزمین‌های خشک و بی آب و علف طرد می‌نمود، و بسیاری از ایشان پیش از بعثت

۱ - انعام: ۱۴۶.

۲ - از محمد بن منصور روایت شده است: از ایشان (امام صادق) (علیه السلام) در مورد این سخن خداوند متعال  
سؤال کردم: «وَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آيَاتِنَا وَ اللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا فُلْ إِنْ اللَّهُ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحِشَاءِ أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا  
تَعْلَمُونَ» (چون کار زشتی کنند، گویند: پدران خود را نیز چنین یافته‌ایم و خداوند ما را به آن فرمان داده است. بگو: خدا به  
زشت‌کاری فرمان نمی‌دهد! آیا آنچه از آن آگاهی ندارید به خداوند نسبت می‌دهید؟!»، فرمود: «**آیا تا به حال کسی را  
دیدهای که بگوید خدا مرا به نوشیدن شراب و انجام زنا و اعمال حرامی از این دست امر کرده است؟**» گفتیم: خیر.  
فرمود: «**پس این عمل زشتی که ادعا می‌کنند خدا آنان را به انجام آن فرمان داده است، چیست؟**» گفتیم: خدا و ولی او  
داناتر است. فرمود: «**این آیه در مورد ائمه جور و ستم است. آنها ادعا می‌کنند که خدا آنها را به سرپرستی قومی گذاشته،  
در حالی که آنها را به سرپرستی منصوب نکرده است و خداوند اینگونه جواب‌شان را می‌دهد و این عمل آنها را فاحشه (عمل  
زشت) می‌نامد.**» کافی: ج ۱ ص ۳۷۳ باب «کسی که ادعای امامت کند در حالی که شایسته‌اش نباشد» ح ۹.

عیسی علیه السلام را به قتل رسانیدند؛ همچون زکریا علیه السلام که خود یهود وی را کشتند و یحیی علیه السلام که آنها با ترک کردن امر به معروف و نهی از منکر و گرنش در برابر طاغوت و تمایل شدن به سوبش به کشتنش دادند؛ حاکم ستمگر (هیروودوس) یحیی علیه السلام را دستگیر و مدتی طولانی پیش از به قتل رسانیدنش به زندان انداخت؛ اما عالمان یهود هیچ حرکتی نکردند و حتی بسیاری از ایشان با شادی فراوان از این واقعه استقبال نمودند؛ با اینکه آنها آن حاکم ستمگر را طاغوت و نجس می دانستند و اعتقاد داشتند که به محض ورود به قصرش نجس می شوند! اما در عین حال از همکاری با او برای کشتن یکی از انبیا علیه السلام یا عالمان عامل مجاهد، هیچ ابایی نداشتند! چرا که اگر شرایط برای پیامبران فراهم می شد جز به ریشه کن کردن طاغوتها و برپایی حکومت الهی بر زمین رضایت نمی دادند، که در نتیجه، از بین رفتن سلطه ی طاغوت و حکومتش و از بین رفتن سلطه و جایگاه علمای بی عملی که دین و شریعت را تحریف نموده و برای کسب جایگاهی در دل های مردم، خود را وارثان انبیا و اوصیا جا زده بودند، به دنبال می داشت. پس طبیعی بود که اولین دشمنان عیسی علیه السلام طاغوتیان و عالمان بی عمل بنی اسرائیل که ادعا می کردند آنها منتظر بعثت او هستند تا یاری اش نمایند، باشند. اما هنگامی که آن حضرت علیه السلام مبعوث شد، او را چنین دیدند که می فرماید:

**«خدمتکارم دستانم، مرکبم پاهایم، زمین بسترم، و سنگ بالشم است. گرم کننده ام در زمستان قسمت های شرقی زمین، چراغم در شب، ماه، نان خورشتم، گرسنگی، جامه ی زیرینم، ترس، لباسم، پشمین، میوه و سبزی ام، آنچه زمین برای چهار پایان و وحوش می رویاند، می باشد. شب را به سر می آورم در حالیکه چیزی ندارم و صبح می کنم در حالیکه چیزی ندارم و حال آنکه بر روی زمین کسی از من بی نیازتر نیست»<sup>۱</sup>.**

او را چنین دیدند که آنها را به زهد در این دنیا و بر دوش کشیدن دعوت به سوی خدا فرامی خواند؛ که این، آنها را به رویارویی با طاغوتها و اعوان و انصارشان که با دعوت به سوی خدا مخالفت می ورزیدند، می کشاند.

۱ - قصص انبیا جزایری: ص ۴۶۰ ؛ عده الداعی: ص ۱۰۷ ؛ بحار الانوار: ج ۱۴ ص ۲۳۹.

او را چنین دیدند که ایشان را به پیروی از خود با آمادگی برای مرگ و تحمل قتل در راه خدا و مصیبت‌ها در راه دعوت به سوی خدا، فرامی‌خواند.

او را چنین دیدند که با خطاکاران و باجگیران همنشین می‌شد تا ایشان را اصلاح نماید؛ بنابراین عیسی علیه السلام نیامده بود تا عالمان بی‌عمل و سلطه‌شان را عزت و منزلتشان را فزونی بخشد و آنها را در طغیان و سرکشی‌شان یاری دهد، بلکه آمده بود تا با علم خود و زهد و بی‌رغبتی‌اش در این دنیا رسوایشان سازد.

پس علمای بنی اسرائیل شروع به بدگویی علیه وی نمودند و به او انواع تهمت‌های ناروا را روا داشتند. شاگردان آن حضرت به نزدش می‌آمدند و می‌گفتند: «آیا می‌دانی که علمای یهود چون این گفتار شما را می‌شنوند رنجیده و دلگیر می‌گردند؟» وی علیه السلام ایشان را پاسخ می‌فرمود: «رهایشان کنید! آنها کورانی هستند پیشوای کورانی دیگر! و چون کوری عصاکش کوری دیگر شود هر دو با هم در چاه سقوط خواهند نمود»<sup>۱</sup>.

و به این ترتیب جبهه‌ی باطل در مواجهه با عیسی علیه السلام بسیار گسترده بود؛ این جبهه علمای بنی اسرائیل، قوم یهود که با ادعاهای باطل او را کوچک می‌شمردند، و حاکم کافر پیلاطس و سپاهیان‌ش را شامل می‌شد. چه بسا برخی متحیر می‌شدند و حق هم داشتند چرا که درمی‌یافتند دشمنی و عداوت عالمان بی‌عمل بنی اسرائیل با عیسی علیه السلام بسیار بیشتر از دشمنی پیلاطس - حاکم ستمکار - و سربازانش با آن حضرت بود؛ به همین دلیل عیسی علیه السلام در برابر دیدگان همگان شروع به بیان انحرافات این عالمان بی‌عمل می‌نمود.

وی علیه السلام مردم و شاگردان خود را مخاطب قرار داده، فرمود: «<sup>۲</sup> کاتبان و فریسیان بر کرسی موسی نشسته‌اند. <sup>۳</sup> پس هرآنچه به شما گویند، نگاه دارید و به جا آورید، لیکن مثل اعمال ایشان مکنید؛ زیرا آنها می‌گویند ولی انجام نمی‌دهند. <sup>۴</sup> زیرا بارهای گران و طاقت‌فرسا را می‌بندند و بر دوش مردم می‌نهند ولی خود نمی‌خواهند آنها را حتی به یک انگشت حرکت دهند. <sup>۵</sup> و عملی به جا نمی‌آورند مگر برای آنکه مردم آنها را ببینند. دستارهای خود را عریض

بر پیشانی‌ها و بازوانشان می‌بندند و دامنه‌های قبای خود را پهن می‌سازند، ۶ و بالا نشستن در ضیافت‌ها و کرسی‌های صدر در کنیسه‌ها را دوست می‌دارند، ۷ و تعظیم‌ها در کوچه‌ها را و اینکه مردم ایشان را استاد و معلم بخوانند.... ۱۳ وای بر شما ای معلمان شریعت و فریسیان ریاکار که در ملکوت آسمان‌ها را به روی مردم می‌بندید؛ نه خود داخل می‌شوید و نه داخل‌شوندگان را رها می‌کنید تا داخل شوند. ۱۴ وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار؛ خانه‌های بیوه‌زنان را می‌بلعید و از روی ریا نماز را طولانی می‌کنید؛ از شدیدترین عذاب‌ها را خواهید چشید. ۱۶ وای بر شما ای راهنمایان کور دل! می‌گویید: هر که به هیکل قسم خورد سوگندش را اعتباری نیست، لیکن هر که به طلای هیکل قسم خورد وفا کند. ۱۷ ای نادانان و نابینایان! کدام برتر است؟ طلا یا هیکلی که طلا را مقدس می‌سازد؟!.... ۲۳ وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار! که نعناع، سَتر و زیره را عَشر می‌دهید، اما مهم‌ترین احکام شریعت، یعنی عدل، رحمت و صدق را اهمال می‌ورزید....».

شایسته است در این جملات تدبیر و اندیشه کنیم؛ هر چند روزی روزگاری مخاطب آن

بنی اسرائیل و علمایش بوده، اما چه بسا که امروز روی سخنش با ما باشد!

با گذشت روزها پیروان عیسی علیه السلام بیش‌تر شدند و آنها همانند پیروان سایر پیامبران، از بینوایان و مستضعفان بودند، یا همان گونه که دشمنان انبیا ایشان را می‌نامند: «أُرَادُنَا بَادِي الرَّأْيِ»<sup>۲</sup> (فرومایگان قوم ما، افراد ضعیف‌الرأی).

علمای بنی اسرائیل شروع به توطئه برای قتل عیسی علیه السلام نمودند با این بهانه که او مدعی پادشاهی است و پیروانش فراوان شده‌اند و این باعث می‌شود رومی‌ها قوم یهود را مورد هجوم قرار دهند و کار را بر ایشان یکسره نمایند. بنابراین بزرگ علمای یهود چنین

۱ - انجیل متی - اصحاح ۲۳.

۲ - حق تعالی آنچه به بنده و پیامبرش نوح علیه السلام گفته شد را حکایت می‌فرماید: «فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا تَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَمَا تَرَاكَ أَتْبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا أَنْ يُبَادُوا بِأَدْيِي الرَّأْيِ وَمَا تَرَىٰ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَتَّبِعُكُمْ كَادِبِينَ» (مهمتران قومش که کافر بودند گفتند: ما تو را جز انسانی همانند خویش نمی‌بینیم، و نمی‌بینیم که جز فرومایگان قوم ما، افراد ضعیف‌الرأی از تو متابعت کنند، و نمی‌بینیم که شما را بر ما فضیلتی باشد، بلکه شما را دروغ‌گو پنداریم) هود: ۲۷. حق تعالی می‌فرماید: «قَالُوا أَ نُوْمِنُ لَكَ وَ اتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ» (گفتند: آیا به تو ایمان بیاوریم و حال آنکه فرومایگان از تو پیروی کرده‌اند؟) شعرا: ۱۱۱.

مقرر داشت که کشته شدن عیسی (علیه السلام) و هلاکت او بهتر از کشته شدن همه‌ی مردم می‌باشد؛ پس به دلیل محافظت از مردم، واجب است عیسی (علیه السلام) کشته شود!!

این همان میزان عدالت است!! در نظر این وارونه‌شدگان ظلمت و تاریکی به قتل رسانیدن انبیا، حق می‌باشد؛ همان کسانی که منکر را معروف می‌بینند. برای اینکه زندگی زیبایشان توسط رومی‌ها تیره و تار و به مصالح‌شان تعرضی نگردد و زندگی‌شان به خطر نیفتد، باید عیسی (علیه السلام) کشته شود و حق از بین رود و نورش خاموش گردد و حکومت مستبدانه‌ی طاغوت و ظلم و سیاهی ادامه یابد. آنچه اهمیت دارد، زنده ماندن عالمان بی‌عمل بنی اسرائیل می‌باشد: «وَلْتَجِدْنَهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُزَحِّجِهِ مِنَ الْعَذَابِ مَنْ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ»<sup>۱</sup> (آنان را آزمندترین مردم به زندگی این جهانی، و حتی از مشرکان حریص‌تر خواهی یافت، و بعضی از کافران دوست دارند هزار سال در این دنیا زیست کنند، در حالی که حتی اگر چنین عمری به آنها داده شود، عذاب خدا را از آنان دور نخواهد ساخت، که خدا به آنچه انجام می‌دهند بینا است).

به هر طریقی که شده قیصر روم و عاملش پیلاطس ملعون و پیروانش را فریفتند تا آن حضرت را به قتل برسانند و از آنجا که جماعتی ضعیف النفس و ترسو بودند تاب مقابله‌ی مستقیم با شجاعت آن پیامبر بزرگوار را نداشتند. در انجیل آمده است: «۱۵ پس فریسیان رفته، شورا نمودند که چطور او را با گفتاری گرفتار سازند. ۱۶ و شاگردان خود را با هیرودیسیان نزد وی فرستاده، گفتند: استاد! می‌دانیم که صادق هستی و طریق خدا را به راستی تعلیم می‌نمایی و از کسی هراسی نداری؛ زیرا که به ظاهر مردم نمی‌نگری. ۱۷ پس به ما بگو رأی تو چیست: آیا جزیه دادن به قیصر روا است یا نه؟ ۱۸ عیسی خباثت ایشان را درک کرده، گفت: ای ریاکاران! چرا مرا وامی‌دارید؟ ۱۹ سگه‌ی جزیه را به من بنمایید. ایشان دیناری نزد وی آوردند. ۲۰ به ایشان گفت: این صورت و نوشته از آن کیست؟ ۲۱ به او گفتند: از آن قیصر. به ایشان گفت: مال قیصر را به قیصر ادا کنید و مال خدا را به خدا! ۲۲ چون ایشان شنیدند،

متعجب شدند و او را واگذارده، برفتند»<sup>۱</sup>.

آنها چنین می‌خواستند که آن حضرت به صورت صریح و در برابر همگان پرداخت مالیات به قیصر ملعون را تحریم کند تا به این ترتیب وی را در چنگال طاغوت و یاران ملعونش گرفتار سازند. این در حالی بود که آنها خودشان مالیات می‌دادند و به مردمان نیز فتوای جایز بودن پرداخت مالیات به قیصر را صادر کرده بودند؛ با اینکه این مالیات باعث تقویت حکومت طاغوت می‌شد. اینان بندگان حقیر طاغوت بودند و به خاطر دنیا دوستی‌شان و حرصی که به دنیا داشتند، وجودشان مالمال از ترس شده بود.

اما معنای فرمایش حضرت عیسی (علیه السلام) این بود: به قیصر مالیات ندهید؛ چرا که نقش و نگاشته‌ای که بر روی سکه است ارزشی ندارد و تنها دلیل ارزشمند بودن سکه، طلایی است که از آن ضرب شده و طلا از آن خداوند است. به هر حال، در نهایت، علمای بنی اسرائیل، عیسی (علیه السلام) را دستگیر کردند.

در انجیل آمده است که آنها به صورت شریف آن حضرت آب دهان انداختند، او را مضروب ساختند، و به وی اهانت و او را متهم به کفرگویی و دروغ بستن به خدا نمودند و سرانجام به پیلطس تحویل دادند. آن حضرت را متهم کردند که ادعای پادشاهی دارد و امپراطوری روم را تهدید می‌کند و از پیلطس خواستند که وی را بکشد و بر صلیب کشد، و بر این کار اصرار ورزیدند.

در انجیل آمده است: «<sup>۱</sup> پس تمام جماعت ایشان برخاسته، او را نزد پیلطس بردند. <sup>۲</sup> و اتهام بر او آغاز نموده، گفتند: این شخص را یافته‌ایم که آشوبی در قوم ایجاد می‌کند و از دادن جزیه به قیصر منع می‌نماید و می‌گوید که خود، مسیح پادشاه است. <sup>۳</sup> پس پیلطس از وی پرسیده، گفت: آیا تو پادشاه یهود هستی؟ او در جواب وی گفت: تو اینطور گفتی. <sup>۴</sup> آنگاه پیلطس به رؤسای کهنه و جمیع قوم گفت: گناهی در این شخص نمی‌یابم. <sup>۵</sup> ایشان اصرار

نموده، گفتند: او با تعلیماتش مردم را در تمام یهودیه می‌شوراند؛ از جلیل گرفته تا اینجا<sup>۱</sup> و هنگامی که پیلاطس - آن حاکم ستمگر- در عید فصَح می‌خواست آن حضرت را آزاد کند علمای یهود و آن مردمانی که اغوایشان کرده بودن، به مخالفت برخاستند و درخواست کردند تا یکی از قاتلان به جای وی آزاد گردد و بر کشته و به صلیب کشیده شدن آن حضرت پای فشرده. جای شگفتی است که وقتی آنها عیسی (علیه السلام) را آوردند تا به پیلاطس تسلیم کنند وارد قصر نشدند؛ زیرا به کفر پیلاطس اعتقاد داشتند و در نتیجه هر که وارد قصر او شود نجس خواهد شد! با این وجود برای یکسره کردن کار عیسی (علیه السلام) دست در دست پیلاطس نهادند!!

بنگرید چگونه اهل باطل با وجود همه‌ی اختلافات‌ها و کشمکش‌هایی که با هم دارند برای یکسره کردن حق هم‌دست و متحد می‌گردند!!

بیندیشید و از غافلان مباشید! اهل باطل هر چقدر هم که رویه‌شان متفاوت، و آرا و عقایدشان در تعارض با یکدیگر باشد، اطاعت از شیطان، آنها را گرد می‌آورد و دوست داشتن دنیا متحدشان می‌نماید.

در هر حال به مکر و حيله می‌پردازند و خداوند نیز مکر می‌کند؛ که خدا بهترین مکر کنندگان است. خداوند آنها را بر به قتل رسانیدن عیسی (علیه السلام) توانایی نبخشید؛ وی را به آسمان بالا برد و امر را بر آنان مشتبه فرمود و آنها چنین گمان کردند که وی را به قتل رسانیده‌اند. حق تعالی می‌فرماید: « وَ قَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا قَتَلُوهُ وَ مَا صَلَبُوهُ وَ لَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَ إِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَ مَا قَتَلُوهُ يَقِينًا \* بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَ كَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا \* وَ إِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا<sup>۲</sup> » (و نیز به آن سبب که گفتند: ما مسیح پسر مریم فرستاده‌ی خدا را کشتیم؛ و حال آنکه آنان مسیح را نکشتند و بردارش نکردند بلکه امر بر ایشان مشتبه شد. هر آینه آنان که درباره‌ی او اختلاف می‌کردند، خود در تردید بودند و به آن یقین نداشتند جز آنکه تنها پیرو

۱ - انجیل لوقا: اصحاح ۲۳.

۲ - نسا: ۱۵۷ تا ۱۵۹.

گمان خود بودند و عیسی را به یقین نکشسته بودند \* بلکه خداوند او را به نزد خود بالا برد، که خداوند پیروزمند حکیم است \* و هیچ یک از اهل کتاب نیست مگر آنکه پیش از مرگش به او ایمان آورد و عیسی در روز قیامت به ایمانشان گواهی خواهد داد).

خداوند سبحان عیسی علیه السلام را تا آخر الزمان زنده ذخیره نمود و آنگاه که خداوند اراده فرماید، آن حضرت برای هدایت مردم به صراط مستقیم از آسمان فرود خواهد آمد و آنگاه که خاتم اوصیای پیامبر صلی الله علیه و آله حضرت مهدی علیه السلام به حق قیام می‌کند و زمین را از شرک و خداناباوری و ظلم و فساد پاک می‌سازد و توحید و عدل و رحمت را میان بندگان گسترش می‌دهد، آن حضرت علیه السلام وزیر و یاورش خواهد بود.

حال که ما سرگذشت این پیامبران بزرگوار علیهم السلام را مورد بررسی قرار می‌دهیم، باید باور کنیم که باطل هر چقدر هم که برتر باشد همچون کف روی آب است و به کم‌ترین تلاطمی ناپدید خواهد شد و حق هر چقدر هم که باطل سعی در پوشانیدنش داشته باشد، باقی خواهد ماند و همچون آب زیر کف، مردم را بهره‌مند خواهد نمود. حق تعالی می‌فرماید: «أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حَلِيَّةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهٗ كَذٰلِكَ يَضْرِبُ اللّٰهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَاَمَّا الزَّبَدُ فَيَذٰهَبُ جُفَاءً وَّ اَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْاَرْضِ كَذٰلِكَ يَضْرِبُ اللّٰهُ الْاَمْثَالَ»<sup>۱</sup> (و از آسمان آبی فرو فرستاد و هر رودخانه به اندازه‌ی خویش جاری شد، و آب روان کفی بلند بر سر آورد و از آنچه بر آتش می‌گدازند تا زیور و متاعی سازند نیز کفی همانند آن بر سر آید. خدا برای حق و باطل چنین مثل زند. اما کف به کناری افتد و نابود شود و آنچه برای مردم سودمند است، در زمین پایدار بماند. خدا اینچنین مثل می‌زند)، و هر قدر شاخه‌های درخت باطل بیش‌تر و انبوه‌تر گردد و برخی شاخه‌های درخت حق را ببوشاند و سعی در خفه کردنش نماید، روزی خواهد رسید که درخت باطل ریشه‌کن و در دوزخ پرتاب خواهد شد؛ چرا که نه اصل و منشائی دارد و نه ریشه‌ای که قرار و ثباتی داشته باشد؛ و درخت حق، حتی اگر تنها یک شاخه از آن باقی مانده باشد در پس ابر در دور دست به اهتزاز درمی‌آید، رشد می‌کند و شاخه‌های فراوان و انبوه ایجاد می‌کند تا آنجا که بر تمامی اهل زمین سایه افکند؛ چرا که



اصل و ریشه‌اش در زمین استوار است و شاخه‌هایش در آسمان به اهتزاز درمی‌آید. حق تعالی می‌فرماید: «لَمْ تَرَ كَيْفَ صَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ \* تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ \* وَ مَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ \* يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ وَ يُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ» (آیا ندیده‌ای که خداوند چگونه مثلی زده است؟ سخنی پاک چون درختی پاک است که اصلش (ریشه‌اش) استوار و فرعی (تنه و شاخه‌هایش) در آسمان است \* که به اذن پروردگارش هر زمان میوه‌اش را می‌دهد. خداوند برای مردم مثله‌ها می‌آورد، باشد که پند گیرند \* و مثل سخن ناپاک چون درختی ناپاک است، که از زمین کنده شده است و قرار و ثباتی ندارد \* خداوند آنان که ایمان آورده‌اند را در دنیا و آخرت با سخن استوار پایدار می‌دارد، و ظالمان را گمراه می‌سازد، و خداوند هر چه خواهد همان کند).



## تحریف تورات و انجیل

شواهد و دلایلی که نشان می‌دهد یهود و نصاری، تورات و انجیل را تحریف نموده‌اند بسیار است و من درصدد برشمردن آنها نیستم؛ هر کسی که دارای فطرتی پاک و فکری سلیم باشد و این دو کتاب را به دقت مطالعه کند، تحریف شدن آنها برایش پوشیده نخواهد ماند. در این خصوص می‌توانید به آنچه یکی از متفکرین ایشان نوشته است مراجعه کنید؛ کتاب اسپینوزا: رساله‌ای در باب لاهوت و سیاست، فصل هشتم. به عنوان مثال جملاتی از سخنان او را نقل می‌کنم:

برای اینکه به روشی حساب شده به تحقیق در این زمینه وارد شوم ابتدا می‌پردازم به احکام ابتدایی که به کسانی که به تدوین کتاب‌های مقدس پرداخته‌اند، تعلق دارد. در ابتدا به آنها که اسفار پنج‌گانه را تدوین نمودند، خواهم پرداخت. تقریباً همگان بر این پندارند که این شخص، موسی (علیه السلام) می‌باشد، و حتی فریسیان با شدت این نظر را تأیید نموده‌اند تا آنجا که هر کس را که چنین باوری نداشته باشد، از دین خارج شمرده‌اند. به همین علت ابن عزرا که تا اندازه‌ای می‌توان وی را آزاد اندیش دانست، و کسی است که علمش را سبک و خفیف نمی‌شمارند و تا آنجا که من می‌دانم اولین کسی است که متوجه این انحراف گردید، جرأت نکرد نظر خود را صریح و آشکارا بیان کند و تنها به اشاراتی آنها با لفاظی مبهم اکتفا نمود. اما من از روشن ساختن این مطلب و آشکار کردن حقیقت ناب بینی ندارم! این گفته‌های ابن عزرا در شرحی که بر کتاب «تثبیه» زده است، می‌باشد: «در آنچه پس از رود اردن واقع شد... تا انتها، و اگر سرّ دوازده را می‌دانستی... موسی شریعت خود را نگاشت...».

با این کلمات اندک، بیان می‌کند و ثابت می‌کند که مؤلف «اسفار خمسه» (کتاب‌های پنج‌گانه) موسی نبوده است، بلکه مؤلف آن شخص دیگری است که سالیانی دور پس از او می‌زیسته است؛ و اینکه موسی کتاب دیگری را به رشته‌ی تحریر درآورد و برای اثبات این مطالب، یاد آور می‌شود که: ۱- موسی مقدمه‌ی

«تثنیه» را ننوشته است؛ زیرا وی از رود اردن عبور نکرد... ۲ - ...، تا انتها<sup>۱</sup>.

تحریف شده بودن تورات و انجیل کنونی، مسلّم و قطعی است و یا حداقل از نظر هر متفکر آزاده‌ای که بندهای تقلید کورکورانه را از هم گسیخته باشد، نظریه‌ی برتر و غالب می‌باشد؛ اما این افراد چه کسانی هستند؟! در غیر این صورت چگونه کسی که به خداوند سبحان و متعال ایمان دارد می‌تواند در برابر این همه دشنام و سخنان ناشایست که به انبیای الهی و فرستادگانش علیهم‌السلام نسبت داده می‌شود، تاب بیاورد؟! مطالبی که تورات آکنده از آن است!!

به هر حال تورات و انجیل به عنوان متون تاریخی باقی مانده، قابل استفاده است و به عنوان حکم الهی و اخبار غیبی می‌توان برخی قسمت‌های آن را صادر شده از انبیاء علیهم‌السلام دانست و یا حداقل برخی معانی موجود در آن را؛ البته تا آنجا که با آن معانی که قرآن و سنّت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل بیت معصوم او علیهم‌السلام آورده‌اند، مطابقت داشته باشد.

## اسلام، احیایی برای شریعت ابراهیم ﷺ

حق تعالی می‌فرماید: «قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيمًا مَلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ \* قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَ نُسُكِي وَ مَحْيَايَ وَ مَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ \* لَا شَرِيكَ لَهُ وَ بِذَلِكَ أُمِرْتُ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ»<sup>۱</sup> (بگو: پروردگارم مرا به راه راست هدایت کرده است، به دینی همواره استوار، آیین حنیف (یکتاپرستی) ابراهیم، و او از مشرکان نبود \* بگو: نماز من، زهد و عبادت‌های من، زندگانی من و مرگ من تنها برای خداوند، آن پروردگار جهانیان است \* او را شریکی نیست؛ به این، فرمان داده شده‌ام، و من نخستین مسلمانانم).

پیش از بعثت حضرت محمد ﷺ به نبوت، سه دین آسمانی در جزیره العرب رواج داشت: دین حنیف ابراهیمی، دین یهود و دین نصرانیت؛ و هر سه از صراط مستقیم منحرف شده و در نتیجه پیروانشان نیز از راه راست منحرف شده بودند، مگر گروه اندکی که پاسداران حق بودند؛ کسانی که زمین هرگز و در هیچ زمانی از آنها خالی نیست. بیش‌تر اهل مکه پیرو دین حنیف بودند که البته توسط برخی پیشوایان گمراهی تحریف شده بود؛ به این صورت که تندیس‌های سنگی را رواج داده بودند و ادعا می‌کردند این تندیس‌ها صورت‌هایی از فرشتگان هستند، و مردم را به انحراف کشیده، آنها را وادار به تقدیس آنها و نزدیک شدن به آنها به روش‌های مختلف می‌کردند. به مردم چنین قبولانیده بودند که خداوند از ایشان می‌خواهد از طریق این تندیس‌ها به او نزدیکی جویند و چنین اعتقادی برایشان ایجاد کرده بودند که اینها بدون هیچ دخالتی از جانب خداوند، ضرر و نفع می‌رسانند و حتی آنها را معبودهایی در کنار خداوند قرار داده بودند؛ سبحانه و تعالی علواً کبیراً (خداوند سبحان و متعال بسی منزّه و بلند مرتبه‌تر است).

همانطور که عقاید در آیین حنیف تحریف شده بود، احکام شرعی نیز تحریف شده بودند؛ چرا که تحریفشان آسان‌تر و امکان‌پذیرتر بود. روایت شده است که رسول خدا ﷺ به اکثم بن جون فرمود: «عمر (بن عامر خزاعی) را دیدم که چون نی در آتش کشیده می‌شد. او اولین کسی

بود که دین ابراهیم را تغییر داد. او اولین کسی بود در مورد حمی، سوائب، بحیره، وصیله قانون وضع کرد و بتها را نصب نمود و دین اسماعیل را تغییر داد؛ و من کسی را از تو به او شبیه‌تر نیافتم». اکثم گفت: ای رسول خدا! آیا این (شباهت) به من ضرری می‌رساند؟ حضرت فرمود: «نه چون تو مؤمنی و او کافر بود».<sup>۱</sup>

از رسول خدا ﷺ روایت شده است که فرمود: «عمر بن عامر خزاعی را دیدم که همچون نی در آتش کشیده می‌شد، و او اولین کسی بود که سوائب را مهمل گذاشت».<sup>۲</sup>

البته همه‌ی پیروان دین حنیف در مکه منحرف نشده بودند بلکه گروه اندکی باقی مانده بودند که از حق پاسداری می‌کردند که عبدالمطلب جدّ پیامبر ﷺ - عبد الله و ابو طالب - پدر و عموی ایشان ﷺ - از این جمله بودند. در وصیت نبی اکرم ﷺ به علی (علیه السلام) آمده است: «ای علی! عبدالمطلب پنج سنت در جاهلیت وضع نمود که خداوند آنها را در اسلام رایج فرمود: حرام بودن زنان پدران بر فرزندان که خداوند عزوجل نازل فرمود: «و لا تنكحوا ما نکح آبؤکم من النساء»<sup>۳</sup> (با زنانی که پدرانتان به عقد خویش در آورده‌اند زناشویی مکنید)... ای علی! عبدالمطلب با تیره‌های قرعه (الزام) گوشت تقسیم نمی‌کرد و بتها را نمی‌پرستید و از ذبح شده به دست ناصبی، نمی‌خورد و می‌گفت: من بر دین پدرم، ابراهیم (علیه السلام) می‌باشم...»<sup>۴</sup>.

در تاریخ آمده است که حضرت عبدالمطلب مکان آب زمزم را پس از آنکه ناپدید گردیده بود به وسیله‌ی وحی الهی و از طریق رؤیا دریافت و در همان مکانی که در روایا دیده بود حفاری نمود و آب زمزم هویدا شد.<sup>۵</sup> اما ابو طالب نیز آقا و بزرگ پیروان حنیف و از

۱ - اوائل الاحمد بن ابی عاصم: ص ۴۰؛ و مراجعه کنید به: مسند احمد: ج ۲ ص ۳۶۶ و صحیح بخاری: ج ۴ ص ۱۶۰.

۲ - اوائل الاحمد بن ابی عاصم: ص ۲۶؛ و مراجعه کنید به منابع پیشین.  
۳ - نسا: ۲۲.

۴ - من لا یحضره الفقیه: ج ۴ ص ۳۶۶؛ مکارم الاخلاق: ص ۴۴۰.

۵ - شیخ کلینی روایت می‌کند: علی بن ابراهیم و سایرین نقل کرده‌اند: «در کعبه دو ریسمان طلائی و پنج شمشیر وجود داشت. وقتی خزاعه بن جهم بر حرم استیلا یافت، جهم شمشیرها و دو ریسمان را در چاه زمزم انداختند و در آن سنگ‌هایی انداختند و آن را پر کردند و آثارش را از بین بردند. وقتی قصی بر خزاعه

اوصیای حضرت ابراهیم علیه السلام بود؛ او آخرین آنها و پیش از آنکه پیامبر مبعوث شود، بر او حجت بود، و پس از بعثت، از پیروان رسول خدا صلی الله علیه و آله گردید. او در مکه سید مسلمانان بود و روایات بسیاری در فضایل ایشان آمده، و اشعار بسیاری از ایشان مانده که بر مسلمان بودن وی دلالت دارد، و در یاری رسانیدن به اسلام فعالیت‌های بسیاری از ایشان نقل شده است، اما با این همه می‌گویند ابو طالب کافر مُرد! بی هیچ دلیلی و تنها به خاطر بغض و کینه نسبت به فرزندش علی علیه السلام کسی که از او با فروتنی یاد می‌شود و هیچ چیزی که بتوانند با آن از او، از کردارش، اخلاقش یا دینش، خرده بگیرند، نیافتند. اگر از او به جز همین یک بیت چیز دیگری به ما نمی‌رسید:

آیامی نهد ما عمر را چنین یافتیم پیامبری چون موسی، خطی در کتب‌های پیشین<sup>۱</sup>

غالب شد مکان زمزم را پیدا نکرد و موضعی از دید آنها پنهان ماند. وقتی عبدالمطلب غالب شد در حیات کعبه برایش زیرانداز پهن می‌کردند و برای کسی غیر از او چنین نمی‌کردند. یک روز هنگامی که زیر سایه‌ی کعبه در خواب بود در خواب دید کسی به سویش آمد و به او گفت: چاه را حفر کن. پرسید: کدام چاه؟ سپس در روز دوم آمد و گفت: آن پاکیزه را حفر کن. سپس در روز سوم آمد و گفت: آن حفظ شده را حفر کن. پرسید: کدام حفظ شده؟ سپس در روز چهارم آمد و گفت: زمزم را حفر کن؛ چرا برای آب دادن به حجاج بزرگ در موضع کلاغ سفید و سیاه در مکان لانه‌ی مورچه آبی بر نمی‌داری؟! و در موضع زمزم سنگی بود که مورچه از آن خارج می‌شد و آنجا هر روز کلاغ سیاه و سفیدی مورچه برمی‌داشت. هنگامی که عبدالمطلب چنین دید مکان زمزم را دریافت. به قریش گفت: به من در چهار شب دستور داده شد تا چاه زمزم را حفر کنم، این میراث ما و مایه‌ی عزت و افتخار ما است، پس یاری کنید تا بکنیم؛ و کسی در این کار او را اجابت نکرد. بنابراین به تنهایی اقدام به کندن نمود. او یک پسر به نام حارث داشت که در حفر کردن به او کمک می‌نمود. وقتی این کار بر او سخت و دشوار آمد جلوی درب کعبه رفت، سپس دست‌هایش را بلند کرد و خداوند عزوجل را دعا نمود که اگر ده پسر به او روزی عطا فرماید برای نزدیکی و تقرب به خداوند عزوجل آنکه از همه بیش‌تر دوست می‌دارد را به درگاه الهی قربانی کند. هنگامی که حفر نمود و به آن گودال - گودال چاه اسماعیل - رسید و دانست که به آب رسیده است، تکبیر گفت و قریش نیز تکبیر سر دادند و به او گفتند: ای ابا حارث! این میراث ما است و ما نیز از آن بهره‌ای داریم. به آنها گفت: در کندن آن مرا یاری نرسانید. این چاه از آن من است و تا ابد از آن فرزندان من می‌باشد». کافی: ج ۴ ص ۲۱۹.

برای اثبات مسلمان بودنش کافی می‌بود؛ حال آنکه فعالیت‌های او در یاری رسانیدن به دین اسلام آشکارتر از خورشید میان روز است! هر چند وی همانند مؤمن آل فرعون مدت زمانی اسلام آوردنش را مخفی می‌نمود<sup>۱</sup>.

---

۱ - از امام حسن بن علی عسکری از پدرانش علیه السلام روایت شده است: «خداوند تبارک و تعالی به فرستاده‌اش صلی الله علیه و آله وحی فرمود که من تو را با دو گروه یاری می‌دهم: گروهی که تو را پنهانی یاری می‌دهند و گروهی که آشکارا یاریات می‌کنند. اما آن گروهی که پنهانی یاریات می‌کنند، آقای و برترین‌شان عمویت عبدالمطلب است و آن گروهی که آشکارا یاریات می‌کنند، آقا و برترین‌شان فرزندش علی بن ابی‌طالب می‌باشد» سپس فرمود: «جز اینکه ابو طالب همانند مؤمن آل فرعون ایمانش را پنهان می‌داشت». العدیر: ج ۷ ص ۳۹۵؛ و مراجعه نمایید به: کافی: ج ۱ ص ۴۴۸ ؛ بحار الانوار: ج ۱۷ ص ۱۴۱ و سایر منابع.



# اسلام، ثمره‌ی ادیان الهی در زمین

محمد ﷺ، همان عیسی، موسی و ابراهیم است،

و قرآن، همان تورات انجیل و صحف ابراهیم

حق تعالی می‌فرماید: « شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَ الَّذِي أُوحِيَنا إِلَيْكَ وَ ما وَصَّنا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسى وَ عيسى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَ لا تَتَفَرَّقُوا »<sup>۱</sup> (برای شما دین و آیینی مقرر کرد، از آنچه به نوح وصیت کرده بود و از آنچه بر تو وحی کرده‌ایم و به ابراهیم و موسی و عیسی وصیت کرده‌ایم که دین را بر پای نگه دارید و در آن فرقه فرقه مشوید).

و همچنین: « قُلْ ما كُنْتُ بِدَعَا مِنَ الرُّسُلِ وَ ما أَدرِي ما يُفَعَلُ بي وَ لا بِكُمْ إِنْ أَتَيْعَ إِلاَّ ما يُوحى إِلَيَّ وَ ما أَنَا إِلاَّ نَذيرٌ مُبينٌ \* قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ كَفَرْتُمْ بِهِ وَ شَهِدَ شَهِدٌ مِنْ بَنى إِسْرَائِيلَ عَلَي مِثْلِهِ فَأَمَنَ وَ اسْتَكْبَرْتُمْ إِنْ اللهَ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ »<sup>۲</sup> (بگو: من در میان فرستادگان بدعتی تازه نیستم و نمی‌دانم که بر من یا بر شما چه خواهد رفت. من از چیزی جز آنچه به من وحی می‌شود، پیروی نمی‌کنم و من جز بیم‌دهنده‌ای آشکار، نیستم \* بگو: چه می‌دانید اگر این قرآن از جانب خدا باشد و شما به آن کافر باشید؟ حال آنکه شاهده‌ی از بنی اسرائیل بر مثل آن شهادت داد و ایمان آورد، ولی شما گردن‌کشی می‌کنید؛ قطعاً خدا مردم ستم‌کار را هدایت نمی‌کند) و « إِنْ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى \* صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسى »<sup>۳</sup> (قطعاً این سخن در صحیفه‌های نخستین هست: \* صحیفه‌های ابراهیم و موسی).

اسلام به عنوان یک دین الهی تفاوتی با دین یهودی، نصرانی یا حنفی ندارد و چیزی جدید و خود ساخته نیست. البته در برخی تفاسیل تشریح اختلافاتی میان این ادیان وجود دارد و اسلام با برخی تفاسیل متفاوت در راستای حرکت تکاملی انسان بر روی این زمین آمد؛ اما عقاید الهی در تمامی ادیان یکسان است: ایمان به خدا، فرشتگان، کتاب‌ها و

۱ - شوری: ۱۳.

۲ - احقاف: ۹ و ۱۰.

۳ - اعلی: ۱۸ و ۱۹.

فرستادگانش. آنها امتی یکسان هستند و دعوتشان نیز یکسان می‌باشد. اما برخی که مطالب بد شنیده و بد پاسخ داده‌اند، ادعا می‌کنند که مسیحیت یا ادیان دیگر دعوت به روی گردانی از زندگی مادی و منحصرأ پرداختن به زندگی معنوی و روحانی کرده‌اند، و از همین رو عقیم و ناموفق می‌باشند، و حال آنکه اسلام فراخوانی برای اصلاح روح و جسم به طور همزمان است و از همین رو برتر می‌باشد.

می‌گوییم: در واقع این ادعایی است نادرست. کسانی که در پی نشر اسلام‌اند باید به صورت موضوعی به نقد مباحث بپردازند نه اینکه سخنان بی‌پایه و اساس بر زبان برانند و دانسته یا نادانسته، به پیامبران و فرستادگان خدا نسبت‌های ناروا دهند و حتی خداوند را به جهل و نداشتن حکمت متهم سازند!! آن هم با این استدلال که می‌خواهیم اسلام را گسترش دهیم! به عنوان مثال امروز می‌بینیم برخی علمای اسلام علیه صهیونیست‌های ملعون صحبت می‌کنند و می‌گویند: سلیمان آنها و هیکل آنها! نه عزیزان من! این درست نیست! بلکه باید بگوئیم: سلیمان ما و هیکل ما؛ چرا که ما مسلمانان نسبت به انبیا و آثارشان از یهود و غیر یهود سزاوارتریم!! حق تعالی می‌فرماید: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اللَّهُ وَ لِيِ الْمُؤْمِنِينَ \* وَ دَتَّ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضِلُّوكُمْ وَ مَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ \* يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ \* يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبَسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ»<sup>۱</sup> (در حقیقت نزدیک‌ترین کسان به ابراهیم، پیروان او و این پیامبر و مؤمنان هستند؛ و خداوند یاور مؤمنان است \* طایفه‌ای از اهل کتاب دوست دارند شما را گمراه کنند، اما جز خویشتن کس دیگری را گمراه نمی‌کنند، در حالی که خود نمی‌دانند \* ای اهل کتاب! چرا آیات خداوند را انکار می‌کنید، در حالی که خود گواهی می‌دهید؟! \* ای اهل کتاب! چرا به حق لباس باطل می‌پوشانید و حق را کتمان می‌دارید، در حالی که خود آگاهید؟!).

اسلام، مسیحیت و یهودیت همگی ادیان آسمانی‌اند، و محمد، عیسی و موسی عليه السلام جملگی پیامبر هستند. دعوت همگی این انبیا یکسان است؛ آنها مردم را به راه خداوند

سبحان و پیمودن آن و توجه به کمالات روحانی و معنوی فراخوانده‌اند. در شریعت‌های آنها که سلام و صلوات پروردگارم بر ایشان باد، احکام معاملات شرعی بسیاری دیده می‌شود که جایگاه این احکام، اصلاح عالم مادی و بالا بردن رفاه اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جامعه‌ی انسانی می‌باشد. اما مطالب بسیاری که در کلام انبیا دیده می‌شود که دلالت دارد بر دعوت به توجه به کمالات روحی و معنوی و روی گردانی از عالم مادی دارند، در واقع چیزی نیست جز سوی دیگر معادله! یعنی اینکه انبیا روی گردانی مردم از کمالات معنوی و توجهشان و اهتمامشان به این عالم مادی و حتی غرق شدن در آن به صورتی غیرعادی را می‌بینند. همان گونه که امروزه نیازی نیست ما در جامعه اسلامی مان مردم را به این دنیای مادی دعوت کنیم؛ چرا که آنها به طور کامل در مسیر آن قرار دارند و تقریباً چیزی فراتر از آن را نمی‌بینند. بلکه آنچه ما باید به انجام برسانیم این است که آنها را به سوی توجه به خداوند دعوت کنیم. حق تعالی در مذمت این انسانیتی که به طور کامل به سمت مادیات بریده و از مسایل روحانی روی گردان شده است، می‌فرماید: «ذَرَهُمْ يَأْكُلُوا وَ يَتَمَتَّعُوا وَ يَلْهَبُهُمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ»<sup>۱</sup> (واگذارشان تا بخورند و بهره‌مند گردند و آرزو به خود مشغول‌شان دارد؛ زودا که خواهند دانست)؛ یعنی اعمال، آنها را مشغول سازد و همچنین غوطه‌ور شدن در دنیا.

اما آنچه در کلام انبیا علیهم‌السلام آمده که برخی گروه‌ها را در جامعه‌ی الهی به سوی کار و کسب درآمد و بهره‌مندی از نعمت‌های خداوند فراخوانده است - که در مقایسه با سایر سخنان ایشان، اندک می‌باشد- به این دلیل است که شاید گروه بسیار کوچکی از مؤمنان بر این اعتقاد باشند که خداوند سبحان از اینکه آنها از نعمت‌های پاک مادی بهره‌مند گردند خوشنود نمی‌باشد؛ همانند برخی که سربار و انگل می‌باشند و طبق ادعای خودشان، دوست دارند در گوشه‌ای بنشینند و عبادت کنند و سایر مردم متکفل مخارج ایشان گردند و لقمه در دهانشان بگذارند!! و صد البته این عده هیچ بهره‌ای از دین نبرده‌اند! این‌ها مشتی راحت طلب‌اند که می‌خواهند در جای خنک بنشینند و جسم خود را به زحمت نیندازند اما آن کشاورز

---

آفتاب سوخته روزی اش را بیاورد و در دهانش بگذارد!

# قُلْ مَا كُنْتُ بَدْعًا مِّنَ الرِّسَالِ

## (بگو: من در میان فرستادگان بدعتی تازه نیستم)

محمد ﷺ بدعتی در میان فرستادگان نبود. دعوت همه‌ی انبیا و اوصیا (علیهم‌السلام) با پذیرفته شدن از طرف علمای دین و بزرگان جامعه‌ای که در آن مبعوث شده بودند، مواجه نگردید. حضرت محمد ﷺ نیز با جبهه‌گیری رؤسای مکه و علمایش که با شریعت سر ستیز داشتند، رویارو گردید، و عالمان یهود و نصاری و مردمی که فریب‌شان را خورده بودند به آن حضرت ﷺ ایمان نیاوردند؛ با وجود اینکه آنها به آمدنش بشارت می‌دادند و چشم انتظار ظهورش بودند!

۱ - عیاشی روایت می‌کند: از ابو بصیر از ابو عبد الله (علیه‌السلام) درباره‌ی سخن حق تعالی «وَكَاثِبًا مِّن قَبْلِ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا» (و با آنکه پیش از آن خواستار پیروزی بر کافران بودند) روایت شده است که فرمود: «یهود در کتاب‌های خود خوانده بودند که هجرت محمد که سلام و صلوات بر او باد، ما بین دو کوه عیر و احد می‌باشد؛ پس، از سرزمین خود کوچ کردند تا آن محل را پیدا کنند، و به کوهی رسیدند که آن را حداد می‌گفتند. گفتند: «حداد و احد یکی هستند» و اطراف آن کوه پراکنده شدند. برخی از آنان در فدک، برخی در خیبر، و برخی دیگر در «تیما» منزل گزیدند، اینچنین بود تا هنگامی که بعضی از یهودیان تیما خواستند به دیدار بعضی از برادران خود بروند. در همین حین مردی اعرابی از قبیله‌ی قیس بر آنان عبور کرد. آنها شتران او را کرایه کردند. او به ایشان گفت: «من شما را از میان عیر و احد می‌برم.» گفتند: «هر وقت به آن محل رسیدی، ما به اطلاع بده.» آن مرد اعرابی همچنان می‌رفت تا آنها را به وسط اراضی مدینه رسانید. به آنها گفت: «این کوه عیر است، و این هم کوه احد.» یهودیان از پشت شترانش پیاده شدند و به او گفتند: «ما به آرزویمان رسیدیم، و دیگر نیازی به شتران تو نداریم. تو می‌توانی هر جا که می‌خواهی بروی.» پس نامه‌ای به برادران یهود خود که در خیبر و فدک منزل گرفته بودند نوشتند، که ما به آن نقطه‌ای که بین عیر و احد است رسیده‌ایم، شما هم نزد ما بیایید. در پاسخ نوشتند: «ما در اینجا خانه ساخته‌ایم، و آب و ملک و اموالی به دست آورده‌ایم، نمی‌توانیم اینها را رها نموده، نزدیک شما منزل کنیم، ولی هر وقت آن پیامبر موعود مبعوث شد، به شتاب نزد شما خواهیم آمد.» این عده از یهودیان که در مدینه یعنی میان عیر و احد منزل کردند، اموال بسیاری کسب کردند. ثبُع از بسیاری مال آنان خریدار شد و به جنگ با آنان برخاست. یهودیان متحصن شدند. ثبُع ایشان را محاصره کرد. افراد تبه نسبت به ضعیفان دل‌رحم بودند و به آنها شبانه خرما و جو می‌دادند. این خبر به تیج رسید، دلش بر ایشان به رحم آمد و امان‌شان داد. پس آنها بر او وارد شدند. تیج به ایشان گفت: «می‌خواهم در اینجا میان شما بمانم، برای اینکه مرا خیلی معطل کردید.» گفتند: «تو نمی‌توانی در اینجا بمانی برای اینکه اینجا محل هجرت پیغمبری است، نه جای تو، و نه جای هیچ کس دیگر، تا آن پیغمبر مبعوث شود.» تیج گفت: «حال که چنین است، من از خویشاوندان خودم کسانی را در اینجا می‌گذارم، تا وقتی آن پیغمبر مبعوث شد، او را باری کنند» و ثبُع دو قبیله‌ی اوس و خزرج را که می‌شناخت در مدینه منزل داد. چون نفرات این دو قبیله بسیار شدند، اموال یهودیان را می‌گرفتند. یهودیان به آنان می‌گفتند: «اگر محمد ظهور کند، شما را از دیار و اموال خود بیرون

بسیاری از بنی اسرائیل نیز از موسی (علیه السلام) راضی نشدند و برخی علمایشان در برابر آن حضرت (علیه السلام) ایستادند و به تحریف شریعت و فریفتن مردمان اقدام کردند؛ عالمانی همچون سامری و بلعم بن باعورا<sup>۱</sup>.

اما در مورد حضرت عیسی (علیه السلام) نیز بیش تر علمای بنی اسرائیل و بزرگان شان از وی راضی نشدند؛ چرا که وجود آن حضرت (علیه السلام) در میان ایشان، توبیخ و نکوهشی برایشان بود، و زهد و بی‌اعتنایی او به این دنیا، آنها را رسوا و خوار می‌ساخت.

در انجیل آمده است: «در آن هنگام یسوع (مسیح) مردمان را با تندی تمام نکوهش نمود؛ زیرا ایشان خدا را فراموش و جان‌های خود را تنها برای فریفته شدن تسلیم کرده بودند، و کاهنان را به خاطر اهمال‌شان در خدمت به خداوند و حرص و طمع‌شان نکوهش نمود، و کاتبان را از آن رو که مطالب فاسد می‌آموختند و شریعت الهی را ترک نموده بودند توبیخ نمود، و عالمان را برای آنکه شریعت الهی را با سنت‌های خود باطل نموده بودند سرزنش نمود. سخنان یسوع در مردم اثر گذاشت تا آنجا که همگی از کوچک و بزرگ می‌گریستند و با فریاد از وی درخواست رحمت می‌نمودند و با تضرع از حضرت می‌خواستند برایشان دعا کند؛ به غیر از کاهنان و رؤسا که چنین نمی‌کردند؛ همان‌ها که در آن روزگار کینه و دشمنی یسوع را به دل گرفتند؛ چرا که وی بر ضد کاهنان، کاتبان و عالمان سخن می‌گفت، و ایشان بر کشتن وی مصمم شدند اما از ترس مردمی که او را به عنوان پیامبری از جانب خداوند پذیرفته بودند، لب به سخن نگوشتند. یسوع دست‌هایش را به سوی پروردگار معبود بلند کرد و دعا نمود. مردمان گریستند و آمین گفتند و گفتند: پروردگارا چنین باد! پروردگارا چنین باد! چون دعا به پایان رسید یسوع از هیکل فرود آمد و آن روز به همراه عده‌ی بسیاری از پیروانش، از اورشلیم مسافرت نمود، و کاهنان در جمع خود شروع به بدگویی از آن حضرت نمودند»<sup>۲</sup>.

می‌کنیم». اما وقتی خداوند محمد (صلی الله علیه و آله) را مبعوث فرمود، انصار به وی ایمان آوردند، ولی یهودیان به او کافر شدند و این، همان سخن خداوند است که می‌فرماید: «وَ كَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا.... فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ» (و با آنکه پیش از آن خواستار پیروزی بر کافران بودند، به او ایمان نیاوردند... که لعنت خدا بر کافران باد). تفسیر عیاشی: ج ۱ ص ۴۹.

۱ - پیش تر سید (علیه السلام) موضع‌گیری‌های ننگین آنها را بیان فرمود.

۲ - انجیل برنابا: فصل ۱۲.

مهدی علیه السلام نیز هرآنچه پیشینیاناش از انبیا و اوصیا از عالمان دین و طاغوت‌ها دیدند، خواهد دید و چه بسا مصیبت آن حضرت شدیدتر باشد - چنانکه در بعضی روایات آمده است - بحث در خصوص تأویل قرآن توسط علمای دین و احتجاجات آنها بر مهدی علیه السلام با آیات قرآن کریم، پس از آنکه این آیات را با عقل‌های ناقص‌شان و خواست و نظرات شخصی‌شان تفسیر نمودند، خواهد آمد<sup>۱</sup>.

---

۱ - از فضیل بن یسار روایت شده است: شنیدم ابا عبد الله علیه السلام می‌فرماید: «قائم ما چون قیام کند از جهل مردم شدیدتر از آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله با آن از سوی نادانان جاهلیت روبه‌رو شد، رویارو خواهد شد». عرض کردم: این چگونه ممکن است؟ فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی به سوی مردم آمد که آنان سنگ و کلوخ و چوب‌های تراشیده و مجسمه‌های چوبین را می‌پرستیدند، اما قائم ما چون قیام کند در حالی به سوی مردم می‌آید که همگی کتاب خدا را علیه او تأویل می‌کنند و با آن بر او احتجاج می‌نمایند». سپس فرمود: «بدانید که به خدا سوگند موج دادگستری او به آن گونه که گرما و سرما نفوذ می‌کند تا درون خانه‌های آنان راه خواهد یافت».





## محمد ﷺ

### دعوت‌کننده‌ی به سوی خدا در مکه

«لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ \* فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ» (هر آینه فرستاده‌ای از خود شما به سوی شما آمد، هر آنچه شما را رنج می‌دهد بر او گران می‌آید، و بر (هدایت) شما حریص، و با مؤمنان رؤوف و مهربان است \* پس اگر روی برتافتند، بگو: خداوند مرا کافی است، هیچ معبودی جز او نیست، بر او توکل کردم، و او پروردگار عرش عظیم است).

جامعه‌ی مکه به دو یا سه گروه تقسیم می‌شد:

**گروه اول:** کسانی که سردمدار منحرف کردن دین حنیف و یارانشان بودند. این عده در عبادت‌های باطل خود غوطه‌ور بودند؛ چه در عقاید مانند عبادت بت‌ها و چه در احکام شرعی همچون تحریم بحیره و حام<sup>۲</sup>. این جماعت از بزرگان قوم و علما بودند، پس طبیعی بود که بیش‌تر اهل مکه از پیروان آنها باشند.

**گروه دوم:** کسانی بودند که گذشتگان خویش را گمراه می‌دانستند یا کسانی که در آن اجتماع منحرف از راه راست، گرفتار شده بودند، ولی از وضعیت نابسامان و نکوهش‌بار خویش خوشنود و راضی نبودند و حتی برخی از آنان در درون خود حالتی از انقلاب و برانگیخته شدن نسبت به آن اجتماع فاسد را داشتند.

**گروه سوم:** عده‌ی بسیار کمی بودند که پاسدار و حافظ حق یا همان دین حنیف

---

۱ - توبه: ۱۲۸ و ۱۲۹.

۲ - عیاشی روایت می‌کند: از محمد بن مسلم از ابا عبد الله (علیه السلام) درباره‌ی سخن خداوند «مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِبَةٍ وَلَا وَصِيَّةٍ وَلَا حَامٍ» (خداوند درباره‌ی بحیره، سائبه، وصیله و حام قرار نداده است) روایت شده است که فرمود: «اهل جاهلیت اگر شتری دو فرزند از یک شکم به دنیا می‌آورد، می‌گفتند: «وصلت» و ذبح کردن و خوردن آن شتر را حلال نمی‌دانستند، و اگر ده فرزند می‌زایید آن را «سائبه» (مهمل و بی‌استفاده) می‌دانستند و سوار شدن بر آن و خوردنش را حلال نمی‌شمردند؛ و «حام» شتری حلالی بود که آن را حلال نمی‌دانستند. پس خداوند نازل فرمود: خداوند هیچ چیزی در این خصوص حرام نکرده است». تفسیر عیاشی: ج ۱ ص ۳۴۷.

ابراهیمی یا آنچه از دین حنیف به دستشان رسیده بود، بودند و حداقل می‌توان گفت برخی از ایشان یکتاپرست بودند. وقتی پیامبر اکرم ﷺ مبعوث شد بشارتی برای این مؤمنان بود؛ کسانی که چشم‌انتظار بعثت او بودند و به درگاه خداوند تضرع می‌کردند تا عبادات و فرایض صحیح‌شان را به ایشان بنمایاند. پیامبر ﷺ پناهی قوی و پناهگاهی مورد اعتماد برای همه‌ی گمراهانی که در تاریکی‌های جاهلیت دست و پا می‌زدند و به دنبال نور حقیقت و ترازوی عدالت و صراط مستقیم می‌گشتند، بود.

به این ترتیب پیامبر ﷺ در مکه، شهر امّ القری مبعوث شد؛ شهری که مردم به سوی حج می‌گزاردند؛ شهری که تمثیل مرجعیت دینی احناف (یکتاپرستان) به شمار می‌رفت. او مبعوث شد تا اصلاح را از مرکز دینی در «جزیره العرب» آغاز کند؛ مرکزی که مدت‌های مدید دست به گریبان فساد در عقاید و احکام بود. پیامبر اکرم ﷺ با شریعت اسلام که اصلاح‌کننده‌ای برای دین حنفیت و منسوخ‌کننده‌ای برای برخی احکامش بود، مبعوث گردید. شریعت و آیین ابراهیم (علیه السلام) مقبول‌ترین در نظر آن مردمان و دارای بیش‌ترین شاخصه‌ها برای اینکه یهود و نصاری را زیر پرچم خود سازمان دهد، بود؛ چرا که آنها ابراهیم (علیه السلام) را مقدّس می‌شمردند و وی را پدر پیامبران بزرگ (علیهم السلام) می‌دانستند. حضرت محمد ﷺ آن پیامبر شجاع که در راه خدا از سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌ای هراسی نداشت، به فرمان خداوند شروع به انذار منحرفین از نزدیکان خویش پرداخت؛ واقعه‌ی معروف «الدار = خانه»<sup>۱</sup> اتفاق افتاد و پیامبر ﷺ بعثت و نبوت خود را به نزدیکانش ابلاغ و در همان روز به

۱ - احمد در مسندش و سایرین روایت می‌کنند: از شریک بن اعمش، از عباد بن عبد الله اسدی، از علی (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «هنگامی که آیه‌ی «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» (و خویشاوندان نزدیکت را هشدار ده) نازل شد، پیامبر ﷺ کسانی از اهل بیتش را گرد آورد. سی نفر جمع شدند و خوردند و نوشیدند. سپس به آنها فرمود: چه کسی دین و وعده‌های مرا از من می‌پذیرد تا همنشین من در بهشت و جانشین من بین خانواده‌ام باشد؟ مردی که نامش شریک بود برخاست و گفت: ای رسول خدا! تو دریایی هستی، چه کسی می‌تواند چنین کند؟! سپس دوباره فرمود و آن را به اهل بیتش عرضه نمود». سپس علی (علیه السلام) ادامه داد: «ان، من بودم». ج ۱ ص ۱۱۱.

صندوق در علل الشرایع از علی بن ابی طالب (علیه السلام) روایت می‌کند که فرمود: «هنگامی که آیه‌ی «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ

فرمان خداوند سبحان و متعال وصی و وزیر و جانشین خود را در زندگانی و پس از مرگش -علی بن ابی طالب (علیه السلام)- را معین فرمود و به این ترتیب دعوت به سوی خداوند در مکه شروع به گسترش یافت. بزرگان مکه دریافتند که منافعشان به خطر افتاده است؛ بنابراین با روش‌های مختلف شروع به نقشه کشیدن برای آزار و اذیت پیامبر (ص) و به قتل رسانیدنش و ضربه زدن به اسلام نمودند. اما پیامبر (ص) و وصی و سایر مؤمنان بی‌وقفه به سوی خداوند فرامی‌خواندند و به این ترتیب تعداد مسلمانان رو به افزایش نهاد؛ و به همین ترتیب آزار و اذیت مشرکان نیز بیش‌تر می‌شد و شروع به شکنجه‌ی مسلمانان نمودند و مانع پیامبر (ص) از تبلیغ رسالت آسمانی می‌شدند.

به این ترتیب پیامبر (ص) به مرحله‌ی دوم کشانیده شد؛ هجرت به سوی خدا. حق تعالی می‌فرماید: «وَمَنْ يَهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَافِعًا كَثِيرًا وَسَعَةً وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا»<sup>۱</sup> (و آن کس که در راه خدا مهاجرت کند، روی زمین برخوردارای‌های بسیار و گشایش‌ها خواهد یافت و هر کس که از خانه‌ی خویش بیرون آید تا به سوی خدا و رسولش مهاجرت کند و آنگاه مرگ او را دریابد، مزدش بر عهده‌ی خداوند است، و خداوند آمرزنده و مهربان است).

پیامبر اکرم (ص) شروع کرد به جست‌وجو برای مرکز اسلامی و شهری که به آن مهاجرت کند. بنابراین اقدام به دیدار با مردم در موسم حج نمود و به آنها می‌فرمود: «**آیا مردی هست که مرا به سوی قوم خویش ببرد؟ که قریش مرا از رسانیدن سخن پروردگارم منع می‌نمایند**»<sup>۲</sup>.

۱- «أُذِقْتُ بَيْنَ» (و خویشاوندان نزدیکت را هشدار ده) نازل شد رسول خدا (ص) پسران عبد المطلب را دعوت نمود. آنان در آن هنگام چهل مرد بودند، یکی کم‌تر یا بیش‌تر. پس فرمود: کدام یک از شما قبول می‌کند که برادر، وارث و وزیر من، و وصی و جانشین من پس از من باشد؟ و این موضوع را بر یک یک آنان عرضه داشت؛ ولی همه رد کردند تا نوبت به علی (علیه السلام) رسید. من عرض کردم: من، ای پیامبر خدا! پس رسول الله (ص) فرمود: ای پسران عبد المطلب! این برادر، وارث و وزیر من، و جانشین و خلیفه‌ی من بین شما پس از من خواهد بود. آن جماعت برخاستند در حالی که برخی بر برخی دیگر می‌خندیدند و به ابو طالب می‌گفتند: تو را فرمان داد که به حرف این پسر گوش کنی و فرمانش ببری». ج ۱ ص ۱۷. همچنین مراجعه نمایید به: ارشاد شیخ مفید: ج ۱ ص ۴۹؛ مناقب ابن شهر آشوب: ج ۱ ص ۳۰۵ و سایر منابع.

۲- مسند احمد: ج ۳ ص ۳۹۰ و رجوع کنید به: سنن درامی: ج ۲ ص ۴۴۰ و سنن ابن ماجه: ج ۱ ص ۷۳ و سایر منابع.

قریش حتی در موسم حج نیز آن حضرت را آسوده نمی‌گذارند؛ بلکه مردمان را وادار به تکذیب و مسخره نمودن ایشان می‌کردند و آن حضرت با آنان با تسامح و صبر مقابله می‌نمود.

روایت شده است که پیامبر ﷺ به طور مرتب چنین مضمونی را می‌فرمود: «**پروردگارا! قوم مرا را پیامرز؛ اینان نمی‌دانند**»<sup>۱</sup>.

در سایه‌ی چنین شرایط دشوار و دردآوری، گروهی از مسیحیان حبشه به همراه جعفر بن ابی طالب هنگام بازگشتش به مکه پس از مهاجرتش به همراه گروهی از یاران رسول خدا ﷺ به حبشه نزد پیامبر آمدند. مسیحیان سی و اندی بودند:

وقتی آنها با رسول خدا ﷺ هم‌نشین و از ویژگی‌ها و احوال آن حضرت باخبر شدند و به آیاتی از قرآن مجید که برایشان تلاوت می‌فرمود گوش فرا دادند، همگی ایمان آوردند. وقتی ابوجهل از این ماجرا مطلع شد به سوی آنان شتافت و گفت: ما جماعتی احمق‌تر از شما ندیده‌ایم... قومتان شما را فرستاده‌اند تا در مورد این مرد تحقیق کنید، اما هم‌نشینی شما با او نتیجه‌ای نداشت جز اینکه از دین خود خارج شدید و گفته‌های او را تصدیق می‌کنید. گفتند: سلام بر شما! ما با شما بی‌خردانه برخورد نخواهیم کرد؛ ما بر عقاید خود هستیم و شما نیز بر عقاید خود بمانید. ما خود را از دست‌یابی به خیر محروم نمی‌سازیم. پس این آیات در حق این عده نازل شد: «**الَّذِينَ آمَنَاهُمْ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ \* وَإِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ \*** اولئك يأتون أجرهم مرتين بما صبروا ويدرأون بالحسنة السيئة ومما رزقناهم ينفقون \* **وَإِذَا سَمِعُوا لَعْنًا اعترضوا عنه وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ**»<sup>۲</sup>

(آنان که پیش از این کتاب، کتابشان داده بودیم، آنها به آن ایمان می‌آورند \* و چون بر آنان تلاوت شد، گفتند: به آن ایمان آوردیم، این حقی است از جانب پروردگار ما و ما پیش از آن تسلیم شدگان بوده‌ایم \* اینان کسانی هستند که به پاس صبوری که کرده‌اند و بدی را با نیکی دفع می‌کنند، و نیز از آنچه روزیشان داده‌ایم انفاق می‌کنند، دو بار پاداشی می‌دهیم. \* و چون سخن لغوی بشنوند، از آن روی می‌گردانند و گویند: کردارهای ما از آن ما و کردارهای شما از آن شما. سلامی بر شما. ما خواستار جاهلان نیستیم)...<sup>۳</sup>.

۱ - اقبال الاعمال: ج ۱ ص ۳۸۴ ؛ بحار الانوار: ج ۹۵ ص ۱۶۷ ؛ مسند احمد: ج ۱ ص ۴۲۷ ؛ صحیح بخاری: ج ۴ ص ۱۵۱.

۲ - قصص: ۵۲ تا ۵۵.

۳ - فقه سیره‌ی لبوطی: ص ۱۲۶ ؛ سیره‌ی ابن اسحاق: ج ۴ ص ۲۰۰ ؛ تفسیر قرطبی: ج ۶ ص ۳۵۶ ؛ تفسیر ابن کثیر: ج ۳ ص ۴۰۵ ؛ بدایت و نهایت: ج ۳ ص ۱۰۳.

## هجرت به سوی خدا

هنگامی که قریش و اهل مکه بر آزار و اذیت رسول خدا ﷺ پافشاری کردند، آن حضرت ناگزیر به هجرت شد. در ابتدا به سوی طائف، قبیله‌ی ثقیف که امید داشت گروهی از ایشان به او ایمان می‌آورند و یاریش می‌کنند، هجرت نمود، اما آنها نه تنها یاریش نکردند و دعوتش را نپذیرفتند بلکه حضرت را آزار و اذیت نیز نمودند. آن حضرت به گوشه‌ای نشست و به حال قومش افسوس می‌خورد؛ قومی که آنها را به آنچه زندگی می‌بخشیدشان دعوت می‌نمود، در حالی که آنها هلاکت و نابودی او را خواستار بودند. سر به آسمان برداشت و این جملات مملو از درد را بر زبان راند:

اللَّهُمَّ إِلَيْكَ أَشْكُو ضَعْفَ قُوَّتِي وَ قَلَّةَ حِيلَتِي وَ هَوَانِي عَلَى النَّاسِ، يَا رَحِمَ الرَّاحِمِينَ.  
أَنْتَ رَبُّ الْمُسْتَضْعَفِينَ وَ أَنْتَ رَبِّي، إِلَيَّ مَنْ تَكَلَّنِي؟! إِلَيَّ مَنْ يَتَّجِمُنِي؟! أَوْ إِلَى عَدُوِّ مَلِكْتَهُ  
أُمْرِي؟! إِنْ لَمْ يَكُنْ بِكَ عَلَيَّ غَضَبٌ فَلَا أَبَالِي؛ وَلَكِنْ عَافَيْتَكَ هِيَ أَوْسَعُ لِي.  
أَعُوذُ بِنُورِ وَجْهِكَ الَّذِي أَشْرَقَتْ لَهُ الظُّلُمَاتُ وَ صَلَّحَ عَلَيْهِ أَمْرُ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ، مَنْ أَنْ يَنْزِلَ بِي  
غَضَبَكَ، أَوْ يَحِلَّ عَلَيَّ سَخَطُكَ! لَكَ الْعُتْبَى حَتَّى قَرَضَى وَلَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِكَ.

خداوند! تنها به تو شکایت می‌کنم از اندک بودن نیروی خود و کوتاه بودن چاره اندیشی‌ام و ناتوانی‌ام در برابر مردم. ای پروردگار ضعیفان! مرا به که وامی‌گذاری، درحالی که تویی پروردگار من؟ به فردی دور که بر من روی در هم کشد؟ یا به دشمن تا امر مرا مالک شود؟ اگر تو بر من خشمگین نباشی، هیچ هراسی ندارم، لیکن نعمت عاقبت تو بر من وسیع‌تر است. خدایا! به روشنی رویت که تاریکی‌ها را زدوده و کار دنیا و آخرت را به سامان رسانیده است، پناه می‌برم، که مبادا غضبت را بر من فرود آوری یا خشمت را بر من رها سازی. عتاب و سرزنش من تنها از آن تو است تا تو خوشنود و راضی گردی، و هیچ تبدیل و تغییر و هیچ قوتی نیست مگر به وسیله‌ی تو.

پس از این مدت خداوند گروهی از اوس و خزرج را برای رسول خدا ﷺ مقدر فرمود، تا آن حضرت را به یثرب ببرند؛ به شهری که برای انتظار او بنا شده بود؛ شهر یهودیانی که چشم‌انتظار ظهور و قیامش بودند.

این شهر را یهودیان تأسیس کردند تا در آن، پیامبر خاتمی را که پیامبران‌شان به او

بشارت داده بودند، به انتظار بنشینند و به گمان خویش وی را یاری نمایند. آنها از سرزمین شام به جزیره العرب مهاجرت نموده بودند تا آن مکان موعودی را که برایشان توصیف شده و منطقه‌ای بود میان دو کوه احد و ایر، جست‌وجو کنند و در نهایت آن را یافتند، در آنجا مستقر شدند و شهر یثرب را بنیان نهادند. وقتی تبع، پادشاه یمن به همراه سپاهیان‌ش به آنجا آمد، علت مهاجرتشان را پرسید؛ آنها وی را مطلع ساختند که در انتظار پیامبری هستند که مبعوث می‌شود و در این مکان مستقر خواهد گردید. پادشاه، برخی از فرزندان خود را در یثرب ساکن نمود تا هنگام بعثت آن پیامبر ﷺ، او را یاری رسانند؛ که اینان، همان اوس و خزرج هستند. هر گاه اختلافی میان یهودیان و اوس و خزرج پدید می‌آمد یهودیان ایشان را با پیامبر امّی که به زودی برانگیخته خواهد شد، تهدید می‌کردند. آنها به پندار خود انتظار آن حضرت را می‌کشیدند و خود را از پیروان و یاوران و حواریون وی می‌دانستند.

حق تعالی می‌فرماید: «وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَ كَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ»<sup>۱</sup> (و چون ایشان را از جانب خداوند کتابی آمد که آنچه نزدشان بود را تصدیق می‌کرد، و با آنکه پیش از آن خواستار پیروزی بر کافران بودند، به او ایمان نیاوردند، که لعنت خدا بر کافران باد).

مسلمانان پس از مرحله‌ی رنج و سختی طولانی که در مکه بر آنها گذشت، به مدینه مهاجرت کردند و پیامبر ﷺ نیز در پی ایشان رهسپار شد در حالی که تصویری دردناک و تأسّف‌بار از اهل مکه را با خود به همراه داشت؛ از قوم خودش؛ کسانی که او و ایمان آوردگان به او را تکذیب کردند و آزار و اذیت نمودند و در پایان، وی را نگران و ترسان اخراجش کردند و او به سوی مدینه گریخت. آنچه انتظار می‌رفت این بود که یهودیان، اولین استقبال کنندگان از وی و خیر مقدم گویندگان قدوم مبارکش به شهرشان که برای استقبال از او تأسیس کرده بودند، می‌بودند. همچنین آنها می‌بایست نخستین گروندگان و یاری کنندگان آن حضرت می‌بودند؛ اما آنها وی را یاری نکردند و عالمانشان او را تکذیب و سعی

در منحرف کردن مردم نمودند و درصدد برآمدند تا مردم را به کفر به او و نبوتش وادارند. آنها نه تنها از علمی که نزدشان بود بهره‌ای نبردند، بلکه آن را وسیله‌ای برای تکبر و برتری جویی‌شان بر پیامبر ﷺ قرار دادند. خداوند در قرآن بلعم بن باعورا را به عنوان مثلی برایشان بیان داشت<sup>۱</sup> تا باز ایستند و از هدایت خویش بهره‌مند گردند و به سوی پروردگار خود بازگردند؛ اما آنها همچون لاشه‌ی بد بویی که چون باران پاک بر آن بیارد بوی تعفن و عفونتش بیش‌تر می‌گردد، دشمنی و تکبرشان فزونی یافت.

اگر در وضعیت یهودیان دقت نظر به خرج دهیم در خواهیم یافت که آنها با چند نکته غافلگیر شدند:

**اول:** پیامبر ﷺ از بنی اسرائیل نبود. وقتی یهودیان بر طالوت به این بهانه که نه از فرزندان یوسف محل پادشاهی- بود و نه از نسل لوی محل نبوت<sup>۲</sup>- بود اعتراض کردند با وجود اینکه وی از فرزندان بنیامین برادر تنی یوسف بود، یعنی به هر حال از بنی اسرائیل بود، اعتراض‌شان بر پیامبر ﷺ دور از انتظار نبود. حق تعالی می‌فرماید: «وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ اُوتُوا الْكِتَابَ اِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ»<sup>۳</sup> (و اهل کتاب راه خلاف نرفتند مگر از آن پس که علم

۱ - سید (علیه السلام) به سخن خداوند تبارک و تعالی در مورد عالم بنی اسرائیل بلعم بن باعورا که در سوره‌ی اعراف آمده است، اشاره می‌فرماید: « وَ اَوَّلُ عَلَيْهِمْ نَبَا الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ \* وَ لَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ اخْلَدَ اِلَى الْاَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ اِنْ تَحْمَلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ اَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصْ الْقِصَصَ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ » (خبر آن مرد را برایشان بخوان که آیات خویش را به او عطا کرده بودیم و او از آن علم عاری گشت و شیطان در پی‌اش افتاد و در زمره‌ی گمراهان درآمد \* اگر خواسته بودیم به سبب آن علم که به او داده بودیم به آسمان می‌بردیم، ولی او در زمین بماند و از بی‌هوای خویش رفت. مثل او چون مثل آن سگ است که اگر به او حمله کنی زبان از دهان بیرون آرد و اگر ره‌ایش کنی باز هم زبان از دهان بیرون آرد؛ مثل آنان که آیات را دروغ انگاشتند نیز چنین است. پس این داستان‌ها را حکایت کن، شاید به اندیشه درآیند). اعراف: ۱۷۵ و ۱۷۶.

۲ - کلینی روایت کرده است: از ابو بصیر از ابا عبد الله (علیه السلام) درباره‌ی سخن خداوند عزوجل « اِنَّ اللّٰهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا اَنْتَ اَبْنُ الْمَلِكِ عَلَيْنَا وَنَحْنُ اَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ » (خداوند طالوت را به عنوان پادشاه شما برگماشت. گفتند: چگونه او را بر ما پادشاهی باشد؟! در حالی که ما سزاوارتر از او به پادشاهی هستیم) روایت شده است که فرمود: « یعنی

او نه از ذریه‌ی نبوت است و نه از نسل پادشاهی... ». کافی: ج ۸ ص ۳۱۶.

۳ - آل عمران: ۱۹.

برایشان حاصل شد، و به دلیل حسدی که در بینشان بود).

**دوم:** برخی عقاید و احکام شرعی که رسول خدا ﷺ آورده بود با عقاید و احکام شرعی تحریف شده‌ای که آنها مدعی بودند شریعت موسی ﷺ است متفاوت بود؛ با اینکه عالمان ایشان بسیاری از عقاید و احکام را حتی پیش از بعثت عیسی ﷺ تحریف کرده بودند.

**سوم:** رسول خدا ﷺ جایگاه اجتماعی و زعامت دینی دروغین و باطل را از علمای بنی اسرائیل می‌گرفت؛ همچنان که عدالت وی در توزیع اموال، آنها را از ویژگی خاصی که از آن بهره‌مند بودند محروم می‌ساخت. بنابراین اگر از وی پیروی می‌کردند دیگر نمی‌توانستند وجوهات و صدقات را مختص خود گردانند. در تفسیر آیه‌ی «**أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَ أَنْتُمْ تَلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ**»<sup>۱</sup> (آیا مردم را به نیکی فرمان می‌دهید و خود را فراموش می‌کنید، با اینکه شما کتاب را می‌خوانید؟! آیا هیچ به عقل در نمی‌آید؟! آمده است:

از امام حسن عسکری ﷺ روایت شده است که فرمود: «**مخاطب آیه، گروهی از رؤسا و علمای یهود بودند که وجوهات و صدقات را از مردم پنهان می‌نمودند و خود از آن استفاده می‌کردند، آنگاه در حالی که عامه‌ی یهودیان گرداگرد ایشان بودند نزد رسول خدا ﷺ حاضر می‌شدند و می‌گفتند: محمد ﷺ پای از گلیم خویش فراتر نهاده و چیزی را ادعا کرده که از آن بهره‌ای ندارد.... سپس امام حسن عسکری ﷺ ادامه می‌دهد: رسول خدا ﷺ به یهود و عالمان آنها فرمود: ای جماعت یهود! این سردمداران شما کافرند، اموال شما را برای خود برمی‌دارند، حق شما را ادا نمی‌کنند و در آنچه بهره‌ی شما است در حالی که آنها آن را از آن خود ساخته‌اند، ظلم می‌کنند، از آن می‌کاهند و بر آن می‌افزایند. رؤسای یهود به حضرت گفتند: برای پیامبری خود و جانشینی برادرت دلیل بیاور و ادعاهای باطل و اینکه قوم ما را علیه ما تحریک کنی را رها کن. رسول خدا ﷺ فرمود: هرگز ساکت نمی‌نشینم، بلکه خداوند عزوجل به پیامبر خویش اجازه داد تا خواستار بازگرداندن اموالی که شما در آن خیانت نموده‌اید، به ضعیفان و وابستگان ایشان باشد»<sup>۲</sup>.**

نتیجه این شد که منیت و پیروی از هوای نفس سراسر وجود علمای بنی اسرائیل را

۱ - بقره: ۴۴.

۲ - تفسیر امام عسکری: ص ۲۳۵ ؛ بحار الانوار: ج ۹ ص ۳۰۹.



فراگرفت و تکبر، ایشان را از پیروی از پیامبر امّی ﷺ بازداشت و از ایشان، جز عده‌ای اندک به آن حضرت ایمان نیاورد. به این ترتیب، منتظران، بار دیگر در انتظار شکست خوردند؛ همانطور که پیش از این در انتظار عیسی و موسی (علیهم‌السلام) ناکام و شکست خورده بودند.

حقیقتی که باید به آن توجه نماییم این است که این یهودیانی که در انتظار حضرت محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) شکست خوردند، فرزندان همان کسانی هستند که در راه خدا مهاجرت نمودند و شهر یرش را به انتظار پیامبر خاتم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) بنیان نهادند. حق تعالی می‌فرماید: «فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ عَذَابًا»<sup>۱</sup> (انگاه پس از آنان، جانشینانی بر جای ماندند که نماز را تباه ساختند و از هوس‌ها پیروی کردند، و به زودی به گمراهی درخواهند افتاد).

اما در مورد مسیحیان، عاملی که آنان را بازداشت، غلو کردن آنها در مورد حضرت عیسی (علیه‌السلام) و همچنین تحریفی که در سیرت و تعالیم آن حضرت یا آنچه «انجیل و عهد جدید» از آن نام برده می‌شود بود. فهم و درک اشتباه آنها از برخی فرمایشات عیسی (علیه‌السلام) نیز بی‌تأثیر نبود؛ پیامبران الهی (علیهم‌السلام) گاهی با استفاده از رمزها و مثل‌ها و از روی حکمت سخن می‌گویند تا برخی حقایق را برای مردمان قابل فهم سازند.

به نظر من همه‌ی این عوامل دست به دست هم دادند تا این قوم در اندرون خود راه‌هایی را برای خارج شدن از راه راست، خداوند خواندن عیسی (علیه‌السلام) و سپس ایمان نیاوردن به نبوت محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و وصایت علی (علیه‌السلام) بیابند، با وجود اینکه برخی از آنها به آن حضرت ایمان آوردند؛ چنانکه پیش‌تر گذشت اولین گروهی که به پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) ایمان آوردند هیأتی از مسیحیان حبشه بودند. در تورات و انجیل‌های چهارگانه‌ای که امروز موجود و مورد قبول مسیحیان است، برخی اشارات به پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و علی (علیه‌السلام) و همچنین اشارات بسیاری در مورد مهدی (علیه‌السلام) از فرزندان ایشان وجود دارد.

اما در انجیل برنابا، از جانب حضرت عیسی (علیه‌السلام) تصریح شده است که وی آمده تا به محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) بشارت دهد، و مردی دیگر که رمزگونه از وی با لفظ «برگزیده» یا «یکی از

برگزیدگان» و «کسی که دین محمد ﷺ را آشکار خواهد ساخت» یاد شده است. همان طور که خود آن حضرت ﷺ می فرماید که او برای زمینه سازی راه محمد ﷺ و شریعت او که در زمان فرود آمدن عیسی ﷺ شریعت تمامی اهل زمین خواهد بود، آمده است.

حق تعالی می فرماید: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينَ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»<sup>۱</sup> (او کسی است که فرستاده‌ی خود را با هدایت و دین حق فرستاد، تا آن را بر همه‌ی دین ها پیروز گرداند، هر چند مشرکان را خوش نیاید) ، «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينَ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا»<sup>۲</sup> (او کسی است که فرستاده‌اش را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن دین را بر همه‌ی ادیان پیروز گرداند و خداوند برای شهادت کافی است) ، «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ \* هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينَ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»<sup>۳</sup> (می خواهند نور خدا را با دهان هایشان خاموش کنند ولی خدا کامل کننده‌ی نور خویش است، اگر چه کافران را ناخوش آید \* او کسی است که فرستاده‌ی خود را با هدایت و دین حق فرستاد، تا آن را بر همه‌ی دین ها پیروز گرداند، هر چند مشرکان را خوش نیاید).

باقی ماندن حضرت عیسی ﷺ تا امروز تنها برای آن است که وقتی در زمان ظهور امام مهدی ﷺ فرود می آید دین خدا را یاری کند و پشت آن حضرت نماز بگزارد و شریعت آن حضرت، اسلام حنیف سهل و آسان، خوانده شود؛ همان گونه که دو گروه (شیعه و سنی) از صاحب شریعت ﷺ روایت نموده‌اند.

## استبدال (جایگزینی)

رسول خدا ﷺ را قوم، خاندان، طایفه، هم‌شهریانش و علمای یهود و نصاری تکذیب نمودند و بزرگان و رؤسای قوم به وی ایمان نیاوردند؛ اما غریبه‌های شهر پاک و مبارک یثرب

۱ - توبه: ۳۳.

۲ - فتح: ۲۸.

۳ - صف: ۸ و ۹.

به او ایمان آوردن و پذیرایش شدند و فقرا، مستضعفان و جوانان نیز به آن حضرت ایمان گرویدند. این ترتیب خداوند، علمای دین، سران قوم و برخی کسانی را که ادعا می‌کردند منتظر بعثت محمد ﷺ می‌باشند را با کسان دیگر که همان یاران برگزیده‌ی حضرت محمد ﷺ بودند جایگزین نمود؛ همان کسانی که نبی اکرم ﷺ ایشان را پیشاپیش خود به بهشت فرستاد و بیش‌تر آنان در زمان زندگانی آن حضرت کشته شدند و به فیض شهادت نایل آمدند؛ استوار و مردانه جنگیدند و به شهادت رسیدند. حق تعالی می‌فرماید: «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا»<sup>۱</sup> (از مؤمنان، مردانی هستند که به پیمانی که با خدا بسته بودند وفا کردند، برخی بر سر پیمان خویش جان باختند و برخی چشم به راهند و هیچ پیمان خود دگرگون نکرده‌اند).

همچنین می‌فرماید: «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رِجَالٌ لَا يُلَاقِيَهُمْ فِي السِّجْدِ ذَلِكَ مِثْلَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمِثْلَهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزُرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سَوْقِهِ يَعْجِبُ الزَّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا»<sup>۲</sup> (محمد فرستاده‌ی خدا، و کسانی که با او هستند بر کافران سختگیرند و با یکدیگر مهربان. آنان را بینی که رکوع می‌کنند، به سجده می‌آیند و جویای فضل و خوشنودی خدا هستند. نشانشان اثر سجده‌ای است که بر چهره‌ی آنها است. این است وصفشان در تورات، و مثلشان در انجیل، چون کشته‌ای است که جوانه بزند و آن را یاری دهد تا محکم شود و بر پاهای خود بایستد و کشاورزان را به شگفتی وادارد، تا آنجا که کافران را به خشم آورد. خدا کسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند به آموزش و پاداشی بزرگ وعده داده است).

این گروه، تاریخ را دگرگون و انسانیت را رو سفید نمودند؛ جعفر بن ابی طالب، ابو دجانة انصاری، حنظله غسیل ملائکه، زید بن حارثه، عبد الله بن رواحه، مقداد، عمار، جندب بن جناده، سلمان محمدی فارسی الاصل و بسیاری دیگر که چه بسا از برخی از ایشان هیچ اسم

۱ - احزاب: ۲۳.

۲ - فتح: ۲۹.

و رسمی در تاریخ نیامده باشد؛ کسانی که با فساد و فسادگران جنگیند و در زمین به دنبال هیچ برتری جویی نبودند، شناخته شدگان در آسمان، گمنامان زمین، خوشا به حالشان و چه نیکو بازگشتی داشتند. خداوند به خاطر یاری دادن دین خدا در زمینش و یاری دادن سرور انبیا و سرور اوصیا، محمد و علی که سلام و صلوات پروردگارم بر ایشان باد، برترین پاداش اسلام و مسلمین را به ایشان عطا فرماید!

قریب به همین اتفاق برای انبیای پیش از محمد ﷺ نیز رخ داده بود و پیش تر گذشت که علمای یهود به عیسی علیه السلام ایمان نیاوردند و همچنین همشهریان آن حضرت یعنی ساکنان ناصره که ایشان در آن پرورش یافته بود، وی را پذیرا نشدند. در انجیل آمده است: «۱ از آنجا روانه شده، به وطن خویش آمد و شاگردانش از عقب او می آمدند. ۲ چون روز سبت رسید، در کنیسه تعلیم دادن آغاز نمود و بسیاری چون شنیدند، حیران شده، گفتند: این از کجا برایش آمده؟ این حکمت‌ها که به او عطا شده است و این معجزات که از او صادر می‌گردد، چیست؟ ۳ مگر این همان نجار پسر مریم و برادر یعقوب و یوشا و یهودا و شمعون نیست؟ و آیا خواهران او اینجا نزد ما نمی‌باشند؟! و او را نپذیرفتند ۴ یسوع ایشان را گفت: هیچ نبی بی‌حرمت نباشد مگر در وطن خود و میان خویشان و اهل خانه‌ی خود ۵ و در آنجا یسوع هیچ معجزه‌ای نتوانست نمود جز اینکه دست‌های خود را بر چند مریض نهاد، ایشان را شفا داد ۶ و از سستی ایمان ایشان در حیرت بود؛ سپس در قریه‌های آن حوالی گشته، تعلیم می‌داد»!

در بعضی روایات آمده است که برخی شیعیان به مهدی علیه السلام ایمان نمی‌آورند همچنانکه اهل سنت به پدران آن حضرت علیه السلام ایمان نیاوردند: «سستی الهی است و در سنت‌های خداوند هرگز تبدیل و تغییری نمی‌یابی».

حتی برخی از عالمان بی‌عمل که جاهلان، ایشان را نزدیک به آن حضرت می‌دانند، هرگز به او ایمان نمی‌آورند. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «... قائم علیه السلام نیز چنین است؛ زیرا ایام غیبت او طولانی می‌شود تا حق محض آشکار شود و با از دین بیرون رفتن هر یک از شیعیان که طینت

ناپاکی دارد، ایمان صاف از کدر آن مشخص شود؛ همان کسانی که ممکن است چون استخلاف و تمکین و امنیت منتشر شده در عهد قائم (علیه السلام) به مشامشان رسد، نفاق پیشه کنند... و ایشان (علیهم السلام) ادامه داد: «همه‌ی اینها برای آن است که مهلتی که خداوند به دشمنش ابلیس داده است به سر آید، تا آن کتاب به اجلس برسد و فرمان خداوند بر کافران محقق گردد و آن وعده‌ای که خداوند در کتابش با این سخن «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ»<sup>۱</sup> (خداوند به کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، وعده داد که در روی زمین جانشینشان کند، همچنان که مردمی را که پیش از آنها بودند جانشین نمود) از آن یاد کرده است، نزدیک گردد؛ و این، زمانی است که از اسلام جز نامش و از قرآن جز خطش باقی نماند. صاحب الامر غایب می‌شود تا عذری که دارد آشکار گردد؛ اینکه فتنه همه‌ی دل‌ها را فرامی‌گیرد تا آنجا که نزدیک‌ترین کسان به آن حضرت سر سخت‌ترین دشمنی‌ها را با وی خواهند داشت و در آن هنگام خداوند وی را با سپاه‌یانی که نمی‌بینید یاری می‌فرماید و دین پیامبر خویش به دستان وی را آشکار می‌سازد و بر همه‌ی ادیان پیروزش می‌گرداند، هر چند مشرکان خوش نداشته باشند»<sup>۲</sup>.

## پس از هجرت چه شد؟

پیامبر اکرم (ص) در مدینه اقدام به تشکیل جامعه‌ی اسلامی مبتنی بر دستورات شریعت مقدّس خداوند نمود. پیامبر (ص) در مدینه از کلمه‌ی لا اله الا الله آغاز نمود تا به تدبیر مسایل جامعه و اداره‌ی مردم در آنچه صلاح و کمال ایشان در آن است، منتهی شد. اخلاق و سیره‌ی نیکوی آن حضرت و معجزاتی که به دستان مبارکش انجام می‌گرفت در مردم اثری بس عمیق بر جای گذاشت. شمار مسلمانان رو به افزایش نهاد و همچنین بر توجه آنها به کمالات معنوی و روی‌گردانی از ظواهر و زینت‌های دنیا افزوده می‌شد. به این ترتیب آن صحرای خشک و سوزان به سبزی گرایید و ای کاش محمد (ص) را آسوده می‌گذاشتند تا مردم

۱ - نور: ۵۵.

۲ - کمال‌الدین: ص ۳۵۶ ؛ غیبت طوسی: ص ۱۷۲ ؛ بحار الانوار: ج ۵۱ ص ۲۲۲.

را به سوی خداوند سبحان بخشاینده‌ی مهربان فراخواند؛ اما هیهات که او را آسوده گذارند! پیش از این نیز نمرود، ابراهیم را و فرعون، موسی را آسوده نگذاشته بودند: «وَ قَالَ فِرْعَوْنُ دُرُونِي أَقْتُلْ مُوسِي وَ لِيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ \* وَ قَالَ مُوسِي إِنِّي عَدْتُ بِرَبِّي وَ رَبُّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ»<sup>۱</sup> (فرعون گفت: بگذارید موسی را بکشیم و او پروردگار خود را به یاری طلبد؛ که من می ترسم دینتان را دگرگون کند یا در این سرزمین فساد برانگیزد \* موسی گفت: من به پروردگار خود و پروردگار شما پناه می‌برم؛ از هر متکبری که به روز حساب ایمان نمی‌آورد).

منطق این کافر متکبر را بنگرید که با وجود میخوارگی و فسق و فجورش، اصلاح‌گر است، اما موسی که خواهان گسترش لا اله الا الله و برپایی حکومت الهی در زمین است، فسادگر می‌باشد!! این همان منطق فرآهنه‌ای است که امروز بر مسلمانان تسلط یافته‌اند. حال که این مطالب را دریافتیم، برایمان مسلم خواهد شد که برخورد مسلحانه حتمی الوقوع و اجتناب‌ناپذیر است، همان طور که جهاد برای انتشار کلمه‌ی «لا اله الا الله» ضروری است تا دین، خالص برای خداوند بشود و کلمه‌ی الله، کلمه‌ی برتر گردد: «الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا»<sup>۲</sup> (آنان که ایمان آورده‌اند، در راه خدا بیکار می‌کنند، و آنان که کافر شده‌اند در راه طاغوت می‌جنگند؛ پس با هواداران شیطان به نبرد برخیزید که نیرنگ شیطان ضعیف است).

مسلمانان شروع به دفاع کردن از کیان اسلامی خود نمودند؛ همان کیان و وجودی که در مدینه از وجودی کوچک شروع شد و سپس به فضل خداوند رشد کرد و پس از استقرار یافتن امور، به حکومت‌های طاغوتی مسلط بر مردم هجوم بردند تا بعد از آن اجازه دهند مردم زیر سایه‌ی دولت اسلامی زندگی کنند؛ حکومت و دولت لا اله الا الله؛ یا در اسلام داخل شوند یا بر یکی از دیانت‌های الهی پیشین خود باقی بمانند و جزیه - که معادل زکاتی است که

۱ - غافر: ۲۶ و ۲۷.

۲ - نسا: ۷۶.

مسلمانان می‌پردازند- بپردازند؛ این همان قانون عادلانه در قرآن می‌باشد: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»<sup>۱</sup> (هیچ اجباری در دین نیست).

اما کسانی که برای خالق بزرگ و بلند مرتبه هیچ دیانتی ندارند، و بر هیچ دین آسمانی نمی‌باشند، با اینان پیکار می‌شود تا بگویند: «لا اله الا الله، محمد رسول الله» (هیچ معبودی نیست جز خداوند، محمد فرستاده‌ی خداوند است).

اینگونه بود که اسلام به فضل خداوند و با جهاد پیامبر و وصی او و مؤمنان منتشر شد. پیامبر ﷺ همچون طیبی بود دوره‌گرد که داروهایش همراهش بود؛ همانگونه که امیر المؤمنین (علیه السلام) ایشان را توصیف می‌فرماید: ایشان ﷺ میان مردم می‌گشت، آنها را امر به معروف و نهی از منکر می‌کرد و صبح و شام برای گسترش کلمه لا اله الا الله تلاش می‌کرد. این همان سیره و رفتاری است که امامان (علیهم السلام) پس از او به آن عمل کردند؛ چنانکه سیره و رویه‌ی پیامبران و فرستادگان پیش از او بود؛ عیسی (علیه السلام) در زمین سفر می‌کرد و مردم را به سوی خدا فرامی‌خواند، و همینطور سایر انبیا: ابراهیم، موسی و دیگران (علیهم السلام). این داستان‌های ایشان در قرآن است؛ که برای کار و تلاش مجدانه و پیوسته در جهت انتشار کلمه‌ی لا اله الا الله و امر به معروف و نهی از منکر، فریاد برمی‌آورد.

۱ - بقره: ۲۵۶.

۲ - امیر المؤمنین (علیه السلام) در وصف رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «طَيْبٌ دَوَارٌ يَطْبُهُ قَدْ أَحْكَمَ مَرَاهِمَهُ وَ أَحْمَى مَوَاسِمَهُ يَضَعُ ذَلِكَ حَيْثُ الْحَاجَةُ إِلَيْهِ مِنْ قُلُوبِ عُمَى وَ آذَانِ صُمْ وَ أَلْسِنَةِ بَكْمٍ، مُتَتَّبِعٌ بِدَوَائِهِ مَوَاضِعَ الْغَفْلَةِ وَ مَوَاطِنَ الْحَيْرَةِ» (او پیامبر) پزشکی است که با طب خویش پیوسته در گردش است، داروها و مرهم‌های خود را به‌خوبی آماده ساخته و ابزار داغ کردن را (برای سوزاندن زخم‌ها) تفتیده و گداخته کرده است، تا بر هر جا که نیاز داشته باشد، بگذارد؛ بر دل‌های کور، بر گوش‌های کر، بر زبان‌های گنگ. او با داروهای خویش بیماران غفلت‌زده و سرگشته را رسیدگی و درمان می‌کند). نهج البلاغه با شرح محمد عبده: ج ۱ ص ۲۰۷.





## پس از درگذشت پیامبر ﷺ

حق تعالی می‌فرماید: « وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَصُرَ اللَّهُ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ »<sup>۱</sup> (جز این نیست که محمد، فرستاده‌ای است که پیش از او فرستادگانی دیگر بوده‌اند. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، شما به آیین پیشین خود بازمی‌گردید؟ هر کس که به پیشین خود بازگردد هیچ زبانی به خدا نخواهد رسانید و خداوند سیاس‌گزاران را پاداش خواهد داد).

بهترین کسی که حوادث پس از وفات پیامبر ﷺ را توصیف می‌نماید حضرت زهرا (ع) نزدیک‌ترین مردمان به رسول خدا ﷺ است؛ آنجا که در خطبه‌اش در مسجد النبی ﷺ پس از وفات آن حضرت ﷺ می‌فرماید:

.... فَلَمَّا اخْتَارَ اللَّهُ لِنَبِيِّهِ دَارَ أَنْبِيَائِهِ وَ مَأْوَىٰ أَصْفِيَائِهِ ظَهَرَ فِيكُمْ حَسَكَةُ النِّفَاقِ، وَ سَمَلُ جِلْبَابِ الدِّينِ، وَ نَطَقَ كَاظِمُ الْغَاوِينَ، وَ تَبَعَ خَامِلُ الْأَقْلِينَ، وَ هَدَرَ فَنِيْقُ الْمُبْتَطِلِينَ، فَخَطَرَ فِي عِرْصَاتِكُمْ، وَ أَطْلَعَ الشَّيْطَانَ رَأْسَهُ مِنْ مَغْرَزِهِ هَاتِفًا بِكُمْ فَأَلْفَاكُمْ لِدَعْوَتِهِ مُسْتَجِيبِينَ، وَ لَلْغَرَّةِ فِيهِ مَلَاخِطِينَ، ثُمَّ اسْتَنْهَضَكُمْ فَوَجَدَكُمْ خِفَافًا، وَ أَحْمَشَكُمْ فَأَلْفَاكُمْ غَضَابًا، فَوَسَمْتُمْ غَيْرَ إِبْلِكُمْ، وَ وَرَدْتُمْ غَيْرَ مَشْرَبِكُمْ، هَذَا وَ الْعَهْدُ قَرِيبٌ وَ الْكَلْمُ رَحِيبٌ وَ الْجَرْحُ لَمَّا يَنْدَمَلُ، وَ الرَّسُولُ لَمَّا يُقْبَرُ، إِبْتِدَارًا زَعَمْتُمْ خَوْفَ الْفِتْنَةِ! « أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَ إِنْ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ »<sup>۲</sup>

.... تا آنگاه که خداوند برای پیامبرش سرای پیامبران و جایگاه برگزیدگان را اختیار فرمود، در میان شما خار کینه‌ی نفاق آشکار شد، و ردای دین فرسوده گردید، و ساکت گمراهان گویا گشت، و گمنام‌ترین اراذل سر برآورد، و شتر باطل‌پیشگان به صدا درآمد و در میان شما دم برافراشت، و شیطان از سوراخ خویش سر برون کرد و شما را ندا داد و دید دعوتش را اجابت می‌کنید، و فریبش را می‌پذیرید، پس آنگاه شما را تحریک کرد و دریافت که شتابان به سویش می‌روید، و شما را برافروخت و مشاهده کرد که به آسانی به فرمانش خشمگین می‌شوید، پس آنگاه شتر دیگران را داغ زدید و تصاحب کردید، و به آبشخور دیگران درآمدید، و اینچنین کردید در حالی که هنوز از زمان پیامبر چیزی نگذشته بود، و هنوز ما از خستگی مصیبت نیاسوده و زخم ما التیام نیافته بود، و رسول خدا هنوز به خاک سپرده نشده بود، و با حيله‌سازی و به بهانه‌ی اینکه از فتنه می‌ترسیم، اینچنین کردید

۱ - آل عمران: ۱۴۴.

۲ - احتجاج: ج ۱ ص ۱۳۶.

و خلافت را غصب نمودید: «آگاه باشید که در فتنه سقوط کردند و همانا دوزخ در برگیرنده‌ی کافران است»

و چون زنان مهاجرین و انصار به عیادت آن حضرت رفتند و گفتند: چگونه صبح کردی؟! حضرت ﷺ فرمود:

صبح کردم - به خدا سوگند - در حالی که دنیای شما را نخواهم و از مردان شما بیزارم، پیش از آزمودن شان امیدی نداشتم و پی از امتحان بر آنها خشمگینم. زشت باد شمشیری که برای خدا نَبُرد و نیزه‌ای که بر سینه‌ی باطل فرو نرود و اندیشه‌ای که راه فساد را هموار سازد.

چه زشت است آنچه برای خود پیش فرستادند، «أَنْ سَخَطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ» (که خداوند بر آنان خشم گرفت و آنها در عذاب جاودانه‌اند). ناچار گناهش را به گردن آنها انداختم و رسوایی‌شان را بر آنان ریختم، پس مرگ و نابودی و بیچارگی بر ستمگران باد! چه بیچاره مردمی! خلافت را از ریشه‌گاه رسالت و تکیه‌گاه نبوت و فرودگاه وحی پروردگار و آزموده‌کار دنیا و دین، کجا بردند؟ بدانید که این همان زیان آشکار است. به خدا سوگند، ابو الحسن را عیبی جز این نبود که در راه خداوند، شمشیرش برهنه و برنده و قدمش ثابت و حمله‌اش خطرناک و مرگبار بود، و جز خداوند عزوجل از چیزی باک نداشت. به خدا سوگند، اگر امت دست از مهاری که رسول خدا به علی سپرد، بازمی‌داشتند، علی آن را در میان پای و رکاب خویش می‌گرفت و به آسانی بی‌رنج و تعب آنان را به چشمه‌ی جوشنده‌ی سعادت می‌برد و شاداب و کامیاب بازمی‌گردانید، بی‌آنکه خود زیوری از دنیا و جز جرعه‌ای و لقمه‌ی نانی برگیرد. برکات آسمان و زمین بر مردم گشوده می‌گشت، ولی اکنون چیزی نخواهد گذشت که خداوند آنها را به آنچه می‌کنند، خواهد گرفت. هان! بیا و بشنو و تا زنده باشی از روزگار شگفتی ببین، و هم اکنون جای شگفت است، به کدام تکیه‌گاه تکیه کردند و به چه دست‌آویزی چنگ زدند؟ به خدا سوگند ساقل را به جای عالی گرفتند و عقب مانده را به جای جلوتاز پذیرفتند، پس خوار باد آن مردم گنه‌کاری که خود را نیکو پندارند، آنان تَبَه‌کارانند ولی نمی‌دانند. «أَقَمَّنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يَتَّبِعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» (آیا آن که به حق راه می‌نماید به متابعت سزاوارتر است یا آن که به حق راه نمی‌نماید و خود نیز نیازمند هدایت است؟ شما را چه می‌شود؟ چگونه حکم می‌کنید؟)

به خدا سوگند که فتنه‌ی آنان باردار شد، در انتظار باشید که تا چه اندازه نتیجه خواهد داد، سپس آن را نظیر یک ققدح پر از خون تازه و زهر کشنده کردند، در آن موقع است که اهل باطل دچار خسارت خواهند شد و بنیان‌گذار پیشینیان را خواهند شناخت، سپس از دنیای خود درگذرید و مطمئن باشید که گرفتار فتنه خواهید شد، مؤذبه باد شما را به

شمشیری برنده و ظلمی قوی و به فتنه‌ای عمومی و استبدادی از ستمکاران که اندکی شما را واگذار می‌نماید، آنگاه هستی شما را به یغما می‌برد، واحسرتا بر شما! به کجا هدایت می‌شوید؟ در صورتی که هدایت از شما ناپدید شد، آیا ما می‌توانیم شما را ملزم و مجبور نماییم، در حالی که شما از راه راست بیزارید؟!<sup>۱</sup>

به این ترتیب پس از وفات پیامبر ﷺ، پس افتاده، پیش افتاد و آنکه پیش‌تاز بود به کناری نهاده شد. ابوبکر، عمر و پیروان‌شان بر حکومت مستولی شدند و وصی رسول خدا ﷺ علی بن ابی طالب (علیه السلام) به کناری گذاشته شد، و او و زهرا (علیها السلام) را بسیار آزرند تا آنجا که زهرا (علیها السلام) بر اثر هجوم آوردن عمر و عده‌ای از منافقان به خانه‌اش برای وادار کردن امام علی (علیه السلام) به بیعت با ابوبکر، به شهادت رسید. او را با تازیانه مضروب ساخت، و میان در و دیوار فشرده تا پهلویش شکست و میخ در سینه‌اش فرو نشست و جنینش را سقط نمود. مظلوم و از پای درآمده از قومی که می‌شنیدند پیامبر چنین معنایی را می‌فرمود که «**خداوند با خشم فاطمه، خشم می‌گیرد**»<sup>۲</sup> بر پدر خویش وارد شد.

تیره‌روزی و نابودی بر قومی که از حرم‌های خدا، حرمی را شکستند و بهترین بندگان را خوار و خفیف نمودند: «**مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَ تَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَّا يُبْصِرُونَ**»<sup>۳</sup> (مثل آنان، مثل آن کسی است که آتشی برافروخت، چون پیرامونش را روشن ساخت، خداوند روشنایی‌شان را بازگرفت و در حالی که نمی‌بینند، در تاریکی رهایشان نمود).

به این ترتیب، پیامبر ﷺ در هنگام زندگانی خود، مسلمانان را بدون اینکه متوجه رهبری بعد از خودش و اوصیا از فرزندانش (علیهم السلام) - آنگونه که خداوند سبحان به آن فرمان داده بود - کند، رها نفرمود؛ اما از فتنه و آزمایش دشوار برای پالایش، گریزی نیست، و از سامری و از

۱ - معانی الاخبار: ص ۳۵۵ ؛ دلائل الامامه طبری: ص ۱۲۸ ؛ امالی طوسی: ص ۳۷۶ ؛ احتجاج: ج ۱ ص ۱۴۹ ؛ بحار الانوار: ج ۴۳ ص ۱۵۹.

۲ - منابع المودة قندوزی: ج ۲ ص ۵۶ ؛ ذخایر عقیبی: ص ۳۹ ؛ امالی شیخ صدوق: ص ۴۶۷.

۳ - بقره: ۱۷.

گوساله نیز گریزی نیست. حق تعالی می‌فرماید: «أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يَتْرُكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ \* وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ \* أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ» (آیا مردم پنداشته‌اند که چون گویند ایمان آوردیم، رها می‌شوند و آزموده نمی‌گردند؟ \* به یقین کسانی را که پیش از آنها بودند آزمودیم، تا خداوند کسانی را که راست گفته‌اند معلوم دارد و دروغ‌گویان را معلوم بدارد \* آیا آنان که مرتکب کارهای ناپسند می‌شوند پنداشته‌اند بر ما پیشی می‌گیرند؟ چه بد داوری می‌کنند!).

وقتی می‌خواستیم برخی روایات نبوی دال بر اینکه آن حضرت مسلمانان را به صراط مستقیم و اوصیای پس از خود و خلفای الهی در زمینش هدایت و ارشاد نموده است برگزینیم حیران ماندم؛ زیرا نمی‌دانستم در میان انبوه روایات چه در کتاب‌های شیعه و چه در کتاب‌های اهل سنت، کدام را برگزینیم. به هر حال با اینکه به اندکی از آن روایات بسنده نمودم اما از خداوند درخواست می‌کنم که در همین اندک یاری برای دین، بهره‌مندی برای مسلمانان و تأییدی برای مؤمنان قرار دهد!

● حافظ محب الدین احمد طبری - یکی از علما و محدثین اهل سنت - در کتاب «ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی» از آنس روایت کرده است: «پرنده‌ای نزد نبی اکرم ﷺ بود. حضرت فرمود: **خداوند! محبوب‌ترین بندگانت را نزد من بفرست تا با من این پرنده را بخورد؛** علی بن ابی طالب علیه السلام آمد و با هم مشغول خوردن شدند»<sup>۲</sup>.

● از معاذی غفاری نقل شده است که گفت: در خانه‌ی عایشه به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدم در حالی که علی علیه السلام از نزد ایشان خارج می‌شد شنیدم؛ که می‌فرمود: «**ای عایشه! این مرد محبوب‌ترین مردان و گرامی‌ترین آنان نزد من است؛ پس حق وی را بشناس و جایگاه او را گرامی بدار**»<sup>۳</sup>.

● از براء بن عازب روایت شده است: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «**علی نسبت به من همچون سرم به**

۱ - عنکبوت: ۲ تا ۴.

۲ - ذخایر عقبی: ص ۶۱ ؛ سنن ترمذی: ج ۵ ص ۳۰۰ ؛ تحفة الأخوذی: ج ۱۰ ص ۱۵۳.

۳ - ذخایر عقبی: ص ۶۲ ؛ ینابیع المودة: ج ۱ ص ۲۴۵ ؛ اسد الغابة: ج ۵ ص ۵۴۸.

پیکرم می‌باشد»<sup>۱</sup>.

• از عبد المطلب بن عبد الله بن حنطب نقل شده است: رسول خدا ﷺ به هیأتی که از سوی قبیله‌ی ثقیف آمده بودند، فرمود: «یا اسلام می‌آورید و یا مردی از خودم — یا فرمود: همچون خودم — را به سوی شما گسیل می‌دارم تا گردن‌های شما را بزنند، فرزندانان را به اسارت بگیرد و اموالتان را تصاحب کند». عمر گفت: به خدا سوگند هرگز آرزوی فرماندهی نداشتم مگر همین روز. بنابراین سر خود را بالا می‌گرفتم به امید اینکه پیامبر ﷺ بگوید این مرد، همان است. گوید: آنگاه حضرت ﷺ به علی (علیه السلام) متوجه شد، دستش را گرفت و فرمود: «این مرد همان است، این مرد همان است»<sup>۲</sup>.

• انس بن مالک می‌گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: «هیچ پیامبری نیست مگر آنکه همتایی در امتش داشته باشد، و نظیر و همتای من، علی است»<sup>۳</sup>.

• ابو ایوب می‌گوید: «رسول خدا ﷺ فرمود: «به راستی ملائکه بر من و بر علی درود فرستادند؛ زیرا ما هر دو نماز می‌خواندیم؛ زیرا هیچ کس دیگری غیر از ما همراه با ما نبود که نماز بخواند»<sup>۴</sup>.

• از ابوذر روایت شده است: پیامبر ﷺ فرمود: «وقتی به معراج برده شدم، به فرشته‌ای برخوردیم که بر تختی از نور نشسته و یک پایش در مشرق و پای دیگرش در مغرب بود و میان دستانش لوحی بود که بر آن می‌نگریست و همه‌ی دنیا در مقابلش بود و تمام آفریدگان میان دو زانویش قرار داشتند و دستش به مشرق و مغرب می‌رسید. گفتم: ای جبرئیل! این کیست؟ گفت: عزرائیل است. پیش برو و بر او سلام کن. پیش رفتم و بر او سلام کردم. گفت: و علیک السلام ای احمد! پسر عمویت علی چه می‌کند؟ گفتم: آیا تو پسر عمویم علی را می‌شناسی؟ گفت: چگونه شناسم در حالی که خداوند مرا مأمور قبض روح همه‌ی آفریدگان به جز تو و پسر عمویت علی ابن

۱ - ذخایر عقبی: ص ۶۳ ؛ ینابیع المودة: ج ۲ ص ۱۵۲.

۲ - ذخایر عقبی: ص ۶۴ ؛ مصنف عبد الرزاق اصفهانی: ج ۱۱ ص ۲۲۶ ؛ بحار الانوار: ج ۳۸ ص ۳۰۸ ؛ اعیان الشیعه: ج ۱ ص ۳۵۴۶ و سایر منابع.

۳ - ذخایر عقبی: ص ۶۴ ؛ الغدیر: ج ۳ ص ۲۳ ؛ جواهر مطالب در مناقب امام علی (علیه السلام): ج ۱ ص ۶۱.

۴ - ذخایر عقبی: ص ۶۴ ؛ الغدیر: ج ۳ ص ۲۲۰ ؛ تاریخ دمشق: ج ۴۲ ص ۳۹.

ابی طالب فرموده است و شما را با مشیت خویش قبض روح می‌فرماید»<sup>۱</sup>.

• از امّ سلمه از رسول خدا ﷺ روایت شده است که فرمود: «هر کس علی را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر که مرا دوست بدارد خدا را دوست داشته است، و هر کس علی را دشمن بدارد مرا دشمن داشته و هر که مرا دشمن بدارد خداوند عزوجل را دشمن داشته است»<sup>۲</sup>.

• ابن عباس می‌گوید: من و عباس نزد رسول خدا ﷺ نشسته بودیم که علی بن ابی طالب (علیه السلام) داخل شد و سلام کرد. رسول خدا ﷺ سلامش را پاسخ گفت، به سویش برخاست، او را در آغوش گرفت، میان دو دیده‌اش را بوسید و سمت راست خودش نشانید. عباس گفت: ای رسول خدا! آیا او را دوست می‌داری؟ فرمود: «ای عمو! به خدا سوگند، به خدا سوگند که او را بسیار دوست می‌دارم. خداوند ذریه‌ی هر پیامبری را در پشت خودش قرار داد و ذریه‌ی مرا در پشت این مرد نهاد»<sup>۳</sup>.

• عمران بن حصین از پیامبر ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «علی از من است و من از اویم، و او پس از من ولیّ هر مؤمنی است»<sup>۴</sup>.

• ابو رافع می‌گوید: وقتی علی در روز اُحد پرچم‌داران را به قتل رسانید، جبریل (علیه السلام) گفت: «ای رسول خدا! این مواسات (غمخواری و یاری رسانیدن) است». رسول خدا ﷺ فرمود: «او از من است و من از اویم». جبرئیل گفت: «و من نیز از شما دو تن هستیم، ای رسول خدا!»<sup>۵</sup>.

• ابو الخمیس از پیامبر ﷺ روایت می‌کند که فرمود: «مرا به آسمان بردند؛ پس چون به ساق راست عرش نگاه کردم، نوشته‌ای دیدم؛ از آن چنان فهمیدم که محمد فرستاده‌ی خدا است،

۱ - مناقب آل ابی طالب: ج ۲ ص ۷۵ ؛ ذخایر عقبی: ص ۶۵.

۲ - مناقب آل ابی طالب: ج ۲ ص ۲۱۷ ؛ و رجوع نمایید به: مسترک حاکم: ج ۳ ص ۱۳۰ و سایر منابع.

۳ - نیل اوطار شوکانی: ج ۶ ص ۱۳۹ ؛ تاریخ بغداد: ج ۱ ص ۳۳۳ ؛ تاریخ دمشق: ج ۴۲ ص ۲۵۹ ؛ میزان الاعتدال: ج ۲ ص ۵۸۶.

۴ - مناقب آل ابی طالب: ج ۲ ص ۵۹ ؛ ذخایر عقبی: ص ۶۸.

۵ - مناقب آل ابی طالب: ج ۲ ص ۳۱۶ ؛ ذخایر عقبی: ص ۸۶.

او را با علی تأیید و با او یاری‌اش نمودم»<sup>۱</sup>.

• بریده از پیامبر ﷺ نقل می‌کند که فرمود: «هر پیامبری، وصی و وارثی دارد و علی وصی و وارث من است»<sup>۲</sup>.

طبری بر این حدیث تعلیق زده و با روایاتی استدلال کرده که در اینجا مقصود از وصایت آن است که پیامبر ﷺ به علی وصیت فرمود که علی ایشان را غسل بدهد!<sup>۳</sup>  
از این جماعت در شگفتم؛ همه‌ی این روایات را نقل می‌کنند اما باز به چپ و راست متمایل می‌گردند؟!

• انس می‌گوید: نزد پیامبر ﷺ بودم. ایشان علی (علیه السلام) را دید که به نزدش می‌آید. فرمود: «ای انس!» عرض کردم: لبیک! فرمود: «این که می‌آید حجت من بر اتم در روز قیامت است»<sup>۴</sup>.  
• از براء بن عازب روایت شده است: در سفری خدمت پیامبر ﷺ بودیم. در غدیر خم فرود آمدیم و برای نماز جماعت ندا داده شد. زیر درختی برای پیامبر ﷺ جارو زده و تمیز شد

۱ - ذخایر عقبی: ص ۶۹ ؛ مناقب ابن شهر آشوب: ج ۱ ص ۲۵۴ ؛ مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۱۲۱ ؛ معجم کبیر طبرانی: ج ۲۲ ص ۲۰۰.

۲ - ذخایر عقبی: ص ۷۱ ؛ مناقب آل ابی طالب: ج ۲ ص ۳۵ ؛ ینابیع المودة: ج ۲ ص ۱۶۳.  
۳ - احمد بن عبد الله طبری در ذخایر عقبی پس از آوردن این حدیث می‌گوید: و اگر این حدیث صحیح باشد، منظور از وراثت آن چیزی است که معاذ بن جبل (رضی الله عنه) روایت می‌کند: علی گفت: «ای رسول خدا! از شما چه به ارث می‌برم؟» فرمود: «آنچه انبیا به یکدیگر میراث می‌دهند، کتاب خدا و سنت پیامبرش»؛ و وصیت نیز به معنای آنچه آنس روایت می‌کند می‌باشد، که پیامبر ﷺ فرمود: «وصی و وارث من. دینم را ادا می‌کند و وعده‌هایم را به انجام می‌رساند، علی بن ابی طالب (رضی الله عنه)». این را احمد در مناقب آورده... احمد در مناقب آورده و همینطور ابن سراج، یا آنچه حسین بن علی از پدرش از جدش روایت می‌کند: پیامبر ﷺ علی را وصیت نمود تا غسلش دهد؛ علی گفت: «ای رسول خدا! می‌ترسم از عهده‌ی این کار بر نیایم». فرمود: «تو یاری می‌شوی». علی (رضی الله عنه) می‌گوید: «به خدا سوگند عضوی از رسول خدا ﷺ را نخواستم بگردانم مگر اینکه آن عضو برایم گردانیده شد» و این معنی با آنچه در احادیث صحیح در نفی ارث‌بری و توصیه کردن آمده، تقویت می‌شود و او با آنها هیچ عهده‌ی غیر از آنچه در کتاب خدا وجود دارد و صحیفه‌ای که ما در کتاب «الریاض النضرة فی فضائل الشجرة (رضی الله عنه)» بیان کردیم، نگذاشت. ذخایر عقبی: ص ۷۱.

۴ - ذخایر عقبی: ص ۷۷ ؛ ینابیع المودة: ج ۲ ص ۱۷۰ ؛ جواهر امام علی بن ابی طالب (علیه السلام) ج ۱ ص ۱۹۳.

و ایشان نماز ظهر را به جا آورد، دست علی را گرفت و فرمود: «**آیا نمی‌دانید که من بر مؤمنان از خودشان سزاوارتر هستم؟**» گفتند: چنین است. پس دست علی را گرفت و فرمود: «**خدایا! هر کس من مولای او هستم، علی مولای او است. خدایا! دوست‌دارانش را دوست بدار و دشمنانش را دشمن بدار.**» براء می‌گوید: پس از این، عمر، علی را دید و گفت: گوارا باد بر تو ای پسر ابو طالب! تو امروز مولا و سرپرست تمام مردان و زنان مؤمن شدی.<sup>۱</sup>

و در کتاب مناقب، این مطلب بر آن افزون شده است: «**هر که یاریش می‌کند را یاری کن و هر که دوستش می‌دارد را دوست بدار.**»<sup>۲</sup>

این همان حدیث غدیر است که از روز روشن‌تر و از شیعه و سنی به تواتر نقل شده است اما مردم ولایت را تأویل می‌کنند با وجود اینکه رسول خدا ﷺ ولایت علی (علیه السلام) را به ولایت خودش ﷺ و ولایت خداوند سبحان متصل فرمود.

طبری از عمر نقل می‌کند: به مردی گفت: «وای بر تو! می‌دانی این شخص کیست؟ او مولای من و مولای هر مؤمنی است و هر که ولایت او را نداشته باشد مؤمن نیست»<sup>۳</sup>.

ای کاش می‌فهمیدم، اگر تو می‌دانی که او آقا و سرور تو و مولای تو است، چطور تو و دوست حق او را غصب نمودید و خواستید خانه‌اش را به آتش بکشید؟! تا آنجا که از روی حسادتی نظیر حسادتی که سامری به هارون (علیه السلام) داشت، و تکبری همانند تکبری که ابلیس نسبت به آدم (علیه السلام) داشت، با هم تبانی کردید که او با به قتل برسانید؟! و ای کاش متوجه می‌شدم، چه کسی تکبر را به ابلیس آموخت و چه کسی گمراهش نمود؟!

طبری از سعد بن ابی وقاص روایت می‌کند که پیامبر ﷺ به علی (علیه السلام) فرمود: «**تو از منی، در مقام و منزلت هارون نسبت به موسی؛ جز اینکه پس از من، پیامبری نیست**»<sup>۴</sup>؛ و این حدیث

۱ - مسند احمد: ج ۴ ص ۲۸۱ ؛ ذخایر عقبی: ص ۷۶.

۲ - مناقب آل ابی طالب: ج ۲ ص ۲۳۶.

۳ - بشارت مصطفی طبری: ص ۳۶۲ ؛ ذخایر عقبی: ص ۶۸ ؛ شواهد تنزیل حاکم: ج ۱ ص ۳۴۹.

۴ - ذخایر عقبی: ص ۶۳ ؛ صحیح ابن حیان: ج ۱۵ ص ۳۷۱ ؛ معجم اوسط طبرانی: ج ۵ ص ۲۸۷ ؛ معجم صغیر: ج ۲ ص ۲۲.



همچون آفتاب روز روشن تر و معروف تر می باشد!

می گویم: حال که شما می بینید جایگاه و منزلت او همانند منزلت هارون نسبت به موسی است، آیا جایگاه و منزلت هارون نسبت به موسی بر شما پوشیده است؟! آیا این قرآن نیست که فریاد برمی آورد که هارون، خلیفه و جانشین موسی است؟! «وَاَعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَ اَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فِتْمٍ مِيقَاتٍ رَبِّهِ اَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَ قَالَ مُوسَى لِاخِيهِ هَارُونَ اَخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَ اَصْلِحْ وَ لَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ» (و سی شب با موسی وعده نهادیم و آن را با ده شب دیگر تمام کردیم تا وعده ی دیدار پروردگارش (به چهل شب) کامل شد؛ و موسی به برادرش هارون گفت: بر قوم من جانشین من باش و راه صلاح پیش گیر و طریق مفسدان را پیروی مکن).

به خدا سوگند وصایت او و وصایت فرزندانش پس از خودش، و جانشینی آنها برای رسول خدا ﷺ در آنچه اهل سنت از رسول خدا روایت می کنند از خورشید روشن تر است؛ چه رسد به آنچه شیعیان روایت می نمایند. این موضوعی است که قرآن در آیاتی متعدد به آن تصریح می فرماید و یاد آنها حتی در همین تورات و انجیل موجود امروزی نیز وجود دارد؛ هر چند یهود و نصاری در گذشته کوشیده اند یاد آنها را محو کنند؛ همان طور که با تأسف بسیار برخی مسلمانان در گذشته کوشیدند و امروز نیز چنین می کوشند، با اینکه هم قرآن به آنها سفارش کرده و هم رسول خدا ﷺ به آنها وصیت فرموده است. اما ای قوم! آیا ما شما را به این موضوع وادار کنیم در حالی که خود از آن روی گردانید؟! پس در انتظار بمانید که ما نیز منتظریم.

هر کس خواهان مطالب بیش تری از کتب اهل سنت موجود می باشد می تواند به کتاب های ذخایر عقبی طبری، ینابیع المودة، مسند بخاری و مسند مسلم یا آن گونه که نامش نهاده اند صحیحین، سنن ابی داوود، نسائی، ابن ماجه و حاکم نیشابوری، و کفایة الطالب و سایر منابع مراجعه نماید.

• علامه ی فقیه محمد بن علی بن عثمان کراچی رحمته الله یکی از بزرگان علمای شیعه ی

امامی و از معاصران شیخ محقق طوسی رحمته الله علیه می‌باشد و نزد علمای شیعه از علمای طراز اول به حساب می‌آید در کتابش استنصار می‌نویسد: شیخ مفید به من خبر داد و سند را تا ابو جعفر ثانی رحمته الله علیه و از پدرانش به امیر المؤمنین رحمته الله علیه رسانید که امیر المؤمنین رحمته الله علیه فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «به شب قدر ایمان بیاورید که در آن امر آن سال نازل می‌گردد و آن امر پس از من والیانی خواهند داشت، که علی بن ابی طالب و یازده فرزند او رحمته الله علیه می‌باشند»<sup>۱</sup>.

• همچنین با رسانیدن سند به ابا جعفر امام محمد باقر رحمته الله علیه از جابر بن عبد الله انصاری روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «به شب قدر متمسک شوید و آن پس از من برای علی بن ابی طالب و یازده فرزندش رحمته الله علیه بعد او خواهد بود»<sup>۲</sup>.

• از ابو جعفر اول یعنی امام باقر رحمته الله علیه و ایشان از پدرش و جدش روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من و دوازده نفر از اهل بیتم که اولین‌شان علی بن ابی طالب است میخ‌های زمین هستیم که خداوند به وسیله‌ی آنها زمین را نگه داشته تا اهالی خود را در خود فرو نبرد. وقتی دوازده نفر از فرزندان من رفتند، زمین اهل خود را فرو می‌برد و به آنها فرصت داده نمی‌شود»<sup>۳</sup>.

• ابو جعفر امام باقر رحمته الله علیه فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «از اهل بیت من، دوازده نقیب (پیشوا) محدث فهمیم هستند. از جمله‌ی آنها قائم به حق است که (زمین را) پر از عدل می‌کند همان طور که از ستم پر شده است»<sup>۴</sup>.

• از ابا عبد الله رحمته الله علیه از پداریتش روایت شده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خداوند از میان روزها، روز جمعه و از شب‌ها، شب قدر و از ماه‌ها، ماه رمضان را اختیار کرد؛ و از میان مردم، انبیا و از انبیا، فرستادگان و از فرستادگان، من و از من، علی و از علی، حسن و حسین رحمته الله علیه و از حسین، اوصیا را برگزید که آنها نه تن از فرزندان حسین هستند که ایشان این دین را از تحریف غلوکنندگان، و جعل فریبکاران، و تأویل جاهلان در امان نگه می‌دارند؛ نهمین‌شان، ظاهرشان،

۱ - استنصار: ص ۸ ؛ ارشاد مفید: ج ۲ ص ۳۴۶ ؛ کافی: ج ۱ ص ۵۳۳ ؛ مناقب آل ابی طالب: ج ۱ ص ۲۵۷.

۲ - استنصار: ص ۸.

۳ - استنصار: ص ۸ ؛ تقریب معارف حلبی: ص ۴۱۹.

۴ - کافی: ج ۱ ص ۵۳۴ ؛ استنصار: ص ۸.

ناطق شان و قائم شان است و او برترین شان می باشد»<sup>۱</sup>.

• امام صادق (علیه السلام) از پدرانیش از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روایت می کند که فرمود: «بشارت بر شما، سپس بشارت بر شما، سپس بشارت بر شما سه مرتبه. مَثَلِ اُمَّتٍ مِنْ مَثَلِ بَارَانِ اَسْتِ که دانسته نمی شود اولش خیر است یا پایان آن. مَثَلِ اُمَّتٍ مِنْ مَثَلِ باغی است که گروهی از آن می خورند و بهره مند می گردند و چه بسا گروهی دیگر بیابند و آن را عریض تر، طویل تر با شاخه هایی بلندتر و میوه ها و ثمراتی نیکوتر بیابند و چگونه امتی هلاک گردد در حالی که من در اولش باشم و دوازده تن از فرزندانم از سعیدان و خردمندان باشند و مسیح پسر مریم آخرشان باشد؛ ولی در این میان مردم در نتیجه ی هرج و مرج هلاک می گردند؛ کسانی که از من نیستند و من نیز از آنها نیستم»<sup>۲</sup>.

• علامه ابن عیاش (رحمته الله) در کتاب خود مقتضب الاثر با رسانیدن سند به سلمان فارسی روایت کرده است: همراه رسول الله (صلی الله علیه و آله) بودیم و حسین بن علی (علیه السلام) بر ران ایشان نشسته بود. پیامبر در صورت حسین (علیه السلام) با فراست نگریست و به او فرمود: «ای ابا عبد! تو بزرگواری هستی از بزرگواران، و امامی فرزند امام، برادر امام و پدر نه امام که نهمین ایشان قائم شان، امامشان، عالم ترینشان، حکیم ترینشان و افضل ایشان می باشد»<sup>۳</sup>.

دلایل بر امامت علی و فرزندان یازده گانه اش (علیهم السلام) و جانشین بودن آنها برای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به واقع بسیار است و چه بسا محکم ترین آنها سوره ی قدر باشد: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» (به راستی ما آن را در شب قدر نازل کردیم).

این سوره دلالت دارد بر اینکه ملائکه و روح پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای امر بر جانشینان معصومش فرود می آیند و اگر به این صورت نبود چنین گفته می شد که (این سوره) به همراه پیامبر (صلی الله علیه و آله) از بین می رفت؛ در حالی که جمیع مسلمانان بر این باورند که این عمل ادامه دارد و همگی در دهه ی آخر ماه رمضان هر سال در طلب شب قدر برمی آیند؛ و کسی از این

۱ - کمال الدین: ص ۲۸۱ ؛ مقتضب الاثر: ص ۱۰ ؛ استنصار: ص ۸

۲ - خصال: ص ۴۷۶ ؛ عیون اخبار الرضا (علیه السلام) ج ۲ ص ۵۶ ؛ کمال الدین: ص ۲۶۹.

۳ - مقتضب الاثر: ص ۱۱ ؛ بحار الانوار: ج ۳۶ ص ۳۷۲ و با اختلافی اندک در صفحه ی ۴۷۵؛ همچنین عیون اخبار الرضا (علیه السلام) ج ۲ ص ۵۶.

سربازنمی‌زند مگر از روی لجاجت و سرکشی که در این صورت: بگذار به حال خودش باشد!!

• امام باقر (ع) فرمود: «ای جماعت شیعه! در مناظره با دشمن با سوره‌ی قدر استدلال کنید که پیروز خواهید شد: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» (به راستی ما آن را در شب قدر نازل کردیم). به خدا سوگند که این سوره پس از پیامبر ﷺ حجت خداوند تبارک و تعالی است بر خلابیق، و سرور دین شما و غایت علم ما است. ای گروه شیعه! ای گروه شیعه! با دشمن به وسیله‌ی «حم \* وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ» (حامیم \* سوگند به این کتاب روشنگر) احتجاج کنید که به طور خاص از آن والیان امر پس از رسول خدا ﷺ می‌باشد....»<sup>۱</sup>.

از امام صادق (ع) از پدرانش از پیامبر اکرم ﷺ روایت شده است که فرمود: «وقتی مرا به آسمان بردند خداوند جل جلاله به من وحی فرمود: .... و حدیث را تا آنجا ادامه می‌دهد که فرمود: سرم را بالا گرفتم و خود را در برابر انوار علی، فاطمه، حسن، حسین، علی بن الحسین، محمد، جعفر، موسی، علی، محمد، علی، حسن و حجت بن الحسن قائم که در وسط آنها همچون ستاره‌ای درخشان بود دیدم. عرض کردم: پروردگارا! اینان چه کسانی هستند؟ فرمود: اینها امامان هستند و این قائمی است که حلالم را حلال و حرامم را حرام می‌کند و با او از دشمنانم انتقام می‌گیرم. او آرامش و آسودگی اولیای من است و او همان کسی است قلب‌های شیعیان تو را از ظالمان، منکران و کافران بهبود می‌دهد؛ لات و عزری را تر و تازه خارج می‌کند — یعنی اولی و دومی — و می‌سوزاندشان. فتنه‌ی مردم با آن دو در آن زمان شدیدتر از فتنه‌ی گوساله و سامری است»<sup>۲</sup>.

شیخ صدوق در کتاب اکمال الدین و همچنین در عیون اخبار الرضا (ع) روایت نموده است: هم از پدرم و هم از ابن ولید با سند حدیث که به امام صادق می‌رسید (ع) از امام باقر (ع) از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده است که او لوحی در دست فاطمه (ع) دید که خداوند عزوجل آن را به پیامبر اکرم ﷺ اهدا کرد و پیامبر ﷺ آن را به فاطمه (ع) بخشید. در آن لوح نوشته شده بود:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، هَذَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ، لِمُحَمَّدٍ نُورِهِ وَ سَفِيرِهِ وَ حِجَابِهِ وَ

۱ - کافی: ج ۱ ص ۲۹۴ ؛ بحار الانوار: ج ۲۵ ص ۷۲.

۲ - کمال الدین: ص ۲۵۳ ؛ غیبت طوسی: ص ۱۷۳ ؛ بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۷۹ ؛ الزام الناصب: ج ۱ ص ۱۶۹.

وَلَيْلِهِ، نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ مِنْ عِنْدِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

عَظَّمَ بِأَ مُحَمَّدَ اسْمَائِي وَ اشْكُرْ نِعْمَائِي وَ لَا تَجِدُ الْآثِي. إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا قَاصِمُ  
الْجَبَّارِينَ وَ مُبِيرُ الظَّالِمِينَ وَ مُدَلُّ الظَّالِمِينَ وَ دِيَانُ الدِّينِ. إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَمَنْ رَجَا غَيْرَ  
فَضَلِيَ أَوْ خَافَ غَيْرَ عَذَلِي عَذَّبْتُهُ عَذَابًا لَا أَعَذِّبُهُ<sup>۲</sup> أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ، فَإِيَّايَ قَاعْبُدْ وَ عَلَيَّ فَتَوَكَّلْ،  
إِنِّي لَمْ أُبْعَثْ نَبِيًّا قَاطَمْتُ أَيَّامَهُ وَ انْقَضَتْ مُدَّتُهُ إِلَّا جَعَلْتُ لَهُ وَصِيًّا، وَ إِنِّي فَضَّلْتُكَ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ،  
وَ فَضَّلْتُ وَصِيكَ عَلَى الْأَوْصِيَاءِ، وَ أَكْرَمْتُكَ بِسَبْلِكَ<sup>۳</sup> بَعْدَهُ وَ سَبَيْكَ الْحَسَنَ وَ الْحَسِينَ فَجَعَلْتُ  
حَسَنًا مَعْدِنَ عِلْمِي، بَعْدَ انْقِضَاءِ مَدَّةِ أَبِيهِ، وَ جَعَلْتُ حَسِينًا حَازِنًا وَحِيًّا، وَ أَكْرَمْتُهُ بِالشَّهَادَةِ، وَ  
خَتَمْتُ لَهُ بِالسَّعَادَةِ، فَهُوَ أَفْضَلُ مِنَ اسْتِشْهَادٍ، وَ أَرْفَعُ الشَّهَدَاءَ دَرَجَةً، جَعَلْتُ كَلِمَتِي التَّامَّةَ مَعَهُ، وَ  
حُجَّتِي الْبَالِغَةَ عِنْدَهُ، يَعْتَرِثُهُ أُتَيْبٌ وَ أَعَاقِبُ. أَوْلَهُمْ عَلَى سَيِّدِ الْعَابِدِينَ وَ زَيْنِ أَوْلِيَائِي الْمَاضِينَ،<sup>۴</sup> وَ  
ابْنَهُ سَمَى جَدَّهُ<sup>۵</sup> الْمُحْمُودَ مُحَمَّدَ الْبَاقِرِ لِعِلْمِي، وَ الْمَعْدِنَ لِحُكْمِي. سَيِّهَلِكُ الْمُرْتَابُونَ فِي جَعْفَرٍ،  
الرَّادُّ عَلَيْهِ كَالرَّادِّ عَلَيَّ، حَقُّ الْقَوْلِ مِنِّي لَأَكْرِمَنَّ مَثْوَى جَعْفَرٍ، وَ لَأَسْرُنَّهُ فِي أَشْيَاعِهِ وَ أَنْصَارِهِ وَ  
أَوْلِيَائِهِ. إِنْتَجَبْتُ بَعْدَهُ مُوسَى، وَ إِنْتَجَبْتُ<sup>۸</sup> بَعْدَهُ فَتَنَّهُ عَمِيَاءُ حُنْدُسٍ؛ لِأَنَّ خَيْطَ فَرَضِي لَا يَنْقَطِعُ،<sup>۹</sup> وَ  
حُجَّتِي لَا تَخْفَى، وَ إِنْ أَوْلِيَائِي يُشْقُونَ، أَلَا وَ مَنْ جَدَّ وَاحِدًا مِنْهُمْ فَقَدْ جَدَّ نِعْمَتِي، وَ مَنْ غَيْرَ  
أَيَّهِ مِنْ كِتَابِي فَقَدْ أَفْتَرَى عَلَيَّ، وَ وَيْلٌ لِلْمُفْتَرِينَ الْجَاحِدِينَ. عِنْدَ انْقِضَاءِ مَدَّةِ عَبْدِي مُوسَى وَ  
حَسِيبي وَ خَيْرَتِي، (أَلَا)<sup>۱۰</sup> إِنْ الْمَكْذِبَ بِالثَّامِنِ مَكْذِبٌ بِكُلِّ أَوْلِيَائِي، وَ عَلَيَّ وَ لِيبي وَ نَاصِرِي، وَ مَنْ أَضَعُ  
عَلَيْهِ أَعْيَاءَ النَّبُوَّةِ وَ أَمْنَحُهُ<sup>۱۱</sup> بِالْأَضْطَلَاعِ بِهَا، يَقْتُلُهُ عَفْرِيَّتٌ مُسْتَكْبِرٌ، يُدْفَنُ بِالْمَدْيِينَةِ الَّتِي بَنَاهَا الْعَبْدُ  
الصَّالِحُ، إِلَى جَنبِ شَرِّ خَلْقِي. حَقُّ الْقَوْلِ مِنِّي لَأَقْرَنَ عَيْنِيهِ بِمُحَمَّدِ ابْنِهِ<sup>۱۲</sup>، وَ خَلِيفَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ، وَ

۱ - در کافی: مدیل المظلومین و دیان الدین.

۲ - در برخی نسخه‌های کافی: لا أعذب به.

۳ - در برخی نسخه‌های کافی: بسلیک.

۴ - در کافی: حسن و حسین.

۵ - در غیبت نعمانی: فهو افضل من استشهاد في و أرفع الشهداء درجة عندي، .... و حجتی البالغة عنده.

۶ - در برخی نسخه‌های کافی: و زین اولیاء الله الماضین.

۷ - در برخی نسخه‌های کافی: شبیهه جدّه.

۸ - در کافی: أبيضت؛ و در برخی نسخه‌ها: أتیحت، و این در غیبت نعمانی موجود است.

۹ - در برخی نسخه‌های اكمال الدین: لأن خیط وصیتی؛ و در برخی نسخه‌های غیبت نعمانی: ألا إن خیط فرضی.

۱۰ - اینگونه در کمال الدین آمده است.

۱۱ - در غیبت طوسی: و أمتعه؛ و در عوالم: و أمنتعه.

۱۲ - بابنه: «م ح م د».

وَأَرْثَ عِلْمِي، وَ مَعْدُنْ عِلْمِي، وَ مَوْضِعْ سِرِّي، وَ حُجَّتِي عَلَى خَلْقِي (لَا يُؤْمِنُ عَبْدٌ بِهِيَ إِلَّا) جَعَلْتُ الْجَنَّةَ مَثْوَاهُ، وَ شَفَعْتَهُ فِي سَبْعِينَ (أَلْفًا) ۲ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ، كُلُّهُمْ قَدْ اسْتَوْجَبُوا النَّارَ، وَ أَخْتَمُ بِالسَّعَادَةِ لِابْنِهِ عَلَى وَلِيِّي وَ نَاصِرِي، وَ الشَّاهِدِ فِي خَلْقِي، وَ آمِينِي عَلَى وَحْيِي، أُخْرِجُ مِنْهُ الدَّاعِيَ إِلَى سَبِيلِي، وَ الْخَازِنَ لِعِلْمِي الْحَسَنِ، ثُمَّ أَكْمِلُ ذَلِكَ بِابْنِهِ رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ، عَلَيْهِ كَمَالُ مُوسَى، وَ بَهَاءُ عِيسَى، وَ صَبْرُ أَيُّوبَ ۳.

سَيِّدُ أَوْلِيَائِي فِي زَمَانِهِ، وَ تَهَادَى رُؤُوسَهُمْ كَمَا تَهَادَى رُؤُوسُ التُّرْكِ وَ الدَّيْلَمِ، فَيَقْتُلُونَ وَ يُحَرِّقُونَ، وَ يَكُونُونَ خَائِفِينَ مَرْعُوبِينَ وَ جَلِيلِينَ، تُصَبِّحُ الْأَرْضُ بِدِمَائِهِمْ، وَ يَفْشُو الْوَيْلُ وَ الرِّينُ فِي نَسَائِهِمْ، أَوْلِيكَ أَوْلِيَائِي حَقًّا، بِهِمْ أَدْفَعُ كُلَّ فِتْنَةٍ عَمِيَاءَ حِنْدِسٍ، وَ بِهِمْ أَكْشِفُ الزَّلْزَلَةَ، وَ أَرْفَعُ الْأَصَارَ وَ الْأَغْلَالَ « أَوْلِيكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَ أَوْلِيكَ هُمْ الْمُهْتَدُونَ » ۷.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این کتابی است از سوی خداوند شکست‌ناپذیر دانا به محمد ﷺ نورش و فرستاده‌اش و حجاب و دلیل و آیتش. این نوشته را جبرئیل روح الامین از جانب رب العالمین فرود آورده است.

ای محمد! اسماء من را بزرگ شمار، نعمت‌هایم را شکرگزار باش، هرگز نعمت و برکات مرا انکار نکن. من الله، هستم که هیچ معبودی جز من نیست؛ درهم کوبنده‌ی جباران و خوار کننده‌ی ستمگران و حسابرس روز جزا هستم. من همان الله و معبود شمایم که جز من هیچ معبودی نیست. هر که به فضل کسی جز من امیدوار باشد یا از چیزی جز عدل من خوف داشته باشد، او را به عذابی سخت گرفتار خواهیم ساخت که احدی از جهانیان آن را نچشیده باشد. پس فقط مرا پرستش کن و فقط بر من توکل کن. من هیچ

۱ - این عبارت در شرح اصول کافی مازندرانی: ج ۷ ص ۳۶۳ آمده است.

۲ - این عبارت در غیبت طوسی ص ۱۴۶ و غیبت نعمانی ص ۷۱ آمده است.

۳ - در هدایة الکبریٰ خصبی: علیه اِکمال صفة آدم و رفعة إدريس و سکينة نوح و حلم إبراهيم و شدة موسى و بهاء عيسى و صبر أيوب.

۴ - در کافی: الرنا. الرنة: فریاد زدن در مصیبت.

۵ - در برخی نسخه‌های کمال الدین: القیود.

۶ - بقره: ۱۵۷.

۷ - اِکمال الدین: ص ۳۰۸ ؛ عیون اخبار الرضا (علیه السلام): ج ۲ ص ۴۸ ؛ کافی: ج ۱ ص ۵۲۷ ؛ اختصاص

مفید: ص ۲۱۱ ؛ احتجاج: ج ۱ ص ۸۴ ؛ غیبت طوسی: ص ۱۴۵ ؛ غیبت نعمانی: ص ۷۱ ؛ مناقب آل ابی طالب: ج ۱ ص ۲۵۵.

پیامبری را مبعوث نکردم و ایامش را تکمیل نمودم و دوران او را به پایان نرسانیدم مگر اینکه برایش وصی قرار دادم. تو را بر تمام پیامبران برتری بخشیدم؛ و وصی تو را نیز بر تمام اوصیا برتری دادم. پس از وصی و جانشینت، تو را به وجود دو فرزند دلاور، حسن و حسین گرامی داشتم. حسن را پس از پایان دوران پدرش معدن علم خود، و حسین را نگهبان و حافظ وحی خود قرار دادم و او را با نعمت شهادت اکرام نمودم و پایش را سعادت خواستم. حسین با فضیلت‌ترین کسی است که شهید شد و در بین شهیدان بالاترین درجه و مقام را دارا است؛ کلمه‌ی تائمه‌ام را با او همراه کردم، و حجت بالغه‌ام را نزد او قرار دادم؛ با عترت و اهل بیت او پاداش می‌دهم و مجازات می‌کنم. اولین‌شان (عترت حسین) علی سید و سرور عبادت‌کنندگان و زینت دوستان پیشین من است. پس از او فرزندش که همانم جد محمودش (ستایش شده‌اش) است محمد، شکافنده‌ی علم من و معدن حکمت من است. به زودی تردید کنندگان در جعفر هلاک خواهند شد؛ بازگشت کننده به او، بازگشت کننده به من است. سخن حق از من است؛ که منزلت جعفر را گرامی بدارم، و محبت و عشق به او را در دل دوستان، شیعیان، پیروان و یارانش قرار خواهم داد. پس از او موسی را برگزیدم؛ و پس از او فتنه‌ی کور شب تاریک را برگزیدم؛ چرا که سیر فرمان و اطاعت من هرگز منقطع نخواهد شد و حجت و دلیل من از دید مردم پنهان نخواهد ماند و دوستانم هرگز تیره‌بخت نخواهند گردید. بدان که اگر کسی یکی از حُجّت‌های مرا انکار کند، نعمتی را که داده‌ام انکار نموده است و هر که آیه‌ای از کتابم را تغییر دهد بر من افترا بسته است. وای بر افترازندگان انکارگر! آن زمان که دوران امامت بنده، دوست و برگزیده‌ام موسی به پایان رسد. آگاه باشید! هر که هشتمین حجت مرا دروغ شمارد، همه‌ی اولیای مرا انکار نموده است. علی، دوست و یاور من است و کسی است که ثقل نبوت را در او قرار دادم و توانمندی با آن را به او ارزانی داشتم. عفریت ستمگر و متکبر او را می‌کشد و در شهری که عبد صالح آن را بنا نهاد دفن می‌گردد؛ در کنار شیرترین خلقم. سخن حق از آن من است، که دیدگان او را به فرزندش محمد و جانشین پس از او، و وارث علمم، و معدن علمم، و جایگاه رازم و حجت‌م بر بندگاتم، روشنی بخشیم. (هیچ بنده‌ای به او ایمان نمی‌آورد مگر اینکه) بهشت را جایگاهش قرار دادم و او را شفیع هفتاد (هزار) نفر از افراد اهل بیتش که همگی جهنم بر آنان واجب شده است، و او را به سعادت از فرزندش علی، دوست و یاورم، و شاهد من در میان خلقم، و امین و حیم، ختم نمودم. مدعی توسط او به راه راست در خواهد آمد؛ و معدن و خازن علمم حسن. سپس حجت خویش را با فرزندش که رحمتی فراگیر برای جهانیان است تکمیل خواهم نمود. او کمال موسوی، عظمت عیسی و صبر ایوب را دارد.

در زمان او دوستان من خوار و خفیف خواهند شد و سرهایشان چون سرهای ترک و

دیلم، هدیه داده می‌شود، و کشته و به آتش کشیده می‌شوند. ترسان، وحشت‌زده و لرزان می‌شوند. زمین از خون آنان رنگین و هلاکت و فریاد و شیون در بین زنانشان همه‌گیر می‌شود. آنان به حقیقت اولیای من هستند. به واسطه‌ی اینان هر فتنه‌ی کور و تاریک را از خلق دور خواهیم ساخت و با آنها حرکت‌های ظریف و پنهان را آشکار می‌نمایم و قید و بندها را برمی‌دارم. «بر ایشان صلوات و رحمتی از پروردگارشان باد، و آنها هدایت یافتگان‌اند»

عبد الرحمن بن سالم می‌گوید: ابو بصیر گفت: «اگر در تمام عمرت جز این حدیث را

نشنوی برای تو کافی است؛ پس آن را حفظ کن و جز به اهلش مرسان»<sup>۱</sup>.

همانند این حدیث از رسول خدا ﷺ به خط امیر المؤمنین (علیه السلام) در بحار روایت شده است.<sup>۲</sup> با وجود همه‌ی آنچه صحابه شنیده و از پیامبر ﷺ روایت کرده بودند و با وجود تمام موضع‌گیری‌های ایشان ﷺ به همراه علی (علیه السلام) و تأکیدهای ایشان (علیه السلام) در پیروی از علی (علیه السلام) و یازده تن از فرزندان او صیای پس از وی، بیش‌تر مسلمانان پیروی از پیشوایان گمراهی را برگزیدند، در فتنه‌ی گوساله فرو افتادند و پیرو سامری شدند!! و با علی (علیه السلام) پس از درگذشت پیامبر ﷺ همان کردند که بنی اسرائیل در زمان غیبت موسی (علیه السلام) با هارون (علیه السلام) نمودند و اینچنین ارتداد و بازگشتی که خداوند آنها را از مبتلا شدن به آن بر حذر داشته بود، اتفاق افتاد. حق تعالی می‌فرماید: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَصُرَ اللَّهُ شَيْئًا وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ»<sup>۳</sup> (جز این نیست که محمد، فرستاده‌ای است که پیش از او فرستادگانی دیگر بوده‌اند. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، شما به آیین پیشین خود بازمی‌گردید؟ هر کس که به عقب بازگردد هیچ زبانی به خدا نخواهد رسانید و خداوند سپاس‌گزاران را پاداش خواهد داد). همگان به پیشینیان خود بازگشتند مگر تعدادی اندک از اصحاب پیامبر؛ یعنی عمار، ابوذر، مقداد، سلمان. سپس بیش‌تر صحابه شروع به بازگشت به حق و یاری دادن علی (علیه السلام) نمودند؛ پس از آنکه وی را در ابتدا تنها گذاشتند و

۱ - عیون اخبار الرضا (علیه السلام) ج ۲ ص ۵۰ ؛ کمال الدین: ص ۳۱۱ ؛ کافی: ج ۱ ص ۵۲۹.

۲ - بحار الانوار: ج ۳۶ ص ۲۰۰.

۳ - آل عمران: ۱۴۴.



حقش را یاری نمودند؛ پس از آنکه ظلمی که روز به روز در حال ازدیاد و گسترش بود را مشاهده نمودند؛ ظلمی که ثمره‌ی تسلط جیت و طاغوت بر سکان رهبری مسلمانان و جانشینی پیامبر ﷺ بود. ناداوری‌ها در تقسیم بیت المال آغاز شد تا آنجا که کار به جایی رسید که عثمان خمس آفریقا را به مروان بن حکم می‌پردازد<sup>۱</sup>، معاویه دشمن آزاد شده‌ی اسلام— در زمان عمر والی سرزمین شام می‌شود، ابوذر رضی الله عنه را مورد ظلم و توهین و آزار و ستم قرار می‌دهد و از سرزمین شام تبعید می‌نماید، پس از آنکه ابوذر خوشگذرانی‌های معاویه و چنگ‌اندازی‌اش بر اموال مسلمین رسوا نموده بود، و در پایان، عثمان، ابوذر رضی الله عنه را به ربّه تبعید می‌کند و او در آنجا تنها، بی‌چیز، مقهور و در قفر و گرسنگی جان می‌بازد؛ این در حالی بود که ماترک طلاهای عبد الرحمن بن عوف با تبر شکسته می‌شد، و طلحه، عثمان، سعد و دیگران اموال بی حد و حصری در تملک خود داشتند و اگر نگویم همه‌ی این اموال، بیش‌ترشان از بیت المال مسلمین بود.

کسانی که خوهان اطلاعات بیش‌تری هستند به کتاب‌های تاریخ مراجعه نمایند<sup>۲</sup>.

اگر از ابوذر رضی الله عنه بپرسیم این همه درد و مصیبت‌ها که در طول زندگی با آن مواجه بودی از چه رو بود؟ به این معنا خواهد گفت: حبیبم رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: ای ابوذر! حق را بگو! من حق را گفتم و حق برایم هیچ دوستی باقی نگذاشت<sup>۳</sup>.

۱ - ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه می‌گوید: «و سومین آنها عثمان بن عفان بن ابی العاص بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف بود. کنیه‌اش ابو عمرو و مادرش آروی دختر کریم بن ربیعۀ بن حبیب بن عبد شمس بود. پس از خاتمه‌ی شورا، مردم با وی بیعت کردند و امارت وی مستقر گردید و کاردانی عمر دربارۀ او استوار شد. او بنی امیه را بر مردم مسلط کرد، به آنها ولایت‌ها را داد و خراج‌ها را به آنها واگذار نمود. آفریقا در ایام او فتح شد و او خمس تمامی آن را به مروان بخشید. عبد الرحمن بن حنبل جمعی می‌گوید: ... و به مروان خمس سرزمین‌ها داده شد... هیئات از این کار تو در حق چه کسی!». شرح نهج البلاغه: ج ۱ ص ۱۹۸.

۲ - مراجعه کنید به: غدیر شیخ الامینی: ج ۸ ص ۲۹۲ و پس از آن، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی: ج ۳ ص ۵۴ و سایر منابع.

۳ - در وصیت‌های فرستاده‌ی خدا حضرت محمد صلی الله علیه و آله به ابوذر رضی الله عنه آمده است: ... عرض کردم: ای رسول خدا! بر من بیفزای. فرمود: «حق را بگو، حتی اگر تلخ باشد». گفتم: ای رسول خدا! بر من بیفزای. فرمود: «در راه

خوشا به حالت ای ابوذر! زندان بان هایت خوار و ذلیل شدند. آنها تو را نکشتند بلکه تو ایشان را کشتی. آنها در زندگی، مردگانی متحرک بودند اما تو تا امروز در قلب‌های مؤمنان زنده‌ای، تو همراه مایی و حتی الگو و نمونه‌ای عالی در قلب هر انسان آزاده‌ی شریفی هستی که حقوق فقرا، مسکینان و مستضعفان را مطالبه می‌کند؛ هر جا می‌خواهد باشد.

و این گفته‌ی سرور توحیدگویان پس از رسول خدا ﷺ، علی بن ابی طالب (علیه السلام) تو را کفایت می‌کند: «ای ابوذر! تو برای خدا به خشم آمدی؛ پس امید به کسی ببنده که به خاطر او خشم گرفتی. این مردم بر دنیای خود از تو ترسیدند و تو بر دین خویش از ایشان بیمناک شدی؛ پس آن را که به خاطرش از تو ترسیدند، به ایشان واگذار و آنچه را که از آنان بر آن ترسیدی، بگیر و بگیریز. اینان چقدر نیازمندند به آن چیزی که تو آنها را از آن منع می‌کردی، و تو چه بی‌نیازی از آنچه تو را از آن منع کرده‌اند. فردا خواهی دانست چه کسی سود برده، و چه کسی فراوان رشک می‌برد. اگر درهای آسمان و زمین را به روی بنده‌ای از بندگان خدا ببندند و سپس آن بنده از خدا هراسان باشد، قطعاً خداوند برایش راه خروجی خواهد گشود. پس جز حق، تو را مونس نباشد، و جز باطل، تو را به وحشت نیفکند. اگر دنیایشان را می‌پذیرفتی تو را دوست می‌گرفتند، و اگر از دنیا چیزی برمی‌گرفتی تو را ایمن می‌داشتند».

پیش از این رویداد، حوادث و مصیبت‌هایی گریبان‌گیر اسلام و مسلمین شده بود. ابوبکر، خالد بن ولید پست و فرومایه و تند خو را فرستاد تا مالک بن نویره (رضی الله عنه) را به قتل برساند و در همان شب که وی را به قتل می‌رساند، به همسرش تجاوز کند! چرا؟ چون مالک از پرداخت زکات بنی تمیم به ابوبکر خودداری نمود؛ چرا که او غضب‌کننده‌ی جانشینی رسول خدا از صاحبش بود؛ کسی که مسلمانان او را می‌شناختند، و دیده بودند و شنیده بودند که رسول خدا ﷺ او را در غدیر خم و در سایر مناسبات به خلاف و جانشینی خودش منصوب فرموده بود؛ یعنی علی بن ابی طالب. عجیب این است که وقتی عباس محمود عقاد به این شعر مالک بن نویره برخورد می‌کند:

کستم اموالتان را بی پنج کوفتی بگیرید و نرساید از آنچه فرود پیش نخواهد آمد  
اگر کسی عیسان بافرمانی ترسناک برپا نیندازد منش کنیم و گوئیم این دین، دین محمد است<sup>۱</sup>

می گوید: «به احتمال زیاد مالک در زمان حیات خود آنچه از صدقات جمع شده بوده را صرف خوش گذرانی و لهو و لعب نموده بود. سپس در این خصوص مورد سرزنش قرار گرفت، و او با این ابیات سرزنش کننده اش را پاسخ می گوید»!!

ای کاش می دانستم این اشعار را چگونه خواندی تا به چنین معنایی رسیدی؟! در حالی که این مرد می گوید: «اموالتان را برگزید» و این به آن معنا است که او اموالش را به ایشان بازگردانیده است. سپس عقاد تلاش می کند جنایت قتل مالک بن نویره و تجاوز به همسرش را مبهم جلوه دهد تا در این واقعه ابوبکر و خالد بن ولید فرومایه و تند خو رسوا و مفتضح نشوند تا پس از آن بتواند خالد بن ولید را نابغه ای بی همتا معرفی کند؛ کسی که جهاد، وی را حتی از حفظ کردن یک سوره از قرآن که بتواند وقتی برای مسلمانان امام جماعت می شود، قرائت کند، بازداشته است! این چه انصافی است، ای عقاد؟ «ای سعد! شترها را اینچنین آب نمی دهند»<sup>۲</sup>!

خداوند ما را کافی است و او چه نیکو و کیلی است؛ و کسانی که مردم را بر دوش آل محمد ﷺ سوار می کنند به زودی خواهند دانست به چه بازگشت گاهی باز خواهند گشت، و سرانجام نیک از آن پرهیز کاران است.

به هر حال اعمال ناگوار بسیار و فعالیت های نامشروع و ظالمانه ی بسیاری پس از وفات پیامبر ﷺ روی داد. برای کسی که گوش شنوا دارد و بر حق گواهی می دهد، همین حادثه ی

۱ - فقلت خذوا أموالکم غیر ناظر ولا خائف فیما یجیء من اللد فان قام بالأمر المخوف قائم منعنا و قلنا الدین دین محمد

مراجعه کنید به برگردان مالک بن نویره در اصابت: ج ۵ ص ۵۶۰ و «وفیات الأعیان» ابن خلکان: ج ۶ ص

۱۴ و معالم المدرستین: ج ۲ ص ۸۲

۲ - ضرب المثلی عربی (مترجم).

قتل مالک بن نویره کافی است؛ واقعه‌ای که در آن به جان و مال و ناموس مسلمانان تجاوز شد. آیا چیز دیگری هم باقی می‌ماند؟!

خواننده حق دارد بپرسد: چرا علی بن ابی طالب (علیه السلام) شمشیر برنکشید؟! و چرا رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از ایشان خواست بر ظلم‌هایی که پس از او روا می‌شود، صبر پیشه کند؟!

هر چند این پرسش در آنچه پیش‌تر ارایه شد و در فرمایش امیر المؤمنین (علیه السلام)، پاسخ داده شده است: «فَإِنْ أَقُلُّ، يَقُولُوا: حَرَصَ عَلَى الْمُلْكِ، وَإِنْ أَسْكُتُ يَقُولُوا: جَزَعَ مِنَ الْمَوْتِ، هَيْهَاتَ بَعْدَ اللَّتْيَا وَالَّتِي وَ اللَّهُ لَأَبْنُ أَبِي طَالِبٍ أَنَسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطُّغْلِ بِقَدِّي أُمِّهِ، بَلِ انْدَمَجَتْ عَلَى مَكُونٍ عَلِمَ لَوْ بَحَثَ بِهِ لَأَضْطَرَبْتُمْ أَضْطِرَابَ الْأَرَشِيَّةِ فِي الطَّوِيِّ الْبَعِيدَةِ»<sup>۱</sup> (اگر سخن بگویم، می‌گویند: بر حکومت حریص است، و اگر خاموش باشم، می‌گویند: از مرگ ترسید!! هرگز! من و ترس از مرگ؟! پس از آن همه (جنگ‌ها و حوادث)؟! به خدا سوگند، آنس و علاقه‌ی فرزند ابی طالب به مرگ، از علاقه‌ی طفل به پستان مادر بیش‌تر است، بلکه من از علوم و حوادث پنهانی آگاهی دارم که اگر باز گویم به لرزه می‌افتید، چون لرزیدن ریسمان در چاه‌های عمیق!).

اما مانعی ندارد قدری مطلب را توضیح دهیم. در اینجا دو علت را متذکر می‌شوم:

**اول:** اسلام هنوز در جان مردم ریشه ندوانیده بود. اسلام آنها ظاهری بود و ایمان حقیقیِ راسخی نداشتند و بیم آن می‌رفت که به ارتداد کشیده شوند و وضعیت‌شان مانند آن زنی گردد که پشمی ریسیده، سپس بافته‌هایش را از هم بگسلاند! مگر عده‌ای اندک که استوار بودند. حق تعالی می‌فرماید: «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا»<sup>۲</sup> (اعراب گفتند: ایمان آوردیم. بگو: ایمان نیاورده‌اید، بلکه بگویید: اسلام آوردیم).

و همچنین می‌فرماید: «وَ لَوْ دَخَلَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ أَطْطَارِهَا ثُمَّ سَأَلُوا الْفِتْنَةَ لَأَتَوْهَا وَ مَا تَلَبَّثُوا بِهَا إِلَّا يَسِيرًا»<sup>۳</sup> (و اگر از اطراف آن بر آنها وارد می‌شدند و سپس از آنها خواسته می‌شد که مرتد شوند، قطعاً می‌پذیرفتند و جز اندکی در آن، درنگ نمی‌کردند).

۱ - نهج البلاغه: ج ۱ ص ۳۶.

۲ - حجات: ۱۴.

۳ - احزاب: ۱۴.

آیات بسیاری در قرآن وجود دارد که نشان می‌دهد بیش‌تر مسلمانان در دین خود متزلزل بودند و علاوه بر این، وجود منافقان را نیز نباید از نظر دور داشت. نتیجه مشخص است؛ در چنین شرایطی جانشین پیامبر باید به حفظ ظاهر رضایت دهد و صبر پیشه کند همان‌طور که پیامبر ﷺ به ظاهر رضایت داد و بر اعمال منافقین و پیروانشان شکیبایی ورزید؛ کیست که از سخنان ایشان بهره‌ای گیرد! اگر چنین نمی‌کردند شالوده‌ی بنایی که رسول خدا ﷺ و جانشینش (علیه السلام) بیش‌تر سال برای آن زحمت کشیده بودند منهدم می‌شد؛ در حالی که بهره و ثمره‌ی عظیمی از این دین انتظار می‌رود: پرتو افکنی کامل نور خدا بر زمینش، عبادت اهل زمین برای خداوند و انتشار کلمه‌ی لا اله الا الله.

برافراشته شدن پرچم الله اکبر در هر نقطه‌ای از این زمین در زمان پیامبر ﷺ یا وصی او محقق نشد بلکه در زمان آخرین وصی، مهدی (علیه السلام) واقع خواهد شد و این سنتی است الهی که در امت‌های پیشین نیز برقرار بوده است. موسی به سوی قومی از بنی اسرائیل فرستاده شد که به همراه وی از دریا گذشتند اما در صحرای سینا از او سر پیچی نمودند و از جنگیدن با ستمگران سرباز زدند.

حق تعالی می‌فرماید: «قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ»<sup>۱</sup> (گفتند: ای موسی! تا وقتی در آنجا هستند هرگز به آن داخل نشویم. ما اینجا می‌نشینیم، تو و پروردگارت بروید و با آنها نبرد کنید)؛ در نتیجه از به دوش کشیدن کلمه‌ی لا اله الا الله به سوی مردم، سرباز زدند و خداوند سبحان و متعال نیز ایشان را با چهل سال سرگردانی در صحرای سینا عقوبت نمود.

نتیجه‌ی این سرگردانی، مجازاتی اصلاح‌گرایانه برای پرورش یافتن امتی ربّانی و صالح بود. این امت، فرزندان و نوه‌های همین گروه نافرمان بودند و کلمه‌ی لا اله الا الله را همراه با یوشع بن نون وصی موسی (علیه السلام) بر دوش کشیدند و با ستمگران و طاغوت‌ها پیکار کردند و دین خدا را در زمینش یاری نمودند.

بنابراین نتیجه‌ی مورد انتظار از این امت در آخر الزمان حاصل خواهد شد؛ یعنی در زمان ظهور مهدی (علیه السلام) که از خداوند می‌خواهیم زمان ما باشد، چنانکه بسیاری از روایات چنین چیزی را نشان می‌دهند؛ و خداوند آگاه‌تر است.

پیش‌تر از رسول خدا (ص) روایت شده که فرمود: «... مَثَلُ أُمَّتٍ مِنْ مَثَلِ بَاغِيٍّ أَسْتِ كَهْ غُرُوبِيٍّ مِنْ أُنْ مِي خُورِنْدِ وَ بَهْرَهْ مَنْدِ مِي گَرْدَنْدِ وَ چِهْ بَسَا گُرُوبِيٍّ دِيگَر بِيانِنْدِ وَ آن رَا عَرِيضْ تَر، طَوِيلْ تَر بَا شَاخَهْ هَايِي بَلَنْدْ تَر وَ مِيوَهْ هَا وَ ثَمْرَاتِي نِيکُوتَر بِيانِنْدِ...»<sup>۱</sup>.

بنابراین پیامبر انتظار دارد آخرین گروه از امتش برتریشان باشد و چه بسا این امت یعنی اصحاب و انصار مهدی هیچ شباهتی به پیشینیان نداشته باشند؛ چه پیشینیان این امت و چه همه‌ی آنها که در طول تاریخ بشریت قدم بر این زمین نهادند. پیش‌تر توصیف آنها در حدیث قدسی ارایه گردید: «برای آن زمان بندگان را انتخاب نموده‌ام که قلب‌هایشان را برای ایمان آزموده‌ام و آن را انباشته‌ام از ورع، اخلاص، یقین، تقوی، خشوع، صدق، حلم، صبر، وقار، بی‌اعتنایی به دنیا و آرزومندی به آنچه نزد من است. ایشان را دعوت‌کنندگان به خورشید و ماه قرار می‌دهم و در زمین جانشینشان می‌گردانم... آنان اند اولیای من. برایشان پیامبری برگزیده و جانشینی پسندیده اختیار نموده‌ام. وی را برایشان نبی و رسول قرار دادم و ایشان را برای او دوستان و یاران. اینان اند امتی که برگزیدم...»<sup>۲</sup>.

و روایاتی که از اهل بیت عصمت و طهارت در مورد فضیلت اصحاب مهدی (علیه السلام) وارد شده بسیار است و اگر از فضیلت‌های آنها جز اعتلای کلمه‌ی الله و گسترش توحید در جای جای این زمین نمی‌بود، ایشان را کفایت می‌نمود.

**دوم:** صبر امیر المؤمنین (علیه السلام) حجتی بالغه و رسا برای او بود؛ چرا که ایشان (علیه السلام) حق خود را تبیین نمود و سپس از منازعات و کشمکش‌ها برای دستیابی به ریاست و حکومت روی گردانید؛ تا روشن شود که او (علیه السلام) به این ریاست اعتنایی ندارد و اگر درخواست آن را دارد تنها برای بر پا داشتن حق، گسترش عدالت و یاری دین می‌باشد. امیر المؤمنین (علیه السلام) با عبور از

۱ - خصال: ص ۴۷۶ ؛ عیون اخبار الرضا (علیه السلام) ج ۲ ص ۵۶ ؛ کمال الدین: ص ۲۶۹.

۲ - سعد السعود سید بن طاووس: ص ۳۴ ؛ بحار الانوار: ج ۵۲ ص ۳۸۵ ؛ الزام الناصب: ج ۲ ص ۲۵۹.

میان قرن‌ها، آیندگان این امت و فرزندان ایشان را دید و دانست که آنها آنچه از کنار زدن وصی پیامبر از حکومت و غضب نمودن حقیقت توسط جبت و طاغوت، بر آنها خواهد رفت را خواهند دانست؛ که در نهایت به سلطه یافتن فرزندان سرکشان و زناکاران بر این امت خواهد انجامید. چنین معنایی در خطبه‌ی حضرت زهر (علیه السلام) که پیش‌تر ارایه گردید، آمده است؛ آنجا که حضرت (علیه السلام) می‌فرماید: «به خدا سوگند که فتنه‌ی آنان باردار شد، در انتظار باشید که تا چه اندازه نتیجه خواهد داد، سپس آن را نظیر یک قرح پر از خون تازه و زهر کشنده کردند، در آن موقع است که اهل باطل دچار خسارت خواهند شد و بنیان‌گزار پیشینیان را خواهند شناخت»<sup>۱</sup>.

در نهایت پس از چنین و چنان‌ها خلافت به امام علی (علیه السلام) بازگشت. او مردم را به حق واداشت و آنها را رو به سوی قبله و صراط مستقیم نمود؛ اما ایشان تلخی حق را تاب نیاوردند و پس از آنکه مدتی در مسیری منحرف به کامیابی پرداخته بودند نتوانستند عدالت علی (علیه السلام) و مساواتش در بخشیدن را تحمل کنند؛ آن هم پس از آنکه به تبعیض و خودکامگی در زمان پیشینیان عادت کرده بودند؛ پس از آنکه به عبادت گوساله و اطاعت سامری عادت کرده بودند، دیگر نمی‌توانستند به اطاعت از علی و عبادت خداوند یکتای یگانه بپردازند و در جامعه‌ای که فساد پیشینیان آن را از هم پاشیده بود، شریعتی که علی (علیه السلام) در پی عمل به آن بود را پذیرا شوند. با این وجود آن حضرت پرچمی برای حق برافراشت و مردم را به پیروی از آن راهنمایی و هدایت نمود، ولی آنها او را و پس از او فرزندان معصومش را نیز تنها نهادند؛ همان کسانی را که در راه امر به معروف و نهی از منکر در راه ارشاد مسلمانان به راه راست، از هیچ کوششی فروگذار نکردند، تا اینکه همگی با زهر یا با شمشیر به شهادت نایل شدند. ابو هیثم بن تیهان می‌گوید: امیر المؤمنین (علیه السلام) در مدینه برای مردم خطبه خواند و فرمود:

**حمد و ستایش تنها از آن خداوندی است که هیچ معبودی جز او نیست.  
ای امتی که فریضی دادند و فریب خورد، نیرنگ مکاران را دریافت اما بر آنچه دریافته  
بود پای فشرد، از هوای نفسش پیروی نمود و در سایه‌ی گمراهی‌اش کورکورانه قدم  
برداشت، و حق برایش آشکار شد اما از آن روی برتافت و راه مشخص شد، اما آن را**

نپیمود. سوگند به آن که دانه را شکافت، و انسان را آفرید، اگر علم را از معدنش برمی‌گرفتید، و از آب گوارای آن می‌نوشتیدید و نیکی را از جایگاهش ذخیره می‌کردید و راه آشکار را برمی‌گرفتید و از حق، مسیرش را می‌پیمودید، راه‌های حقیقت در برابرتان قرار می‌گرفت و نشانه‌ها برایتان آشکار می‌شد و اسلام بر شما پرتو می‌افکند، روزیتان فراخ می‌شد و هیچ کدامتان دچار فقر و تهیدستی نمی‌شدید و هیچ مسلمان یا هم‌پیمانی از شما مورد ستم واقع نمی‌شد؛ اما راه تاریکی را برگزیدید و دنیا با همه‌ی وسعتش برایتان تیره و تار شد. درهای علم به رویتان بسته شد، پس به دل‌خواه خود سخن گفتید و در دین خود پراکنده شدید، بدون دانش در دین خدا نظر دادید و از گمراهان پیروی کردید، آنها نیز گمراهان کردند، و امامان را رها نمودند، آنها نیز رهایتان کردند؛ پس به آنجا رسیدید که به دل‌خواه خود حکم می‌کنید. چون مطلبی پیش آید آن را از اهل ذکر می‌پرسید و چون پاسختان را می‌دهند می‌گویید این همان حقیقت علم است. عجباً! چگونه اینچنین می‌گویید حال آنکه ایشان را رها کرده، پشت سر نهاده، با ایشان به مخالفت پرداخته‌اید؟! لختی درنگ کنید؛ دیری نمی‌گذرد که آنچه کاشته‌اید را درو خواهید کرد و عاقبت دردناک جرم‌هایی که مرتکب شده‌اید و آنچه حاصر آورده‌اید را در خواهید یافت.

سوگند به آن که دانه را شکافت و انسان را آفرید، که شما می‌دانید من آقای شما و آن کس که به فرمان‌برداری از او فرمان داده شده‌اید، هستم. من دانای شما هستم و همان که نجات شما به دست او است و وصی پیامبرتان، برگزیده‌ی پروردگارتان، زبان نورتان و آگاه به مصالحتان. قدری درنگ کنید! به زودی آنچه به شما وعده داده شده است بر شما فرود خواهد آمد، چنانکه بر امت‌های پیشین فرود آمد، و خداوند عزوجل از شما درباره‌ی امامانتان خواهد پرسید، با ایشان محشور خواهید شد و فردا به همراهشان به پیشگاه خداوند عزوجل حاضر خواهید شد. به خدا سوگند اگر به شمار اصحاب طالوت یا اصحاب بدر - که با شمار گروهی از شما برابر است - یارانی داشتیم با شمشیر با شما کارزار می‌کردم تا آنجا که به سوی حق و جایگاه صدق بازمی‌گشتید، که این برای اصلاح گذشته شایسته‌تر بود و آنگاه به مدارا عمل می‌شد. خدایا به حق در میان ما حکم کن که تو بهترین حکم‌کنندگانی!



# صلح امام حسن علیه السلام و ولایت عهدی امام رضا علیه السلام

در پایان ناگزیر دو واقعه‌ی مهمی که در زندگی اوصیای پیامبر خاتم صلوات الله علیه -نامه‌ی دوازده‌گانه علیهم السلام رخ داده است را بررسی می‌نماییم؛ چرا که با این مبحث در ارتباط می‌باشند:

## **اول: صلح امام حسن علیه السلام با طاغوت، معاویه پسر هند که خداوند لعنتش کند!**

این صلح، پس از آنکه حکومت منافقین با سردمداری معاویه گسترش یافت و بر سرزمین اسلامی مسلط گردید، و پس از آنکه مسلمانان امام حسن علیه السلام را تنها گذاردند، صلحی بود لازم و ضروری. از این رو، صلحی همانند صلح پیامبر صلوات الله علیه با مشرکین در حدیبیه بود.

امام حسن علیه السلام به صراحت می‌فرماید که صلح او برای حفظ جان شیعیان که پیروان حقیقی اسلام‌اند و حق با بقای آنها باقی می‌ماند، بوده است؛ و اگر ما با چشم بصیرت به این قضیه نگاه کنیم در خواهیم یافت که صلح امام حسن علیه السلام در واقع برای زمینه‌سازی انقلاب امام حسین علیه السلام صورت گرفت که به نوبه‌ی خود، مقدمه‌ای برای قیام امام مهدی علیه السلام می‌باشد. هنگامی که امام حسن علیه السلام مجبور به کنار گذاشتن شمشیر می‌شود، جنگی نوین با معاویه آغاز می‌نماید؛ این بار جنگی فرهنگی؛ که هدف از آن آماده‌سازی امت برای قیام حسین علیه السلام و یا حداقل، آماده ساختن امت برای پذیرش این قیام و هم‌دلی با آن، و حتی اثر پذیرفتن از آن -حتی اگر پس از قیامش باشد- می‌باشد. هر کسی که بر وضعیت امت در زمان امام حسن علیه السلام آگاهی داشته باشد خواهد دانست که این هدفی بود بس سترگ که از امتی انتظار می‌رفت که فرزندان او وارونه گشته، پیشوای معصوم خود تنها گذارده بودند و تا آنجا رسیده بودند که زشت را زیبا می‌دیدند!! و اگر این حرکت فرهنگی امام حسن علیه السلام نمی‌بود نه هیچ اسمی و نه هیچ رسمی از شیعه باقی نمی‌ماند! بنابراین صلح امام حسن علیه السلام صلحی به معنای متعارف نمی‌باشد، بلکه در واقع متارکه و آتش‌بسی بوده است که آن حضرت به آن مجبور شد و تا برادرش حسین علیه السلام -که مصداق خود امام حسن علیه السلام می‌باشد-

با انقلابی که پژواکش تا همین امروز دنیا را به لرزه درآورده است، آن را دنبال نماید. همان طور که امام امیر المؤمنین (علیه السلام) به آینده و به حکومت عالم گیر لا اله الا الله می‌نگریست، امام حسن (علیه السلام) و هم‌همی معصومین (علیهم السلام) نیز به همین صورت چنین روزی را می‌نگریستند؛ روزی که در آن، این دین بر همه‌ی ادیان استیلا خواهد آمد. بنابراین سیر پیشرفت انسانی، به طور کلی سیری تکاملی است؛ حتی اگر پاره‌ای عقب‌گردها بر آن عارض شده باشد؛ به طوری که نتیجه‌ی این حرکت، اصلاح بیش‌تر اهل زمین در زمان ظهور امام مهدی (علیه السلام) می‌باشد.

همه‌ی امامان به فراخور مقام و جایگاه خود در توجه دادن این امت به اینکه این امت روزی از روزها حامل رسالت الهی برای همه‌ی اهل زمین خواهند بود، تلاش می‌کردند و همگی آنها (علیهم السلام) رضایت خدا و مصلحت انسانیت را بر خود مقدم می‌داشتند و شدیدترین آزار و اذیت‌های جسمی و روحی را در راه این هدف عظیم متحمل می‌شدند؛ یعنی ایمان آوردن اهل زمین به لا اله الا الله، محمد رسول الله.

### دوم: ولایت عهدی امام رضا (علیه السلام)

موضوع دوم، مسأله‌ی ولایت عهدی است که امام رضا (علیه السلام) پس از اینکه مأمون عباسی او را به آن کار وادار نمود، پذیرفت. این ولایت عهدی همانند وزارت یوسف (علیه السلام) در حکومت مصر می‌باشد که آن هم از سر اجبار بود؛ هر چند برای عموم مردم فایده‌هایی نیز در بر داشت. بنابراین ولایت عهدی امام رضا (علیه السلام) فتنه و امتحانی برای مؤمنان بود همان طور که خداوند سبحان بنی اسرائیل را امتحان نمود؛ آنگاه که مقرر فرمود موسی (علیه السلام) در قصر فرعون طغیانگر - که لعنت خدا بر او باد- پرورش یابد و زندگی کند. این مسأله نیز شبیه همان موضوع می‌باشد: « أَحْسَبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ \* وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ »<sup>۱</sup> (آیا مردم پنداشته‌اند که چون گویند ایمان آوردیم، رها می‌شوند و آزموده نمی‌گردند؟ \* به یقین کسانی را که پیشی از آنها بودند آزمودیم، تا خداوند کسانی

را که راست گفته‌اند معلوم دارد و دروغ‌گویان را معلوم بدارد).

و در نهایت کار به جایی رسید که مأمون، امام رضا (علیه السلام) را مسموم نمود؛ پس از آنکه دریافت قادر به کنترل و محدود کردن عملکرد امام رضا (علیه السلام) نمی‌باشد؛ هر چند آن حضرت در قصر او و در اختیار وی بود.

اینچنین زندگانی ائمه (علیهم السلام) - اوصیای پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله) - جلوه‌ای از زندگانی انبیای پیشین (علیهم السلام) بر این زمین بوده است؛ همگی در میان طاغوت مسلطی که خون‌های مقدس‌شان را مباح می‌شمردند و پیروانش یا علمای بدکار بی‌عملی که به او تکیه می‌کردند، و امتی که آنها را تنها گذاردند و پرستش گوساله و پیروی از سامری را اختیار کرده بودند - مگر عده‌ی کمی که به عهد خداوند وفا کردن - گرفتار بودند. هنگامی که کار به آخرین اوصیای (علیهم السلام) باقی مانده‌ی خداوند در زمینش، محمد بن الحسن المهدی (علیه السلام) رسید، خداوند پنهان شدن ایشان را از دیدگان مردم و طاغوت‌ها اراده فرمود تا در پناه حفاظت از ایشان، از قرآن و شریعت پاسداری فرماید و این غیبت ادامه خواهد یافت تا زمانی که خداوند به آن حضرت اجازه ظهور و اظهار حق را عطا فرماید؛ تا آن هنگام که امت برای یاری‌اش مهیا گردند، به ظهور و ظاهر نمودن حق اجازه فرماید؛ از ایشان (علیهم السلام) روایت شده است: «و اما اینکه چرا غیبت اتفاق افتاد، خداوند عزوجل می‌فرماید: « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنِّي بُدِّئْتُ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ » (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از چیزهایی که چون برای شما آشکار شوند، اندوهگینتان می‌کنند، مپرسید)»<sup>۱</sup>.

انسان آزاده را تنها اشارتی کافی است! سلام بر نور خدا در زمینش، و ذخیره‌اش در بین بندگانش؛ همو که پدران (علیهم السلام) وی را مظلوم نامیدند، و او حقیقتاً مظلوم است، حتی در میان شیعیان خود؛ شیعیانی که با وجود اینکه از غیبت ایشان و رنج‌های شدیدی که می‌برد آگاهند، اما یادی از وی نمی‌کنند.

سلام بر مردان و زنان مؤمن، و رحمت خدا و برکاتش!

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ<sup>۱</sup>

و آن کس که خدا نوری برایش قرار نداده باشد، نوری نخواهد داشت

\* \* \*